

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع)

انتشارات انصار امام مهدي (ع)

# المتشابهات

(الجزء الأول)

# متشابهات

(جلد اول)

سيد احمد الحسن

تحقيق اللجنة العلمية

لأنصار الإمام المهدي (مكن الله له في الأرض)

گردآوری و تنظيم

هیأت علمی انصار امام مهدي (خداوند در زمین تمکینش دهد)

متشابهات، جلد اول	نام کتاب
سید احمدالحسن	نویسنده
گروه مترجمان انصار امام مهدی	مترجم
۲۰۱۰-۱۴۳۱	تاریخ انتشار عربی
سوم	نوبت انتشار عربی
۱۳۹۵	تاریخ انتشار ترجمه
دوم	نوبت انتشار ترجمه
دوم	ویرایش ترجمه
۱۰۷/۲/۲	کد کتاب
امیر فهیمی	دوزبانه سازی

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع) يمكنكم

الدخول إلى الموقع التالي:

[www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org)

جهت كسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک

سید احمد الحسن (ع) به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

[www.almahdyoon.co](http://www.almahdyoon.co)

[www.almahdyoon.co/ir](http://www.almahdyoon.co/ir)

## فهرست

- الإهداء..... ۵
- تقدیم..... ۵
- تقدیم..... ۶
- پیش‌گفتار..... ۶
- [سؤال/جواب ۱: شناخت خدا با خدا؟]..... ۲۸
- [سؤال/جواب ۲: چرا ابراهیم (ع) فقط ستاره و ماه و خورشید را دید؟]..... ۲۹
- [سؤال/جواب ۳: چگونگی اغواگری شیطان و ورود او به بهشت]..... ۳۳
- [سؤال/جواب ۴: شبهه‌ی تجلی داشتن خداوند متعال در نجاست‌ها!]..... ۳۹
- [سؤال/جواب ۵: تفاوت بسمله سوره‌ی فاتحه با بسمله‌ی سایر سوره‌ها]..... ۴۳
- [سؤال/جواب ۶: معنی این‌که تمام قرآن در «باء» و آن «باء» همان امیرالمؤمنین است]..... ۴۶
- [سؤال/جواب ۷: چگونه ابراهیم می‌گوید ستاره، ماه و خورشید پروردگار من است؟]..... ۴۸
- [سؤال/جواب ۸: معنی حدیث قدسی ای احمد! اگر تو نبودی آسمان‌ها را خلق نمی‌کردم]..... ۵۵
- [سؤال/جواب ۹: معنای سخن جرئیل: «به خدا سوگند ارکان هدایت منهدم شد»]..... ۵۹
- [سؤال/جواب ۱۰: معنی گفتار امیرالمؤمنین (ع): «اگر پرده از برابرم برداشته شود...»]..... ۶۱
- [سؤال/جواب ۱۱: حروف مقطعه در قرآن]..... ۶۳
- [سؤال/جواب ۱۲: اسم‌هایی که خداوند سبحان به آدم (ع) آموخت]..... ۶۵
- [سؤال/جواب ۱۳: معنی حدیث قدسی «روزه برای من است و من خودم پاداش آن هستم»]..... ۶۷
- [سؤال/جواب ۱۴: معنی سخن امام حسین (ع): «هرکس به من ملحق شود شهید می‌شود»]..... ۶۸
- [سؤال/جواب ۱۵: رشد میوه‌ها با خاکی که بقایای اجساد در زمین می‌باشد!]..... ۷۶
- [سؤال/جواب ۱۶: ابلیس از ملائکه است یا از جنیان؟]..... ۷۸
- [سؤال/جواب ۱۷: علت برگزیده شدن انبیا، فرستادگان و ائمه (ع) و عصمت آن‌ها]..... ۷۹
- [سؤال/جواب ۱۸: منظور از قلب و رگ گردن در آیه‌ی ۱۹ انفال و ۱۶ ص]..... ۸۴
- [سؤال/جواب ۱۹: معنای محکم و متشابه]..... ۸۷
- [سؤال/جواب ۲۰: معنی سخن حق تعالی: ﴿پس وای بر نمازگزاران﴾]..... ۹۵
- [سؤال/جواب ۲۱: بوسیدن دست علمای دین!]..... ۱۰۵
- [سؤال/جواب ۲۲: به قتل رسیدن قبطی به دست موسی (ع) در سوره‌ی قصص: ۱۴ و ۱۹]..... ۱۰۶
- [سؤال/جواب ۲۳: معنای کلمه‌ی اسرائیل و ستاره‌ی شش‌پَر]..... ۱۱۱
- [سؤال/جواب ۲۴: معنی سبع مثانی]..... ۱۲۴

## الإهداء

إلى أبي وسيدي ومولاي أمير المؤمنين علي (ع)  
إليك أيها العزيز ...  
إليك أيها المظلوم المغصوب حقه ...  
إليك يا من لم تجد لعلمك حمله ...  
إليك يا من قلت هكذا يموت العلم بموت أهله ...  
إليك يا من قلت : والله لو ثبت لي الوسادة فجلست عليها لأفتيت بين :  
أهل الإنجيل بإنجيلهم ...  
وبين أهل التوراة بتوراتهم ...  
وبين أهل الفرقان بفرقائهم ...  
إليك أهدي هذه البضاعة المزجاة ...  
فأوف لنا الكيل وتصدق علينا ...  
إنك تحب المتصدقين .

## تقديم

تقديم به پدرم و آقايم و مولاي اميرالمؤمنين على (ع)  
تقديم به تو ای عزیز...  
تقديم به تو ای مظلومی که حقش غصب شد...  
تقديم به تو ای آن که حاملانی برای علمت نیاقتی...  
تقديم به تو ای آن که گفתי بدین سان علم با مرگ اهلش می میرد...  
تقديم به تو ای آن که گفתי: به خدا سوگند اگر کرسی برایم فراهم شود، بر آن تکیه می زنم  
و اهل انجیل را با انجیل شان...  
و اهل تورات را با تورات شان...  
و اهل فرقان را با فرقان شان...  
پاسخ می گویم.  
این سرمایه و بضاعت اندک را به شما هدیه می کنم...  
پس پیمانہ ما را کامل کن و بر ما تصدقی فرما...  
که تو صدقه دهندگان را دوست می داری.

تقديم  
پيش‌گفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الواحد الأحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً  
أحد.

حمد و سپاس خداوند یکتای بی‌همتا و بی‌نیاز از همه چیز، خداوندی که نه می‌زاید و نه زاده  
شده و نه کسی لیاقت همتایی با او را دارد.

الحمد لله الذي خلق الخلق وأرسل لهم الرسل، وجعل العلم بكتب السماء دليلاً عليهم  
يعرفهم به من خلصت نيته وشحذ لمعرفة الحق همته.

حمد و سپاس خداوندی که خلق را آفرید و برای آنها پیامبرانی فرستاد و علم را در  
کتاب‌های آسمانی به عنوان دلیلی بر آنان قرار داد. پس کسانی که نیت پاک و زلال داشتند و  
همت و تلاش خود را برای شناسایی حق گماشتند آنان را شناخت.

الحمد لله الذي جعل علم الكتاب مختصاً بمن أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً،  
وجعل لمن ينتحل مقامهم جهنم يصلها ملوماً مخذولاً.

حمد و سپاس خداوندی که علم کتاب را مخصوص کسانی قرار داد که آنان را از هر کژی  
مبرا ساخت و پاک و پاکیزه نمود. و برای کسانی که به ناحق جای آنان بنشینند آتش دوزخ را  
قرارگاه او نهاد، تا در آن نکوهیده بماند.

الحمد لله الذي جعل محمداً وآل محمد لنا وسيلة لرضاه، ولم يجعل في غيرهم سبيلاً  
للنجاة، الحمد لله الذي جعل ولايتهم حسنة لا تضر معها سيئة، وجعل نكرانهم سيئة  
لا تنفع معها حسنة.

سپاس خدایی را که محمد و آل محمد (ع) را وسیله‌ای برای کسب رضایتش قرار داد و در غیر از آن‌ها راه نجاتی قرار نداد. سپاس خدایی را که ولایت آن‌ها را همان کار نیکی قرار داده است که با داشتن آن، گناه، زبانی نمی‌رساند و انکار آن‌ها را همان گناهی قرار داده است که با وجود آن، کار نیک، سودی نمی‌بخشد.

الحمد لله الذي جعلهم ترجماناً للكتاب، وجعله من غيرهم مغلقاً بلا باب، فهم عدل القرآن وترجمانه، خلفاء الرسول وأذانه، كهف الوري شמוש الدجى ليوث الوغى، من حاد عنهم خف ميزانه.

سپاس خدایی را که آن‌ها را ترجمان کتاب (قرآن) قرار داد و قرآن را بدون آنان دروازه‌ای بسته معرفی کرد پس آن‌ها عدل و ترجمان قرآن هستند، جانشینان پیامبر و دعوت‌کنندگان به سویش، پناهگاه بندگان، روشنایی تاریکی‌ها و مردان کارزارها؛ هر کس از آن‌ها فاصله گیرد، ترازوی اعمالش سبک خواهد شد.

اللهم فصلّ عليهم كلما طلعت شمس وغربت، وكلما هبت ریح وسكنت، اللهم صلّ عليهم بعدد رمال البر وقطرات المطر وعدد أوراق الشجر وما يحويه البر والبحر، اللهم صلّ عليهم بعدد أنفاس الخلائق، من ناطق وغير ناطق، صلاة دائمة نامية زاكية يصعد أولها، ولا ينفد آخرها، وأجعلها ذخراً لنا يوم نلقاك، يوم لا ينفع مال ولا بنون إلا من أتاك بولايتهم والكفر بولايتهم غيرهم اللهم اجعل كل صلواتك على جدهم المصطفى أولاً وعليهم ثانياً، ولا تفارق بيننا وبينهم دائماً أبداً برحمتك يا أرحم الراحمين.

پروردگارا! بر آن‌ها درود فرست تا هر زمان که آفتاب طلوع و غروب کند، و هر جا که باد بوزد و ساکن گردد. بار پروردگارا! بر آن‌ها درود فرست به شمارِ شن‌زارهای خشکی و قطرات باران و به عددِ برگ‌های درختان و هر آنچه خشکی و دریا در بر گرفته است.

پروردگارا! به تعداد جان‌های خلائق، چه ناطق و چه غیرناطق، بر آن‌ها درود فرست؛ درودی دائمی و فزاینده که آغازش، ادامه‌دار باشد و انجامش، پایان‌پذیرد، و آن را ذخیره‌ای برای ما قرار ده، در آن روز که تو را ملاقات می‌کنیم؛ روزی که نه مال سودی می‌دهد و نه فرزندان، مگر کسی که با ولایت آن‌ها و کفر به ولایت غیر آن‌ها نزد تو بیاید. پروردگارا! تمام درود خود را

بر جدشان محمد مصطفی (ص) و بر جانشینان به حق او بفرست و بین ما و آنها هرگز و هیچ زمان حد فاصلی قرار نده به مهربانیت ای مهربان‌ترین مهربانان!

قال الله (عزوجل): ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>(١)</sup>.

خدای عزوجل می‌فرماید: (او همان کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد بعضی از آیه‌هایش محکمانند، این آیه‌ها ام‌الکتاب می‌باشند، و بعضی آیه‌ها، متشابهاتند. آن‌ها که در دل‌شان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل، از متشابهات پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل آن را جز خداوند نمی‌داند، و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ما است، و جز خردمندان پند نمی‌گیرند)<sup>(٢)</sup>.

وقد نص الرسول محمد ﷺ وآل بيته ﷺ على أن متشابه القرآن لا يعلمه إلا الرسول ﷺ والأئمة من ذريته ﷺ، ولا يعرف إلا عن طريقهم وبابهم ﷺ.

همچنین حضرت محمد مصطفی (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) فرمودند کسی جز پیامبر اکرم (ص) و امامان از خاندان ایشان (ع) به متشابهات قرآن آگاه نیست؛ و کسی قرآن را نمی‌داند مگر از راه و دروازه آن‌ها.

عن أبي جعفر (ع): (نحن الراسخون في العلم، ونحن نعلم تأويله)<sup>(٣)</sup>.

١- آل عمران : ٧.

٢- آل عمران : ٧.

٣- وسائل الشيعة (آل البيت) : ج ٢٧ ص ١٩٨.



از حضرت امام باقر (ع) نقل شده که می‌فرمایند: «ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم.»<sup>(۱)</sup>

وعن أبي عبد الله (ع)، قال: (الراسخون في العلم: أمير المؤمنين (ع) والأئمة من ولده عليه السلام)<sup>(۲)</sup>.

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «راسخان در علم، امیر المؤمنین (ع) و ائمه از فرزندان ایشان (ع) می‌باشند.»<sup>(۳)</sup>

وعن أبي جعفر في قوله: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾<sup>(۴)</sup>، قال: (هم الأئمة المعصومون عليهم السلام)<sup>(۵)</sup>.

از امام باقر (ع) نقل شده که در مورد این سخن خداوند متعال (و حال آن که اگر در آن به پیامبر و اولیای امر خود رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان درمی‌یافتند)<sup>(۶)</sup> فرمود: «آن‌ها، ائمه‌ی معصوم (ع) می‌باشند.»<sup>(۷)</sup>

والأحاديث كثيرة جداً في هذا الباب، ومنها يتبين أن تفسير أو تأويل متشابه القرآن علم قد خُص به الأئمة من أوصياء الرسول صلى الله عليه وآله إلى يوم القيامة، ولا يوجد عند غيرهم أبداً إلا أن يكون مأخوذاً عنهم عليهم السلام.

<sup>۱</sup> - وسایل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

<sup>۲</sup> - وسائل الشیعة (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۷۹.

<sup>۳</sup> - وسایل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۷۹.

<sup>۴</sup> - النساء: ۸۳.

<sup>۵</sup> - وسائل الشیعة (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۰.

<sup>۶</sup> - نسا: ۸۳.

<sup>۷</sup> - وسایل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۰.

احادیث فراوانی در این باره وجود دارد. و از آن‌ها روشن می‌شود که تفسیر یا تأویل متشابه قرآن، علمی است که به ائمه از اوصیای پیامبر (ص) تا روز قیامت اختصاص داده شده است و به هیچ وجه نزد غیر آن‌ها پیدا نخواهد شد؛ مگر اینکه از آن‌ها (ع) گرفته شده باشد.

بل إن القرآن كله محكم عند الأئمة عليهم السلام فلا يوجد متشابه عندهم عليهم السلام؛ لأن المتشابه ما تشابه على صاحبه، وأهل البيت عليهم السلام لا يشتهر عليهم القرآن فهم ترجمانه بعد الرسول محمد صلى الله عليه وآله.

قرآن در نظر ائمه (ع) به طور کامل، محکم است و برای آن‌ها متشابهی وجود ندارد؛ چرا که متشابه، چیزی است که برای صاحبش مشتبه می‌شود و حال آن‌که قرآن بر اهل بیت (ع) مشتبه نیست؛ چرا که اینان (ع)، ترجمان قرآن پس از حضرت محمد (ص) می‌باشند.

عن هرول بن حمزة، عن أبي عبد الله (ع)، قال: سمعته يقول: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾<sup>(۱)</sup>، قال: هم الأئمة خاصة<sup>(۲)</sup>.

از هرولة بن حمزه از امام صادق (ع) روایت شده است: شنیدم می‌فرماید: (بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینه‌ی اهل دانش جای دارد و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی‌کنند)<sup>(۳)</sup> و فرمود: «آن‌ها، به طور خاص، ائمه می‌باشند.»<sup>(۴)</sup>

وعن برید بن معاوية، عن أبي جعفر (ع) قال: قلت له: قول الله: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ أنتم هم؟ قال: (من عسى أن يكونوا غيرنا؟!)<sup>(۵)</sup>.

۱- العنكبوت: ۴۹.

۲- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۸۰.

۳- عنكبوت: ۴۹.

۴- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۸۰.

۵- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

برید بن معاویه از امام باقر (ع) روایت می‌کند: به حضرت عرض کردم: در خصوص این سخن خداوند: (بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینه‌ی اهل دانش جای دارد و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی‌کنند)<sup>(۱)</sup>، آیا شما، آن‌ها هستید؟ فرمود: «چه کسی غیر از ما می‌تواند باشد؟!»<sup>(۲)</sup>

إذن، فالقرآن كله آيات بينات عند الأئمة عليهم السلام لا يوجد فيه متشابه، ولذلك انحصر تفسير القرآن في الأئمة عليهم السلام؛ لأن غيرهم لا يعرف ما تشابه من القرآن ولا يفقه تأويله، وفاقده الشيء لا يعطيه. وقد نبه الأئمة عليهم السلام على هذه الحقيقة مرات عديدة في رواياتهم، وحذروا عن تفسير القرآن بالرأي، ونبهوا كذلك على أن كلام الله تعالى لا يشبه كلام البشر فلا يمكن قياسه عليه، ولنطلع على بعض كلامهم عليهم السلام في هذا الموضوع لتتضح المسألة:

بنابراین برای ائمه (ع) قرآن به طور کامل آیات بینات است و در آن، متشابه یافت نمی‌شود و از همین رو تفسیر قرآن، به ائمه (ع) منحصر و محدود شده است؛ چرا که غیر آن‌ها متشابه قرآن را نمی‌شناسد و تأویلش را درک نمی‌کند و «فاقد چیزی نمی‌تواند دهنده‌ی آن باشد.» ائمه (ع) بارها از این حقیقت در روایات‌شان پرده برداشته‌اند و از تفسیر قرآن به رأی و نظر شخصی برحذر داشته و بیان فرموده‌اند که کلام خداوند متعال به کلام بشر شبیه نیست و نمی‌توان برای فهم آن از قیاس استفاده نمود. برای روشن شدن بیشتر مسئله در این خصوص به برخی از کلام آل محمد (ع) مراجعه می‌نماییم:

عن الصادق (ع)، قال: (إن الله بعث محمداً، فختم به الأنبياء، فلا نبي بعده، وأنزل عليه كتاباً، فختم به الكتب، فلا كتاب بعده - إلى أن قال: فجعله النبي ﷺ علماً باقياً في أوصيائه، فتركهم الناس، وهم الشهداء على أهل كل زمان حتى عاندوا من أظهر ولاية ولاة الأمر، وطلب علومهم، وذلك أنهم ضربوا القرآن بعضه ببعض واحتجوا بالمنسوخ وهم يظنون أنه الناسخ، واحتجوا بالخاص وهم يقدرون أنه العام، واحتجوا بأول الآية، وتركوا

<sup>۱</sup> - عنكبوت: ۴۹.

<sup>۲</sup> - وسایل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

السنة في تأويلها، ولم ينظروا إلى ما يفتح الكلام، وإلى ما يختمه، ولم يعرفوا موارد ومصادره، إذ لم يأخذوه عن أهله، فضلوا وأضلوا).

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: « همانا خداوند متعال حضرت محمد مصطفی (ص) را به پیامبری مبعوث کرد و نبوت را با او خاتمه داد و بعد از او هیچ پیامبری نخواهد بود و کتابی را بر ایشان نازل کرد و کتاب‌های آسمانی را با آن خاتمه داد و بعد از او هیچ کتابی نخواهد آمد ... تا این که فرمودند: پیامبر اکرم (ص) قرآن کریم را به وسیله‌ی جانشینان خود پرچمی برافراشته قرار داد. پس آنان را برای آدمیان منصوب کرد و آنان را بر اهل هر زمانی شاهد تعیین نمودند. لیکن مردم آن‌ها را ترک کردند. و عده‌ای که خود را برای ولایت مردم معرفی کردند در برابر آن‌ها ایستادند و علم خود را در این باره درخواست کردند. و آن مدعیان، آیات قرآن کریم را بر ضد هم تفسیر کردند. و با منسوخ احتجاج نمودند در حالی که گمان می‌کردند آن ناسخ قرآن است و با خاص احتجاج کردند در حالی که گمان می‌کردند آن عام قرآن کریم است. با اول آیه احتجاج می‌کردند و سنت پیامبر اکرم (ص) در تأویل آن را ترک می‌نمودند. و به آنچه که صحبت را شروع یا ختم می‌نماید نگاه نمی‌کردند. و موارد و مصادر آن را نمی‌دانستند. زیرا آن را از غیر اهلش برداشتند. پس خود را گمراه کردند و غیر خود را به هلاکت رساندند».

ثم ذكر (ع) كلاماً طويلاً في تقسيم القرآن إلى أقسام وفنون ووجوه، تزيد على مائة وعشرة، إلى أن قال (ع): (وهذا دليل واضح على أن كلام الباري سبحانه لا يشبه كلام الخلق، كما لا تشبه أفعاله أفعالهم، ولهذه العلة وأشبابها لا يبلغ أحد كنه معنى حقيقة تفسير كتاب الله تعالى إلا نبيه وأوصياؤه عليهم السلام ... إلى أن قال: ثم سأله (ع) عن تفسير المحكم من كتاب الله، فقال: أما المحكم الذي لم ينسخه شيء فقولته عز وجل: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ <sup>(١)</sup> الآية. وإنما هلك الناس في المتشابه لأنهم لم يقفوا على معناه ولم يعرفوا حقيقته، فوضعوا له تأويلاً من عند أنفسهم بأرائهم، واستغنوا بذلك عن مسألة الأوصياء، ونبدوا قول رسول الله صلى الله عليه وآله وراء ظهورهم ... الحديث <sup>(٢)</sup>.

١- آل عمران : ٧.

٢- وسائل الشيعة (آل البيت) : ج ٢٧ ص ٢٠٠.

سپس ایشان (ع) سخنی طولانی در تقسیم‌بندی قرآن به تقسیمات و فنون و وجوه مختلف بیان فرمود که بالغ بر یکصد و ده نکته می‌شود؛ تا اینکه فرمودند: «و این دلیل آشکاری است بر اینکه کلام باری تعالی شبیه کلام مخلوقات نیست همان‌طور که کارهای خداوند شبیه اعمال بندگان نیست. به همین دلیل و دلایل مشابه آن است که جوهر و معنی حقیقی تفسیر کلام خداوند را کسی نمی‌داند مگر پیامبرش و اوصیای او (ع)،...» تا اینکه می‌گوید: از ایشان (ع) از تفسیر محکم کتاب خداوند سوال کردند. فرمود: «اما محکم، چیزی است که هیچ چیز دیگری آن را نسخ نمی‌کند، مصداق این سخن خداوند عزوجل که: (او همان کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه‌هایش محکمانند، این آیه‌ها امّ الکتاب می‌باشند، و بعضی آیه‌ها، متشابه‌اند)»<sup>(۱)</sup>. مردم فقط در متشابه هلاک شدند؛ چرا که بر معنای آن توقف نمودند و حقیقتش را درک نکردند، پس بر اساس نظر شخصی‌شان، تأویلی برایش قرار دادند و به این ترتیب از سؤال نمودن از جانشینان پیامبر، خود را بی‌نیاز دیدند و سخن پیامبرشان را پشت سر افکندند.... تا انتهای حدیث»<sup>(۲)</sup>.

عن جابر بن یزید، قال: سألت أبا جعفر (ع) عن شيء من التفسير، فأجابني ثم سألته عنه ثانية فأجابني بجواب آخر، فقلت: كنت أجبتي في هذه المسألة بجواب غير هذا، فقال: (يا جابر، إن للقرآن بطناً أوللبطن بطناً) وله ظهر، وللظهر ظهر، يا جابر وليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن، وإن الآية يكون أولها في شيء وآخرها في شيء، وهو كلام متصل متصرف على وجوه)<sup>(۳)</sup>.

جابر بن یزید می‌گوید: از امام باقر (ع) درباره چیزی از تفسیر قرآن کریم سؤال کردم. ایشان (ع) پاسخ را دادند. سپس از ایشان (ع) دوباره همان مسئله را سؤال نمودم و پاسخ دیگری فرمودند. عرض کردم در این مورد پاسخی غیر از این به بنده فرموده بودی! ایشان (ع) فرمودند: «ای جابر! قرآن باطنی دارد (و باطنش نیز باطنی) و همچنین قرآن ظاهری دارد و برای ظاهرش نیز ظاهری. ای جابر! هیچ چیز دیگری چون تفسیر قرآن دورتر از عقل‌های

۱ - آل عمران: ۷.

۲ - وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۲۰۰.

۳ - وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۲.

مردمان نیست؛ ابتدای آیه‌ای از قرآن در خصوص چیزی است و انتهایش در خصوص چیز دیگری، و قرآن، کلامی است متصل و بر وجوهی متعدد قرار دارد».<sup>(۱)</sup>

عن المعلى بن خنيس، قال: قال أبو عبد الله (ع) في رسالته: (فأما ما سألت عن القرآن، فذلك أيضا من خطراتك المتفاوتة المختلفة، لأن القرآن ليس على ما ذكرت وكل ما سمعت فمعناه [على] غير ما ذهبت إليه، وإنما القرآن أمثال لقوم يعلمون دون غيرهم، ولقوم يتلونه حق تلاوته، وهم الذين يؤمنون به ويعرفونه، وأما غيرهم فما أشد إشكاله عليهم وأبعده من مذاهب قلوبهم، ولذلك قال رسول الله ﷺ: [إنه] ليس شيء أبعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن، وفي ذلك تحير الخلائق أجمعون إلا من شاء الله، وإنما أراد الله بتعميته في ذلك أن ينتهوا إلى بابه وصراطه وأن يعبدوه وينتهوا في قوله إلى طاعة القوام بكتابه، والناطقين عن أمره، وأن يستنبطوا ما احتاجوا إليه من ذلك عنهم، لا عن أنفسهم، ثم قال: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾. فأما عن غيرهم فليس يعلم ذلك أبداً، ولا يوجد، وقد علمت أنه لا يستقيم أن يكون الخلق كلهم ولاية الأمر؛ لأنهم لا يجدون من يأترون عليه ومن يبلغونه أمر الله ونهيه، فجعل الله الولاية خواص ليقتدى بهم، فافهم ذلك إن شاء الله، وإياك وإياك وتلاوة القرآن برأيك، فإن الناس غير مشتركين في علمه، كاشتراكهم فيما سواه من الأمور، ولا قادرين على تأويله، إلا من حده وبابه الذي جعله الله له فافهم إن شاء الله، واطلب الأمر من مكانه تجده إن شاء الله.<sup>(۲)</sup>

معلى بن خنيس می‌گوید: امام صادق (ع) در نامه‌ای فرمود: «و اما آنچه در مورد قرآن سؤال کردی، این نیز از ذهنیات ناهماهنگ و ناسازگار تو است؛ زیرا قرآن آن گونه که گفתי نیست و معنای هر آنچه شنیده‌ای، بر خلاف رأی و نظر تو است. جز این نیست که قرآن مثل‌هایی برای اهل دانش است و نه غیر آن‌ها؛ برای گروهی که قرآن را چنان که شایسته‌اش است تلاوت می‌کنند؛ آن‌ها کسانی هستند که به قرآن ایمان می‌آورند و آن را می‌شناسند. اما بر غیر آنان، قرآن سخت و مشکل و از دسترس دل‌هاشان به دور است. از همین رو است که رسول خدا (ص) فرموده‌اند: به راستی که هیچ چیزی نسبت به تفسیر قرآن دورتر از دل‌های

۱- وسائل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۲.

۲- وسائل الشیعة (آل‌البيت) : ج ۲۷ ص ۱۹۰.

این قبیل اشخاص نیست. در این خصوص، همه‌ی مردم جز آنکه خداوند بخواهد، سرگردانند و جز این نیست که خدا با پوشاندن مطالب قرآن خواسته است تا مردم به باب و راه او برسند و او را بپرستند و از راه قرآن به فرمان‌برداری از پرپادارندگان کتاب (قرآن) و گویندگان فرمان او برسند و آنچه از قرآن که به فهمش نیازمندند را از آنان جویا شوند نه از خود. سپس فرمود: (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولیای امر خود رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان درمی‌یافتند). ولی از غیر آنان، هرگز آن را نمی‌فهمند و چنین چیزی یافت نمی‌شود. حال فهمیدی اینکه همه‌ی مردم اولیای امر باشند، شدنی نیست؛ چرا که در این صورت کسی باقی نمی‌ماند که آن‌ها بر او امارت داشته باشند و امر و نهی خداوند را به او برسانند. پس خداوند اولیا را خواص قرار داد تا دیگران به آن‌ها اقتدا کنند؛ این را درک کن، ان شاء الله، و تو را هشدار می‌دهم و هشدار می‌دهم از اینکه قرآن را با رأی و نظر خودت بخوانی چرا که مردم در دانش آن مانند سایر موارد، مشترک و همگون نیستند و بر تأویل آن توانایی ندارند، مگر از مرز و راهی که خدا برای آن قرار داده است. پس بفهم، ان شاء الله و امور را از جایگاه خودشان طلب کن، ان شاء الله».<sup>(۱)</sup>

وقد بین الأئمة عليهم السلام تكليف الأمة تجاه القرآن، وما عليهم وما لهم:

ائمه (ع) تكليف امت در برابر قرآن و آنچه بر عهده‌شان است و آنچه متعلق به آن‌ها است را بیان فرموده‌اند:

عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر (ع) - في حديث كلامه مع عمرو بن عبيد - قال: (وأما قوله: ﴿وَمَنْ يَخْلُلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾<sup>(۲)</sup>، فإنما على الناس أن يقرؤوا القرآن كما انزل، فإذا احتاجوا إلى تفسيره فالاهتداء بنا وإلينا يا عمرو!)<sup>(۳)</sup>.

سعد بن طريف از امام باقر (ع) در کلامی که با عمرو بن عبید داشت، نقل می‌کند که امام (ع) فرمود: «در خصوص این فرموده‌ی خداوند: (که هر کس خشم من به او رسد، در آتش

<sup>۱</sup> - وسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۰.

<sup>۲</sup> - طه: ۸۳.

<sup>۳</sup> - وسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۲.

افتد)<sup>(١)</sup>. بر مردم است که قرآن را آن گونه که نازل شده است قرائت کنند و ای عمرو، اگر نیاز به تفسیر آن داشتند، هدایت از طریق ما و به سوی ما است»<sup>(٢)</sup>.

عن علي (ع)، قال: (اتقوا الله ولا تفتوا الناس بما لا تعلمون - إلى أن قال: - قالوا: فما نضع بما قد خبرنا به في المصحف؟ فقال: يسأل عن ذلك علماء آل محمد ﷺ) (٣).  
امام علی (ع) فرمودند: «از خدا بترسید و مردم را به آنچه نمی دانید فتوا ندهید».... تا اینکه گفتند: در مورد آنچه در مصحف به ما خبر رسیده است چه کنیم؟ فرمود: «در این خصوص از علمای آل محمد (ع) پرسیده می شود»<sup>(٤)</sup>.

وعن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (من فسر القرآن برأيه، إن أصاب لم يؤجر، وإن أخطأ خرَّ أبعد من السماء) (٥).

از ابو بصیر از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «هرکس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند، اگر درست تفسیر نماید پاداشی نمی گیرد و اگر اشتباه نماید به دورتر از آسمان می افتد»<sup>(٦)</sup>.

وعن موسى بن عقبة أن معاوية أمر الحسين (ع) أن يصعد المنبر فيخطب، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: (نحن حزب الله الغالبون، وعتره نبيه الأقربون، أحد الثقلين اللذين جعلنا رسول الله ثاني كتاب الله، فيه تفصيل لكل شيء، لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه، والمعول علينا في تفسيره، لا نتظن تأويله، بل نتبع حقائقه، فأطيعونا، فإن طاعتنا مفروضة إذ كانت بطاعة الله ورسوله مقرونة، قال الله: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

<sup>١</sup> - طه: ٨١.

<sup>٢</sup> - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ٢٧ ص ٢٠٠.

<sup>٣</sup> - وسائل الشیعة (آل البیت): ج ٢٧ ص ١٨٦.

<sup>٤</sup> - وسائل الشیعه (آل البیت): ج ٢٧ ص ١٨٦.

<sup>٥</sup> - وسائل الشیعة (آل البیت): ج ١٨ ص ١٤٩.

<sup>٦</sup> - وسائل الشیعه (آل البیت): ج ١٨ ص ١٤٩.



الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ﴿١﴾، وقال: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ ... (الحديث) (٢).

موسی بن عقبه می گوید: معاویه به امام حسین (ع) دستور داد بالای منبر رود و خطبه بخواند. امام (ع) خداوند را حمد و ثنا نمود و سپس فرمود: «ما حزب پیروز پروردگار هستیم و عترت نزدیک پیامبر او و یکی از دو ثقلی هستیم که پیامبر آن را یاور قرآن معرفی نمود؛ قرآنی که شرح هر چیزی در آن وجود دارد، باطل در آن راه ندارد، نه از پشت سر و نه از پیش رویش. تفسیر آن به ما محوّل شده است و در تأویل آن شک و تردید نداریم، بلکه حقایق آن را دنبال می کنیم. پس، از ما اطاعت کنید؛ چرا که اطاعت از ما واجب است؛ زیرا با اطاعت از خداوند و رسولش قرین گشته است. خداوند متعال می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولو الامر تان فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید، به خدا و پیامبر رجوع کنید) (٣) و همچنین (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولو الامرشان رجوع می کردند، حقیقت امر را از آنان درمی یافتند) ...» (٤).

وكذلك نلاحظ كيف منع الأئمة عليهم السلام بعض الذين كانوا يفتون الناس ويفسرون القرآن برأيهم أمثال أبي حنيفة:  
همچنین ملاحظه می کنیم که چگونه ائمه (ع) افرادی چون ابوحنیفه که مردم را فتوا می دادند و قرآن را به رأی خویش تفسیر می کردند، منع نموده اند:

عن شعيب بن أنس، عن بعض أصحاب أبي عبد الله (ع)، قال: (كنت عند أبي عبد الله (ع) إذ دخل عليه غلام كنده فاستفتاه في مسألة فأفتاه فيها، فعرفت الغلام والمسألة فقدمت الكوفة فدخلت على أبي حنيفة، فإذا ذاك الغلام بعينه يستفتيه في تلك المسألة بعينها فأفتاه فيها بخلاف ما أفتاه أبو عبد الله (ع)، فقلت إليه فقلت: ويلك يا أبا حنيفة

١- النساء: ٥٩.

٢- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٥.

٣- نساء: ٥٩.

٤- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٥.

إني كنت العام حاجاً فأتيت أبا عبد الله (ع) مسلماً عليه فوجدت هذا الغلام يستفتيه في هذه المسألة بعينها فأفتاه بخلاف ما أفتيته. فقال: وما يعلم جعفر بن محمد أنا أعلم منه، أنا لقيت الرجال وسمعت من أفواههم، وجعفر بن محمد صحفي، فقلت في نفسي: واللّه لأحجن ولو حبواً، قال: فكنت في طلب حجة فجاءتني حجة فحججت فأتيت أبا عبد الله (ع) فحكيت له الكلام فضحك ثم قال: عليه لعنة الله أما في قوله: إني رجل صحفي فقد صدق، قرأت صحف إبراهيم وموسى، فقلت له: ومن له بمثل تلك الصحف؟

شعيب بن أنس از برخی یاران امام صادق (ع) نقل می کند: «نزد امام صادق (ع) بودم هنگامی که جوانی از اهل کِنده بر او وارد شد و از او درباره‌ی مسئله‌ای سؤال کرد و امام (ع) به او جواب داد. جوان و مسئله را شناختم. به سوی کوفه حرکت کردم و بر ابوحنیفه وارد شدم. همان جوان را دیدم که در مورد همان مسئله از او سؤال می نمود. او جواب را خلاف جواب حضرت امام صادق (ع) به او داد. از جا برخاستم و به او گفتم: وای بر تو ای اباحنیفه! من سال گذشته در حج بودم و نزد امام صادق (ع) رفتم تا به او سلامی کنم و همین جوان را دیدم که همین مسئله را از او سؤال می نمود و او بر خلاف آنچه تو به او جواب دادی، پاسخش را داد. ابوحنیفه گفت: جعفر بن محمد چه می داند؟! من از او دانانترم. من ناقلان حدیث را ملاقات کردم و از زبان آن‌ها شنیدم ولی جعفر بن محمد را کتاب‌هایی است. پیش خود گفتم: به خدا سوگند به حج می‌روم حتی اگر سینه‌خیز باشد. در پی حج بودم که موقعیتی پیش آمد و به حج و نزد امام صادق (ع) رفتم و ماجرا را برایش تعریف نمودم. ایشان خندیدند و فرمود: «لعنت خدا بر او باد! ولی در مورد این سخن او که من مردی هستم که کتاب‌هایی دارم، راست گفته است؛ من کتاب‌های ابراهیم و موسی را خوانده‌ام» به ایشان عرض کردم: و چه کسی مثل این کتاب‌ها را دارد؟

قال: فما لبثت أن طرق الباب طارق وكان عنده جماعة من أصحابه، فقال للغلام: انظر من ذا؟ فرجع الغلام، فقال: أبو حنيفة. قال: أدخله، فدخل فسلم على أبي عبد الله (ع)، فردّ (ع)، ثم قال: أصلحك الله أتأذن لي في القعود فأقبل على أصحابه يحدثهم ولم يلتفت إليه. ثم قال الثانية والثالثة فلم يلتفت إليه، فجلس أبو حنيفة من غير إذنه، فلما علم أنه قد جلس التفت إليه فقال: أين أبو حنيفة؟ فقال: هو ذا أصلحك الله، فقال: أنت فقيه أهل العراق؟ قال: نعم. قال: فيما تفتيهم؟ قال: بكتاب الله وسنة نبيه. قال: يا أبا حنيفة تعرف كتاب الله حق معرفته، وتعرف الناسخ والمنسوخ؟ قال: نعم، قال: يا أبا حنيفة ولقد

ادعيت علماً وملك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل عليهم وملك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا ﷺ، وما ورثك الله من كتابه حرفاً، فإن كنت كما تقول - ولست كما تقول - فأخبرني عن قول الله عز وجل: ﴿سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّاماً آمِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup> أين ذلك من الأرض؟ قال: أحسبه ما بين مكة والمدينة، فالتفت أبو عبد الله (ع) إلى أصحابه فقال: تعلمون أن الناس يقطع عليهم بين المدينة ومكة فتؤخذ أموالهم ولا يأمنون على أنفسهم ويقتلون؟ قالوا: نعم. قال: فسكت أبو حنيفة، فقال: يا أبا حنيفة أخبرني عن قول الله عز وجل: ﴿مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾<sup>(۲)</sup>، أين ذلك من الأرض؟ قال: الكعبة. قال: أفتعلم أن الحجاج بن يوسف حين وضع المنجنيق على ابن الزبير في الكعبة فقتله كان آمناً فيها؟ قال: فسكت، ثم قال: يا أبا حنيفة إذا ورد عليك شيء ليس في كتاب الله، ولم تأت به الآثار والسنة كيف تصنع؟ فقال: أصلحك الله أقيس وأعمل فيه برأيي. قال: يا أبا حنيفة إن أول من قاس إبليس الملعون، قاس على ربنا تبارك وتعالى فقال: أنا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين. فسكت أبو حنيفة. فقال: يا أبا حنيفة أيما أرجس البول أو الجنابة؟ فقال: البول. فقال: الناس يغتسلون من الجنابة ولا يغتسلون من البول، فسكت. فقال: يا أبا حنيفة أيما أفضل الصلاة أم الصوم؟ قال الصلاة. فقال: فما بال الحائض تقضي صومها ولا تقضي صلاتها؟ فسكت ..... الحديث<sup>(۳)</sup>.

او ادامه می دهد: کسی در خانه را کوید و در این حین، گروهی از یارانش نزدش بودند. به غلامش فرمود: «ببین چه کسی پشت در است؟» غلام برگشت و عرض کرد: ابو حنیفه است. فرمود: «او را وارد کن». او وارد شد و سلام کرد و حضرت جواب سلام او را داد. سپس گفت: خدا تو را به صلاح آورد، اجازه می دهید بنده بنشینم؟ امام (ع) رو به اصحابش نمود و با آنها صحبت می کرد و به او توجهی نمی نمود. سپس دوباره و سه باره عرض کرد و امام (ع) توجهی به او نمی کرد. ابو حنیفه بدون اجازه نشست. وقتی امام (ع) فهمید که ابو حنیفه نشسته است رو به سوی او برگرداند و فرمود: «ابوحنیفه کجا است؟» او گفت: من خودم هستم خدا تو را عاقبت به خیر کند. امام (ع) فرمود: «آیا تو فقیه اهل عراق هستی؟» عرض کرد: آری. امام (ع) فرمود: «بر اساس چه چیزی به آنها فتوا می دهی؟» عرض کرد: با کتاب خداوند و سنت پیامبرش. امام (ع) فرمود: «ای اباحنیفه! آیا قرآن را آن گونه که باید، می شناسی و ناسخ

۱- سبأ: ۱۸.

۲- آل عمران: ۹۷.

۳- بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۹۲.

و منسوخش را می‌دانی؟». گفت: آری. امام (ع) فرمود: «ای ابا حنیفه! ادعای علمی را نمودی. وای بر تو! خداوند این علم را نزد کسی جز اهل کتاب که خداوند آن را بر آن‌ها نازل کرد قرار نداد. وای بر تو! و این علم جز نزد افراد خاصی از فرزندان پیامبر ما (ص)، نزد کس دیگری نیست و خداوند حرفی از کتابش را به تو ارث نداده است. اگر این گونه هستی که ادعا می‌کنی — که هرگز نیستی — از این سخن خداوند عزوجل (در آن راه‌ها ایمن از گزند، شب‌ها و روزها سفر کنید)<sup>(۱)</sup> مرا خبر ده که کدام قسمت از زمین است؟ عرض کرد: من آن را سرزمین مابین مکه و مدینه به شمار می‌آورم. امام (ع) رو به اصحابش نمود و فرمود: «شما می‌دانید که راه را بر مردم در بین مکه و مدینه قطع می‌کنند و دارایی آن‌ها برده می‌شود و حتی امنیت جانی هم ندارند و کشته می‌شوند». اصحاب گفتند: این گونه است. ابو حنیفه ساکت شد. امام (ع) فرمود: «ای ابا حنیفه! در مورد این سخن خداوند عزوجل (هر که به آن داخل شود، ایمن است)<sup>(۲)</sup> مرا باخبر نما که کدام نقطه از زمین است؟». عرض کرد: کعبه است. امام (ع) فرمود: «می‌دانی هنگامی که حجاج بن یوسف منجنيق را به سمت ابن زبیر قرار داد و او را در کعبه به قتل رسانید؛ آیا او در آنجا ایمن بود؟» ابو حنیفه ساکت ماند. سپس امام (ع) فرمود: «ای ابا حنیفه! اگر بر تو چیزی وارد شود که در کتاب خدا نباشد و همچنین در سنت و اخبار درباره‌اش نیامده باشد، چه می‌کنی؟» گفت: خدا تو را عاقبت بخیر کند قیاس می‌نمایم و به رأی و نظر خود عمل می‌کنم. امام (ع) فرمود: «ای ابا حنیفه! اولین کسی که قیاس نمود ابلیس ملعون بود که در برابر خداوند متعال قیاس کرد و گفت: (من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل)» ابو حنیفه ساکت شد. سپس امام (ع) فرمود: «ای ابا حنیفه! کدام یک پلیدتر است: ادرار یا جنابت؟» گفت: ادرار. امام (ع) فرمود: «مردم از جنابت غسل می‌کنند و از ادرار خیر». ابو حنیفه ساکت شد. امام (ع) فرمودند: «کدام یک برتر است: نماز یا روزه؟» گفت: نماز. امام (ع) فرمود: «پس چرا زن حائض روزه‌اش را قضا می‌کند و نمازش را خیر؟» ابو حنیفه ساکت ماند.... تا پایان حدیث.<sup>(۳)</sup>

وعن زيد الشحام، قال: (دخل قتادة بن دعامة على أبي جعفر (ع) فقال: يا قتادة أنت فقيه أهل البصرة؟ فقال: هكذا يزعمون، فقال أبو جعفر (ع): بلغني أنك تفسر القرآن؟ فقال له

۱ - سبأ: ۱۸.

۲ - آل عمران: ۹۷.

۳ - بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۹۲.

قتاده: نعم فقال له أبو جعفر (ع): فإن كنت تفسره بعلم فأنت أنت، وأنا أسألك .. إلى أن قال أبو جعفر (ع): ويحك يا قتاده! إن كنت إنما فسرت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت وأهلك، وإن كنت قد فسرت من الرجال، فقد هلكت وأهلك ويحك يا قتاده! إنما يعرف القرآن من خوطب به<sup>(۱)</sup>.

از زید شحام روایت شده است که گفت: قتاده بن دعامة بر امام باقر (ع) وارد شد. امام (ع) فرمود: «ای قتاده! آیا تو فقیه اهل بصره هستی؟» قتاده عرض کرد: این چنین می‌پندارند. امام باقر (ع) فرمود: «شنیده‌ام قرآن تفسیر می‌کنی؟» قتاده گفت: بله. امام (ع) فرمود: «اگر تو آن را با علم تفسیر می‌کنی پس تو، همانی و من از تو می‌پرسم؟» .... تا اینکه امام (ع) فرمود: «وای بر تو ای قتاده! اگر تو قرآن را فقط با نظر خودت تفسیر نمودی، خود هلاک شدی و دیگران را به هلاکت افکندی، و اگر آن را از ناقلان حدیث تفسیر نمودی خود را هلاک کردی و دیگران را به هلاکت رساندی. ای وای بر تو ای قتاده! قرآن را فقط کسی می‌داند که بر او نازل شده است»<sup>(۲)</sup>.

عن عبد الرحمن السلمي أن علياً (ع) مر على قاض، فقال: (أتعرف الناسخ من المنسوخ؟ قال: لا، فقال: هلكت وأهلكت تأويل كل حرف من القرآن على وجوه)<sup>(۳)</sup>.  
عبد الرحمن سلمی نقل می‌کند که امام علی (ع) بر یک قاضی گذر کرد. به او فرمود: «آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟» عرض کرد: خیر. امام (ع) فرمودند: «هلاک شدی و دیگران را به هلاکت افکندی. تأویل هر حرف قرآن بر صورت‌های مختلف است»<sup>(۴)</sup>.

عن أبي الصلت الهروي، عن الرضا (ع) - في حديث - أنه قال لابن الجهم: (اتق الله، ولا تؤوّل كتاب الله برأيك، فإنّ الله يقول: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾)<sup>(۵)</sup>.

۱- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۸۵.

۲- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۸۵.

۳- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۲.

۴- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۲.

۵- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۸۷.

ابو صلت هروی از امام رضا (ع) نقل می‌کند که در حدیثی به ابن جهم فرمود: «تقوای الهی پیشه کن و کتاب خدا را به رأی خود تأویل ننما که خداوند می‌فرماید: (تأویل آن را جز خدا و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند، نمی‌دانند)».<sup>(۱)</sup>

ومن هذه القصص وما سبقها من روايات ينتج اليقين بالآ يمكن لأحد أن يفتي الناس أو يفسر القرآن برأيه إن لم يكن من الذين يعلمون محكم القرآن من متشابهه وناسخه من منسوخه، وإنّ هذا العلم خاص بالذرية المعصومة وهم خلفاء الرسول ﷺ إلى يوم القيامة الأئمة والمهديون ﷺ .

از این داستان‌ها و روایاتی که پیش از آن گذشت، این یقین حاصل می‌شود که اگر شخصی جزو افرادی که محکم قرآن را از متشابه آن و ناسخ آن را از منسوخش می‌دانند نباشد، نمی‌تواند برای مردم فتوا دهد یا قرآن را به رأی خویش تفسیر نماید، و این علم، مختص ذریه‌ی معصوم است؛ همان جانشینان پیامبر (ص) تا روز قیامت؛ ائمه و مهدیین (ع).

وإنّ من حكمة اختصاص علم متشابه القرآن بالحجج المعصومين هو معرفة المعصوم والاضطرار إلى طاعته لعدم وجود باب إلى معرفة القرآن غيره، ولتلا يدعي الإمامة كل من هب ودب؛ لأنّ من يفعل ذلك سيجد نفسه في بحار من الأمواج المتلاطمة، وسيظهر تناقضه واضطرابه في تفسير القرآن کنار على علم لمن لهم قلوب يفقهون بها.

از جمله حکمت‌های اختصاص داشتن علم متشابه قرآن به حجّت‌های معصوم، شناختن معصوم و ضرورت به فرمان‌برداری از او است؛ از آن رو که غیر از او باب دیگری برای شناخت قرآن نمی‌باشد و نیز به آن جهت که هر کسی که قال و قیلی دارد، ادعای امامت نکند؛ چرا که هر کس چنین کند، خود را میان دریا‌هایی از امواج پر تلاطم خواهد یافت و تناقض و آشفتگی او در تفسیر قرآن چون آتشی برای کسی که قلبی برای فهمیدن دارد، آشکار خواهد شد.

عن أمير المؤمنين (ع) في احتجاجه على زنديق سأله عن آيات متشابهة من القرآن، فأجابه - إلى أن قال (ع) :- (وقد جعل الله للعلم أهلاً وفرض على العباد طاعتهم بقوله: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، وبقوله: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ

<sup>۱</sup> - وسایل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۴.

مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» ، وبقوله: «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»<sup>(۱)</sup>، وبقوله: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» ، وبقوله: «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»<sup>(۲)</sup>، والبيوت هي بيوت العلم التي استودعها الأنبياء، وأبوابها أوصياؤهم، فكل عمل من أعمال الخير يجري على غير أيدي الأوصياء وعهودهم، وحدودهم وشرائعهم، وسننهم، ومعالم دينهم مردود غير مقبول، وأهله بمحل كفر وإن شملهم صفة الإيمان، ثم إن الله قسم كلامه ثلاثة أقسام: فجعل قسماً منه يعرفه العالم والجاهل، وقسماً لا يعرفه إلا من صفا ذهنه ولطف حسه وضح تمييزه ممن شرح الله صدره للإسلام، وقسماً لا يعلمه إلا الله وملائكته والراسخون في العلم. وإنما فعل ذلك لئلا يدعي أهل الباطل المستولين على ميراث رسول الله ﷺ من علم الكتاب ما لم يجعله الله لهم، وليقودهم الاضطرار إلى الائتمام بمن ولي أمرهم فاستكبروا عن طاعته .. الحديث<sup>(۳)</sup>.

در احتجاج امیر المؤمنین (ع) بر کافری آمده است که از او در مورد آیات متشابهی از قرآن سؤال کرد و امام (ع) پاسخش را داد تا اینکه فرمود: «خداوند برای علم، اهلی قرار داد و با این سخن خود اطاعت از آن‌ها را بر بندگان واجب فرمود: (از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید و همچنین از اولی الامر تان) و با این سخن خود: (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولو الامرشان رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان درمی‌یافتند) و همچنین (از خدا بترسید و همراه با راست‌گویان باشید) و همچنین با این آیه (در حالی که تأویل آن را جز خداوند و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند نمی‌دانند) و با این سخن (و از درها به خانه‌ها درآید) و منظور از خانه‌ها، خانه‌های علم است که به اوصیا سپرده شد و درهای آن نیز اوصیای آن‌ها می‌باشند؛ بنابراین هر عملی که از مسیری غیر از این برگزیدگان و ولایت و حدود و شرایع و سنت‌ها و معالم دین آن‌ها انجام نشود، مردود و غیر قابل قبول است و اهل آن در جایگاه کفر می‌باشند حتی اگر صفت ایمان بر آن‌ها اطلاق گردد... سپس خداوند کلام خود را به سه دسته تقسیم نمود: قسمتی از آن را طوری قرار داد که عالم و جاهل از آن اطلاع دارند، و قسمتی دیگر از آن را جز کسی که ذهن خود را پاک کرده و حسش را لطیف و انتخابش را صحیح نگه داشته باشد، همان کسانی که خداوند سینه‌شان را برای قبول کردن اسلام گشود، درک نمی‌کند و قسمتی دیگر که غیر از خدا و ملائکه و استواران در علم، کسی دیگر از آن

۱- التوبة: ۱۱۹.

۲- البقرة: ۱۸۹.

۳- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۴.

اطلاع ندارد. خداوند متعال فقط به این جهت این تقسیمات را ایجاد نمود تا اهل باطنی که بر میراث پیامبر (ص) مسلط شدند نتوانند ادعای چنین علمی را نمایند؛ خداوند این علم را در آن‌ها قرار نداد، تا مجبور شوند به سوی ولیّ امرشان که با تکبیر از اطاعتش روی گردان شدند، رو کنند...»<sup>(۱)</sup>

بل روي أن هناك تأويلاً للقرآن في كل زمان، ولا يعرف هذا التأويل إلا الإمام الحجة المنصب من الله تعالى:

روایت شده است که برای قرآن در هر زمان، تأویلی است و کسی این تأویل را نمی‌داند مگر امام حجّت منصوب شده از جانب خداوند متعال:

عن إسحاق بن عمار، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (إن للقرآن تأويلاً، فمنه ما قد جاء ومنه ما لم يجيء، فإذا وقع التأويل في زمان إمام من الأئمة عرفه إمام ذلك الزمان)<sup>(۲)</sup>.  
اسحاق بن عمار می‌گوید از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: «قرآن را تأویلی است که برخی از آن آمده و برخی از تأویل آن هنوز محقق نگشته است، پس هرگاه تأویل آن در زمان هر امامی محقق شود امام آن زمان، آن تأویل را می‌داند.»<sup>(۳)</sup>

وبهذا يتبين أن تأويل القرآن ومعرفة المحكم من المتشابه مختص بالإمام المعصوم من أوصياء الرسول محمد ﷺ، ولا يمكن أن يعرف عن غيره أبداً.  
از اینجا معلوم می‌شود که تأویل قرآن و شناخت محکم از متشابه، ویژه‌ی امام معصوم از اوصیای حضرت محمد (ص) است و امکان ندارد کسی غیر از ایشان آن را بداند.

ويتبين أيضاً من الرواية السابقة أنّ تأويل القرآن في عصر الظهور لا يعرفه إلا الإمام المهدي (ع) أو من اتصل به اتصالاً مباشراً وتحمل ذلك العلم منه (ع)، وبهذا نعرف أن الإمام

<sup>۱</sup> - وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۷۲ ص ۱۹۴.

<sup>۲</sup> - وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۶.

<sup>۳</sup> - وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۶.



المهدي (ع) أو من اتصل به يعرف عن طريق إفحامه لجميع العلماء في معرفة علم متشابه القرآن وإحكامه، كما اثبت أجداده إمامتهم عن طريق ذلك العلم الخاص بهم ﷺ .  
 همچنین، از این روایت معلوم می‌گردد که تأویل قرآن در عصر ظهور را فقط امام مهدی (ع) یا کسی که به طور مستقیم با او در ارتباط است و این علم را از آن حضرت (ع) به دست آورده است می‌داند و به این ترتیب درمی‌یابیم که امام مهدی (ع) یا کسی که مرتبط با او است، از طریق به خاموشی کشاندن تمام علماء در معرفت و شناخت علم متشابه قرآن و استوار ساختن آن، شناخته می‌شود؛ همان‌گونه که اجداد ایشان امامت‌شان را از طریق همین علم که خاص و ویژه‌ی آن‌ها است، به اثبات رسانیدند.

فعلى المتصدين والذين يدعون المرجعية مناقشة السيد أحمد الحسن في هذا العلم المقدس، فإن عجزوا عن ذلك أو لم يستجيبوا لذلك يثبت حق السيد أحمد الحسن، وإنه وصي ورسول الإمام المهدي (ع)؛ لأن هذا العلم لا يكون إلا عند أوصياء الرسول محمد ﷺ كما صرحت به الروايات المتواترة.

والحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد وآله الأئمة والمهديين.

الشيخ ناظم العقيلي

١٤٢٩ هـ . ق

پس بر متصدیان و کسانی که ادعای مرجعیت دارند لازم است با سید احمدالحسن در خصوص این علم مقدس به بحث بپردازند. اگر آن‌ها از این عمل ناتوان باشند یا این دعوت را اجابت نکنند، حقانیت سید احمدالحسن اثبات می‌شود؛ اینکه او وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (ع) است؛ چرا که همان‌طور که روایات متواتر تصریح کرده‌اند، این علم فقط نزد اوصیای حضرت محمد (ص) یافت می‌شود.

والحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على محمد و آله الائمة و المهديين.

شيخ ناظم العقيلي

١٤٢٩ هـ ق

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، مالك الملك، مجري الفلك، مسخر الرياح، فالق الإصباح ديان الدين، رب العالمين. الحمد لله الذي من خشيته ترعد السماء وسكانها، وترجف الأرض وعمّارها، وتموج البحار ومن يسبح في غمراتها.

اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد، الفلك الجارية في اللجج الغامرة، يأمن من ركبها ويغرق من تركها، المتقدم لهم مارق، والمتأخر عنهم زاهق، واللازم لهم لاحق.

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان کننده‌ی کشتی (وجود)، مُسَخِّر کننده‌ی باده‌ها، شکافنده‌ی سپیده‌ی صبح، حکم‌فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است. سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می‌غرند و زمین و آبادکنندگان می‌لرزند و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه‌ور است موج می‌زنند.

بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ کشتی روان در اقیانوس‌های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود. کسی که از آن‌ها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آن‌ها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آن‌ها، ملحق به آن‌ها است.



## [سؤال/جواب: شناخت خدا با خدا؟]

سؤال / ۱: اعرف الله باللَّهِ<sup>(۱)</sup> ؟

پرسش ۱: خدا را با خدا بشناس، یعنی چه؟<sup>۲</sup>

الجواب: أي اعرف الله سبحانه وتعالى باللَّهِ في الخلق، وهو الإمام المهدي (ع)، فهو صلوات ربي عليه تجلي وظهور الله في الخلق، أي تجلي وظهور مدينة الكمالات الإلهية في الخلق. پاسخ: یعنی خداوند سبحان و متعال را با خدای در خلق بشناس و او، همان امام مهدی (ع) می باشد. ایشان که سلام و صلوات پروردگارم بر او باد، تجلی و ظهور خدا در خلق است؛ یعنی تجلی و ظهور شهر کمالات الهی در خلق.

وبعبارة أخرى: تجلي وظهور أسماء الله سبحانه في الخلق، فهو صلوات ربي عليه وجه الله سبحانه وتعالى الذي يواجه به خلقه، فمن أراد معرفة الله سبحانه لا بد له من معرفة الإمام المهدي (ع)<sup>(۳)</sup>.

و به عبارت دیگر: تجلی و ظهور نام های خدای سبحان در خلق می باشد. ایشان که صلوات پروردگارم بر او باد، همان وجه خداوند سبحان و متعال است که با آن رو به سوی خَلْقش می کند؛ پس هر که بخواهد خدای سبحان را بشناسد، ناگزیر باید امام مهدی (ع) را بشناسد.<sup>(۴)</sup>

۱- الظاهر أن هذا السؤال منبثق عن قول أمير المؤمنين (ع): (اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة وأولي الأمر بالأمر بالمعروف والعدل والإحسان) الكافي: ج ۱ ص ۸۵، التوحيد للشيخ الصدوق: ص ۲۸۵-۲۸۶.

۲- به نظر می رسد این پرسش از این گفتار امیر المؤمنین (ع) ناشی شده باشد: «خداوند را با خدا بشناس، و فرستاده را با رسالت، و اولی الامر را با امر به معروف و عدل و احسان». کافی: ج ۱ ص ۸۵؛ توحيد شيخ صدوق: ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۳- وهذا ما ورد عنهم في أحاديثهم عليهم السلام، فقد ورد في الزيارة الجامعة: (.. من أراد الله بدأ بكم، بكم يبين الله الكذب، وبكم يباعد الله الزمان الكلب...). وعن بريد العجلي قال: سمعت أبا جعفر (ع) يقول: (بنا عبد الله، وبنا عرف الله، وبنا وخذ الله تبارك وتعالى، ومحمد حجاب الله تبارك وتعالى) الكافي: ج ۱ ص ۱۴۵.

۴- این، همان چیزی است که از ایشان در احادیثشان روایت شده است. در زیارت جامعه ی کبیره آمده است: «... مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ بِكُمْ يَبِينُ اللَّهُ الْكُذِبَ وَ بِكُمْ يُبَاعِدُ اللَّهُ الزَّمَانَ الْكَلْبَ...» (.... هر که خدا را خواست، از شما شروع کرد، خدا به وسیله ی شما دروغ را آشکار کند، و خدا به خاطر شما دور نماید روزگار گزنده را....). بريد بن عجلي می گوید: شنیدم ابوجعفر (ع) می فرماید: «با ما خداوند پرستیده شد، با ما خداوند شناخته شد و با ما به یکتایی خداوند تبارک و تعالی ایمان آورده شد و محمد، حجاب خداوند تبارک و تعالی می باشد...». کافی: ج ۱ ص ۱۴۵.



**[سؤال/جواب ۲: چرا ابراهیم (ع) فقط ستاره و ماه و خورشید را دید؟]**

سؤال / ۲: لماذا رأى إبراهيم (ع) كوكباً وقمرًا وشمساً فقط؟  
پرسش ۲: چرا ابراهیم (ع) فقط ستاره و ماه و خورشید را دید؟

الجواب: الشمس رسول الله ﷺ، والقمر الإمام علي (ع) <sup>(۱)</sup>، والكوكب الإمام المهدي (ع) <sup>(۲)</sup>.

۱- عن أبي بصير عن أبي عبد الله (ع) قال: سألته عن قول الله: (والشمس وضحاها) قال: الشمس رسول الله ﷺ أوضح الله به للناس دينهم، قلت: (والقمر إذا تلاها) قال: ذلك أمير المؤمنين (ع)، قلت: (والنهار إذا جلاها) قال: ذلك الإمام من ذرية فاطمة عليها السلام، يسأل رسول الله ﷺ فيجلي لمن سأله، فحكى الله سبحانه عنه فقال: (والنهار إذا جلاها). قلت: (والليل إذا يغشاها) قال: ذلك أئمة الجور الذين استبدوا بالأمر دون آل رسول الله ﷺ وجلسوا مجلساً كان آل رسول الله ﷺ أولى به منهم، فغشوا دين رسول الله ﷺ بالظلم والجور، وهو قوله: (والليل إذا يغشاها) قال: يغشي ظلمة الليل ضوء النهار... بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۷۰. وعن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: (مثلي فيكم مثل الشمس ومثل علي مثل القمر، فإذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر) بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۷۶.

۲- الإمام المهدي (ع) إذا قرن مع رسول الله ﷺ والإمام علي وفاطمة الزهراء والحسن والحسين... ﷺ فهو الكوكب الذي، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه ﷺ عن أمير المؤمنين (ع) قال: قال رسول الله ﷺ: لما اسري بي إلى السماء أوحى إلي ربي (عزوجل) ..... إلى أن قال: فقال (ع): ارفع رأسك فرفعت رأسي وإذا أنا بأنوار علي وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين، ومحمد بن علي، وجعفر بن محمد، وموسى بن جعفر، وعلي بن موسى، ومحمد بن علي، وعلي بن محمد؟ والحسن بن علي، و"م ح م د" بن الحسن القائم في وسطهم كأنه كوكب دري، قلت: يا رب ومن هؤلاء؟ قال: هؤلاء الأئمة وهذا القائم الذي يحل حلالي ويحرم حرامي وبه أنتقم من أعدائي، وهو راحة لأوليائي، وهو الذي يشفي قلوب شيعتك من الظالمين والجاحدين والكافرين (... كمال الدين وتمام النعمة: ص ۲۵۲).

پاسخ: خورشید، پیامبر خدا (ص) است، و ماه، امام علی (ع)<sup>(۱)</sup> و ستاره، امام مهدی (ع) می‌باشد.<sup>(۲)</sup>

والشمس والقمر والكوكب في الملكوت كانت تجلي الله في الخلق، ولهذا اشتبه بها إبراهيم (ع) ولكن كل بحسبه. واختص محمد وعلي والقائم عليه السلام بأنهم تمام تجلي الله في الخلق في هذه الحياة الدنيا؛ لأنهم مُرسَلين وليس فقط مُرسَلين.

خورشید و ماه و ستاره در ملکوت، تجلی خدا در خلق می‌باشند و به همین دلیل امر بر ابراهیم (ع) مشتبه شد؛ لیکن هر کدام به فراخور حال خود. آن حضرت، محمد و علی و قائم (ع) را به طور خاص ذکر می‌کند؛ چرا که آن‌ها غایت تجلی خدا در خلق، در این زندگی دنیوی می‌باشند؛ زیرا آن‌ها مرسل (ارسال کننده) هستند، و نه فقط مرسل (ارسال شده).

<sup>۱</sup> - از ابو بصیر نقل شده است: از ابو عبدالله (ع) در مورد این سخن خداوند متعال (سوگند به خورشید و برآمدن آفتابش) سؤال کردم. فرمود: «خورشید، رسول خدا است که خداوند با او دین مردم را برایشان واضح می‌گرداند». عرض کردم: (و سوگند به ماه چون از پی آن برآید). فرمود: «امیر المؤمنین (ع) است». عرض کردم: (و سوگند به روز چون آن را روشن کند). فرمود: «منظور امام از نسل فاطمه است که از دین رسول خدا پرسیده می‌شود و برای کسی که پرسیده است، روشن می‌کند، و خداوند حکایت می‌کند: (و سوگند به روز چون آن را روشن کند)». عرض کردم: (و سوگند به شب چون فرو پوشدش). فرمود: «منظور امامان جور و ستم هستند؛ کسانی که به جای آل محمد مستبدانه حکومت کردند و بر جایگاهی که آل رسول خدا به آن سزاوارتر بودند، تکیه زدند و دین رسول خدا را با ظلم و ستم پوشانیدند و این همان سخن خداوند متعال است که (و سوگند به شب چون فرو پوشدش)» و فرمود: «ظلم آن‌ها نور روز را پوشانید...». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۷۰. از ابن عباس روایت شده است: رسول خدا فرمود: «مَثَل من بین شما مانند خورشید و مَثَل علی، مانند ماه است. هنگامی خورشید پنهان شد، با ماه هدایت جوید». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۷۶.

<sup>۲</sup> - اگر امام مهدی (ع) با رسول خدا و امام علی و فاطمه‌ی زهرا و حسن و حسین .... مقارنه شود، چون ستاره‌ای درخشان می‌باشد. از امام صادق جعفر بن محمد (ع) از پدرانش از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است که فرمود: «رسول خدا فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم پروردگارم به من وحی فرمود... تا اینکه فرمود: خدای عزوجل فرمود: سر بلند کن. سر بلند کردم و ناگاه انوار علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و «م ح م د» بن الحسن قائم را دیدم که در وسط آن‌ها مانند ستاره‌ای درخشان بود. عرض کردم: پروردگار اینها کیانند؟ فرمود: اینها امامان اند و این همان قائمی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام کند و به وسیله‌ی او از دشمنانم انتقام گیرم و او مایه‌ی راحتی دوستان من است و او است که دل شیعیان را از ظالمان و منکران و کافران شفا می‌دهد...». کمال الدین و تمام النعمه: ص ۲۵۲.

ولأن محمداً ﷺ هو صاحب الفتح المبين، وهو الذي فتح له مثل سم الإبرة، وكشف له شيء من حجاب اللاهوت، فرأى من آيات ربه الكبرى<sup>(١)</sup>. وهو مدينة العلم<sup>(٢)</sup>، وهي صورة لمدينة الكمالات الإلهية أو الذات الإلهية.

و از آنجا که حضرت محمد (ص) صاحب فتح المبين است و او کسی است که چیزی شبیه سوراخ سوزنی برایش گشاده شد و چیزی از حجاب لاهوت برایش کنار رفت، و از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید.<sup>(٣)</sup> او همان شهر علم است؛<sup>(٤)</sup> شهری که صورت کمالات الهی یا ذات الهی می‌باشد.

أما علي فلأنه باب مدينة العلم، وهو جزء منها، وكل ما يفاض منها يفاض من خلاله. فمحمد ﷺ تجلي الله سبحانه وتعالى، واسم الله سبحانه في الخلق، وعلي ممسوس بذات الله<sup>(٥)</sup>، فعندما لا يبقى محمد، ولا يبقى إلا الله الواحد القهار في آتات، يكون علي عليه صلوات ربي هو تجلي الله سبحانه في الخلق، وفاطمة عليها صلوات ربي معه، وهي مخصوصة بأنها باطن القمر وظاهر الشمس. ولهذا قال علي (ع): (لو كشف لي الغطاء لما ازددت يقيناً)<sup>(٦)</sup>؛ لأنه وإن لم يكشف له الغطاء، ولكنه بمقام من كشف له الغطاء.

اما علی (ع)، از آنجا که باب شهر علم است، بخشی از آن به شمار می‌رود، و هر آنچه از آن افاضه می‌شود از طریق او می‌باشد. محمد (ص) تجلی خدای سبحان و متعال و اسم خداوند سبحان در خلق است و علی ممسوس به ذات الهی است.<sup>(٧)</sup> هنگامی که محمد (ص) باقی نمی‌ماند، و در لحظاتی جز خدای واحد قهار چیز دیگری باقی نمی‌ماند، علی که صلوات

١- ورد عن الإمام الصادق (ع) في حديث المعراج : (... إلى أن يقول : ... فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة ، فقال الله تبارك وتعالى : يا محمد ، قال : ليبيك ربي ، قال : ... الكافي : ج ١ ص ٤٤٣ .

٢- ورد عن الرسول ﷺ الحديث المعروف : (أنا مدينة العلم وعلي بابها ...).

٣- از امام صادق (ع) در حدیث معراج روایت شده است: «... تا اینکه فرمود: .... پیامبر گویی به اراده‌ی خدا، از چیزی شبیه میان سوراخ سوزن به نور عظمت الهی نگریست. خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای محمد! گفت: لیبک، پروردگارم. فرمود: ....». کافی: ج ١ ص ٤٤٣.

٤- از رسول خدا روایت شده است: «من شهر علم و علی درب آن است...».

٥- هذا التفسير يوضح لنا قول الرسول ﷺ في حق أمير المؤمنين (ع): (لا تسبوا علياً فإنه ممسوس بذات الله) الغدير- الشيخ الأميني : ج ١٠ ص ٢١٣.

٦- المناقب لابن شهر آشوب : ج ١ ص ٣١٧.

٧- این تفسیر گفتار رسول خدا در حق امیرالمؤمنین (ع) را برای ما آشکار می‌کند: «به علی دشنام ندهید که او ممسوس به ذات خداوند است». غدير - شيخ أميني: ج ١٠ ص ٢١٣.

پروردگارم بر او باد، تجلی خدای سبحان در خلق می‌باشد و فاطمه که صلوات پروردگارم بر او باد نیز همراه او است. و حضرت فاطمه (س) با او خواهد بود. ایشان به عنوان باطن ماه و ظاهر خورشید اختصاص داده شده است. و از همین رو علی (ع) می‌فرماید: «اگر پرده از پیش روی من برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد»؛<sup>(۱)</sup> چرا که ایشان در مقام کسی است که پرده از جلوی برداشته شده، هر چند پرده در حقیقت از جلوی آن حضرت برداشته نشده باشد.

أما القائم (ع) فهو تجلي اسم الله سبحانه وهو حي وقبل شهادته؛ لطول حياته وطول عبادته مع كمال صفاته وإخلاصه، فهو يصل صلاته بقنوته وقنوته بصلاته، وكأنه لا يفتر عن عبادة الله سبحانه. ولأنه الجالس على العرش يوم الدين أي يوم القيامة الصغرى، وفي القرآن اليوم المعلوم. ولأنه الحاكم باسم الله بين الأمم في ذلك اليوم، فلا بد أن يكون مرآة تعكس الذات الإلهية في الخلق ليكون الحاكم هو الله في الخلق، فيكون كلام الإمام (ع) هو كلام الله، وحكمه هو حكم الله، وملك الإمام (ع) هو ملك الله سبحانه وتعالى، فيصدق في ذلك اليوم قوله تعالى في سورة الفاتحة: ﴿ملك يوم الدين﴾، ويكون الإمام (ع) في ذلك اليوم عين الله، ولسان الله الناطق، ويد الله.<sup>(۲)</sup>

امام قائم (ع) تجلی اسم خدای سبحان است، آنگاه که زنده است و پیش از شهادتش؛ و این به جهت طول حیات آن حضرت و طول عبادت او با کمال صفاتش و اخلاص او می‌باشد. آن حضرت نمازش را به قنوتش متصل می‌کند و قنوتش را به نمازش؛ گویی از عبادت خدای سبحان خسته و ملول نمی‌گردد؛ و از آنجا که در روز دین یعنی روز قیامت صغری و آن طور که در قرآن ذکر شده است، روز معلوم، او بر عرش نشسته است، و از آنجا که حاکم به نام خدا بین ملت‌ها در آن روز می‌باشد، حتماً باید آینه‌ای باشد که ذات الهی را در خلق منعکس می‌گرداند تا حاکم، همان خداوند در خلق باشد و به این ترتیب سخن امام (ع) همان سخن خداوند، و حکم او حکم خدا، و سلطنت امام (ع) سلطنت خدای سبحان و متعال باشد و در آن روز آن حضرت، مصداق کلام خداوند متعال در سوره‌ی فاتحه که می‌فرماید: (ملك يوم الدين) (آن

<sup>۱</sup> - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

<sup>۲</sup> - عن الإمام الصادق (ع) في كلام طويل مع المفضل بن عمر: (... بل يا مفضل يسند القائم (ع) ظهره إلى الحرم، وبمده فترى بيضاء من غير سوء ويقول: هذه يد الله، وعن الله، وبأمر الله، ثم يتلو هذه الآية: "إن الذين يبايعونك إنما يبايعون الله يد الله فوق أيديهم فمن نكث فإنما ينكث على نفسه..." بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۸.



فرمان‌روای روز جزا) می‌باشد. در آن روز امام (ع) چشم خدا و زبان گویای خدا و دست خداوند می‌باشد.<sup>(۱)</sup>



### سؤال/ جواب ۳: چگونگی اغواگری شیطان و ورود او به بهشت

سؤال / ۳:

ا- من المعلوم أنّ إبليس طرد من الجنة بسبب عدم سجوده لآدم (ع)، فكيف استطاع أن يدخل إلى الجنة حتى يوسوس لآدم ويجعله يأكل من الشجرة التي نهاه الله عنها، حيث إنّ كلام إبليس مع آدم يدلّ على أنه كان معه في الجنة من إشارته إلى الشجرة — (هذا)، ضمير المخاطبة الذي يدل على مباشرة المتكلم للمخاطب الحاضر؟!

ب- ما هي الشجرة التي أكل منها آدم (ع)؟!

ج- هل أن آدم وحواء كانت سواتهما ظاهرة من غير لباس، وعندما أكلا من الشجرة بدت لهما سواتهما، فأخذوا يتسترون بورق الجنة؟! وما هو ذلك الورق الذي تستروا به؟!

الف- روشن است که ابلیس به خاطر سجده نکردن بر آدم (ع) از بهشت رانده شد. حال چطور او توانست وارد بهشت شود تا آدم را وسوسه کند و او را به خوردن از آن درختی که خداوند منعش فرموده بود، سوق دهد؟ زیرا گفتگوی ابلیس با آدم دلالت دارد بر اینکه او در بهشت با آدم بوده است؛ به خاطر اشاره‌ی او به درخت با عبارت «هذا» (این) و ضمیر مخاطب که بر گفتگوی مستقیم با مخاطب حاضر اشاره دارد!

ب- درختی که آدم (ع) از آن خورد چه بود؟!

ج- آیا شرمگاه آدم و حوا بدون لباس نمودار بوده است و هنگامی که از درخت خوردند، پدیدار شد و شروع به پوشانیدن خود با برگ بهشتی نمودند؟ و آن برگی که خود را با آن پوشانیدند چه بود؟

<sup>۱</sup> - در گفتگوی طولانی با مفضل بن عمر از امام صادق (ع) روایت شده است: «... ای مفضل! بلکه قائم پشتش را به حرم تکیه می‌دهد و دستش را بیرون می‌آورد که آن را سفید بدون هیچ عیب و نقصی می‌بینی در حالی که می‌فرماید: این دست خداوند و از جانب خداوند و به امر خداوند است. سپس این آیه را تلاوت می‌کند: (آنان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا روی دست‌هایشان است و هر که بیعت بشکند، به زبان خود شکسته است)....». بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۸.

للإجابة على هذه الأسئلة نحتاج مقدمة، وهي: إن آدم (ع) خلق من طين، أي من هذه الأرض، ولكنه لم يبقَ على هذه الأرض فقط، وإنما رفع إلى أقصى السماء الدنيا، أي السماء الأولى، أو قل إلى باب السماء الثانية، وهي الجنة الملكوتية أو على تعبير الروايات عنهم ﷺ: (وضع في باب الجنة - أي الجنة الملكوتية - تطأه الملائكة) <sup>(١)</sup>.  
 پاسخ:

برای پاسخ دادن به این سوالات، به مقدمه‌ای نیاز داریم: اینکه آدم (ع) از گل آفریده شد یعنی از این زمین، ولی صرفاً بر روی همین زمین باقی نماند بلکه به منتهی آسمان دنیا بالا برده شد؛ یعنی به آسمان اول، یا می‌توان گفت تا درب آسمان دوم که همان بهشت ملکوتی است، یا بنا به تعبیر روایات وارد شده از معصومین (ع): «در برابر درب بهشت قرار داده شد - یا همان بهشت ملکوتی - ملائکه بر او گذر می‌کردند» <sup>(٢)</sup>.

وهذا الرفع لطينة آدم يلزم إشراق طينته (ع) بنور ربها ولطافتها، وبالتالي لما بثّ الله فيه الروح أول مرة كان جسمه لطيفاً، متنعماً بالجنة المادية الجسمانية، ولم يكن في هذه الجنة من الظلمة ما يستوجب خروج فضلات من جسم آدم (ع).  
 لازمه‌ی این رفع شدن گل آدم، اشراق و نورانی شدن گل آن حضرت به نور و لطافت پروردگارش می‌باشد، و در نتیجه هنگامی که خداوند برای بار اول روح را در آن منتشر ساخت، جسم آدم لطیف بود و از بهشت مادی جسمانی برخوردار بود؛ در این بهشت چیزی از ظلمت که مستوجب خارج شدن فضولات از بدن آدم (ع) شود وجود نداشت.

١- قصص الأنبياء للسيد نعمة الله الجزائري: ص ٥٥.

٢- قصص انبياء سيد نعمت الله جزائري: ص ٥٥.

وأما روح آدم (ع) فقد كانت تتنعم بالجنة الملكوتية<sup>(۱)</sup>، أو الجنان الملكوتية؛ لأنها كثيرة ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>(۲)</sup>، والجنة الجسمانية والجنة الملكوتية هما اللتان ذُكرتا في سورة الرحمان ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ... ذَوَاتَا أَفْنَانٍ﴾<sup>(۳)</sup>، وهما أيضاً ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ ... مُدْهَامَاتٍ﴾<sup>(۴)</sup>.

اما روح آدم (ع) در بهشت ملکوتی متنعم می شد، یا در دو بهشت ملکوتی،<sup>(۵)</sup> چرا که بهشت‌ها بسیارند (بهشت‌هایی که در آن‌ها نهرها جاری است)<sup>(۶)</sup>. این بهشت جسمانی و بهشت ملکوتی همان دو بهشتی هستند که در سوره‌ی الرحمن از آن‌ها یاد شده است: (هر کس را که از ایستادن به پیشگاه پروردگارش ترسیده باشد دو بهشت است... آن دو پر از درختانند)<sup>(۷)</sup> و همچنین (و جز آن‌ها دو بهشت دیگر است... از شدت سبزی متمایل به سیاهی)<sup>(۸)</sup>.

والرفع هو رفع تجلٍ (ظهور) وليس رفع تجافٍ (أي مكاني)<sup>(۹)</sup>، وبالتالي فإن آدم ليس بمعدوم في الأرض الجسمانية التي نعيش فيها بل موجود فيها، ولو كان معدوماً فيها لكان ميتاً.

۱- ولا تستغرب من ذلك، فعلي بن أبي طالب (ع) كان مجاوراً للناس ولهذا العالم الجسماني ببدنه وروحه في ملكوت السموات، كما يتبين ذلك من كلامه قبل استشهاده (ع): (... وإنما كنت جواراً جاوركم بدني أياماً، وستعقبون مني جثة خلاء، ساكنة بعد حراك، وصامتة بعد نطق ... نهج البلاغة: ج ۲ ص ۳۴.

۲- البقرة: ۲۵، وآيات أخرى في سور غيرها كثيرة.

۳- الرحمن: ۴۶، ۴۸.

۴- الرحمن: ۶۲، ۶۴.

<sup>۵</sup> و چنین چیزی غریب نیست؛ علی بن ابی طالب (ع) در این عالم جسمانی با بدنش در همسایگی با مردم بود در حالی که روحش در ملکوت آسمان‌ها بود، همان‌گونه که از سخنش پیش از به شهادت رسیدنش مشخص می‌گردد: «... من فقط همسایه‌ای بودم که بدنم چند روزی با شما همسایه شد و از این پس از من چیزی جز بدنی بدون روح و جسمی ساکن بعد از حرکت و جثه‌ای ساکت پس از سخن گفتن نخواهید یافت...». نهج البلاغة: ج ۲ ص ۳۴.

<sup>۶</sup> - سوره بقره: ۲۵ و آیات بسیار دیگری در سایر سوره‌ها.

<sup>۷</sup> - الرحمن: ۴۶ و ۴۸.

<sup>۸</sup> - الرحمن: ۶۲ و ۶۴.

۵- التجافي: هو انتقال الشيء عن مكانه بعد وجوده فيه، وأما التجلي: فهو الظهور مع بقاء الحقيقة المنعكسة والمحكية على حالها، وسيأتي مزيد من التوضيح لذلك.

منظور از رفع، رفع تجلی (ظهور) است و نه رفع تجافی (یعنی مکانی)<sup>(۱)</sup> و از همین رو آدم از این زمین جسمانی که ما بر آن زندگی می‌کنیم از بین رفته نبود بلکه در آن موجود بود، که اگر در آن از بین رفته می‌بود، مرده محسوب می‌شد.

وبالتالي كان آدم (ع) يعيش في هذه الحياة الدنيا بجسم لطيف في البداية، ولكنه عاد كثيفاً إلى الأرض التي رفع منها لما عصى ربه سبحانه.

بر این اساس آدم (ع) در این حیات دنیوی، در آغاز با بدنی لطیف زندگی می‌کرد ولی هنگامی که پروردگارش را عصیان نمود، با بدنی متراکم به زمینی که از آن بالا برده شده بود، بازگشت.

☺ ☺ ☺

جواب (ب): الشجرة التي أكل منها آدم (ع) هي: الحنطة والتفاح والتمر والتين و ... ، وهي شجرة علم آل محمد ﷺ<sup>(۲)</sup>.

پاسخ ب- درختی که آدم (ع) از آن خورد عبارت بود از: گندم، سیب، خرما، انجیر و....، و آن، درخت علم آل محمد (ع) بوده است.<sup>(۳)</sup>

فهذه الفواكه في العوالم العلوية ترمز إلى العلم، وهذه الشجرة المباركة المذكورة في القرآن كانت تحمل العلم الخاص بمحمد وآل محمد ﷺ .

<sup>۱</sup> - تجافی: منتقل شدن شیء ای از مکانش پس از موجود بودنش در آن، می‌باشد. تجلی: ظهور به همراه باقی ماندن حقیقت منعکس شده و حکایت‌کننده از وضعیت آن می‌باشد؛ و توضیحات پیش‌تر خواهد آمد.

<sup>۲</sup> - عن تفسير الإمام الحسن العسكري (ع): (... " ولا تقربا هذه الشجرة " شجرة العلم فإنها لمحمد وآله خاصة دون غيرهم، لا يتناول منها بأمر الله إلا هم، ومنها ما كان يتناوله النبي ﷺ وعلي وفاطمة والحسن والحسين صلوات الله عليهم أجمعين بعد إتمامهم المسكين واليتيم والأسير حتى لم يحسوا بعد بجوع ولا عطش ولا تعب ولا نصب، وهي شجرة تميزت من بين أشجار الجنة، إن سائر أشجار الجنة كان كل نوع منها يحمل نوعاً من الثمار والمأكول، وكانت هذه الشجرة وجنسها تحمل البر والعنب والتين والعناب وسائر أنواع الثمار والفواكه والأطعمة ... ) بحار الأنوار: ج ۱۱ ص ۱۸۹.

<sup>۳</sup> - در تفسیر از امام حسن عسکری (ع) آمده است: «... (ولا تقرباً هذه الشجرة) (و به این درخت نزدیک نشوید) یعنی درخت علم که مخصوص محمد و آل محمد است و نه کس دیگر و کسی غیر از آن‌ها به امر خداوند از آن نمی‌خورد و از جمله‌ی آن، آنچه پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین که صلوات پروردگارش بر آن‌ها باد، از آن تناول کردند پس از اتمام مسکین و یتیم و اسیر می‌باشد که پس از آن دیگر هیچ گرسنگی، تشنگی، بیماری و سختی حس نکردند. این درختی است که متمایز از سایر درختان بهشتی است. هر درختی از درختان بهشتی، نوعی از میوه و خوراکی را با خود دارد درحالی که این درخت و نوع آن، گندم، انگور، انجیر، عناب و سایر انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها را با خود دارد...». بحار الانوار: ج ۱۱ ص ۱۸۹.

این میوه‌ها در عوالم بالایی اشاره به علم دارد، و این درخت مبارک ذکر شده در قرآن، علمی که ویژه‌ی محمد و آل محمد (ع) بوده را حمل می‌کرده است.

جواب (ج): قال تعالى: ﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾<sup>(۱)</sup>، اللباس الذي نزع عن آدم وحواء هو لباس التقوى، ففي العوالم العلوية التي كانا يعيشان فيها تستر العورة بالتقوى؛ لأنها تصبح لباساً يستر جسم الإنسان في تلك العوالم، فلما عصى- آدم (ع) وحواء عليهما السلام بالأكل من الشجرة المباركة - شجرة علم آل محمد عليهم السلام التي تصبح نقمة على من أكلها بدون إذن الله سبحانه وتعالى - فقد لبس التقوى، فبدت لهما عوراتهما.

پاسخ ج- خداوند متعال می‌فرماید: ( و جامه‌ی پرهیزگاری از هر جامه‌ای بهتر است )<sup>(۲)</sup>. لباسی که از آدم و حوا کنده شد، لباس تقوا بود. در عوالم بالایی که این دو در آن زندگی می‌کردند، عورت با تقوا پوشانده می‌شد؛ زیرا در آن عوالم، تقوا لباسی است که جسم انسان را می‌پوشاند. هنگامی که آدم (ع) و حوا با خوردن از آن درخت مبارک - درخت علم آل محمد (ع) که اگر کسی بدون اذن خدای سبحان و متعال آن را بخورد بر او نعمت و عذاب وارد می‌شود- بر پروردگار خویش عصیان ورزیدند، لباس تقوا را از دست دادند و عورت‌هایشان آشکار شد.

أما ورق الجنة الذي تستروا به فهو الدين؛ حيث الورق الأخضر في العوالم العلوية يرمز إلى الدين وهذا الورق الذي تستر به آدم (ع) وتسترت به حواء عليها السلام هو الاستغفار وطلب المغفرة من الله بحق أصحاب الكساء عليهم السلام الذين قرأ آدم (ع) أسماءهم مكتوبة على ساق العرش<sup>(۳)</sup>.

۷- الأعراف : ۲۶.

۲- اعراف: ۲۶.

۳- عن المفضل بن عمر، قال: قال أبو عبد الله (ع): (.. فلما أسكن الله عز وجل آدم وزوجته الجنة، قال لهما: وكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ يَعْنِي شَجَرَةَ الْحَنْطَةِ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فنظرا إلى منزلة محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة بعدهم عليهم السلام فوجدها أشرف منازل الجنة. فقالا: يا ربنا، لمن هذه المنزلة؟ فقال الله جل جلاله: ارفعا رؤوسكما إلى ساق العرش، فرفعا رؤوسهما فوجدا أسماء محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة (صلوات الله عليهم) مكتوبة على ساق العرش بنور من نور الله الجبار جل جلاله ..... فلما أراد الله عز وجل أن يتوب عليهما جاءهما جبرئيل (ع)، فقال لهما: إنكما ظلمتما أنفسكما بتمني منزلة من فضل عليكما، فجزاؤكما ما قد عوقبتما به من الهبوط من جوار الله عز وجل إلى أرضه، فسلا ربكما بحق الأسماء التي رأيتماها على ساق العرش حتى يتوب عليكما. فقالا: اللهم إنا نسألك بحق الأكرمين عليك: محمد، وعلي، وفاطمة، والحسن

برگ درخت بهشتی که با آن خود را پوشاندند، همان دین بود؛ زیرا در عوالم بالایی، برگ سبز به دین اشاره دارد و آن برگی که آدم (ع) با آن خود را پوشاند و حوا نیز با آن خود را پوشاند، استغفار و طلب آمرزش از خداوند به حق اصحاب کسا (ع) بود، همان کسانی که آدم (ع) نام‌های نوشته‌شده‌ی آن‌ها را بر ساق عرش خواند.<sup>(۱)</sup>

❦ ❦ ❦

جواب (أ): الجنة التي طرد منها إبليس (لعنه الله) هي الجنة الملكوتية، وأيضاً الجنة الملكية (الدينيوية)، ولكن آدم (ع) موجود في كل العوالم الملكية (الدينيوية)، وبالتالي فإنّ وسوسة إبليس لعنه الله كانت لآدم الموجود في العوالم الدينيوية التي هي دون الجنة الملكية (الدينيوية)<sup>(۲)</sup>.

پاسخ الف- بهشتی که ابلیس لعنت الله علیه از آن رانده شد، بهشت ملکوتی و نیز بهشت ملکی (دنیوی) بود؛ ولی آدم (ع) در تمام عوالم ملکی (دنیوی) موجود بود و در نتیجه وسوسه‌ی ابلیس (لح) در عوالم دنیوی که پایین‌تر از بهشت ملکی (دنیوی) می‌باشد، برای آدم موجود بود.<sup>(۳)</sup>

---

والحسين، والأئمة عليهم السلام إلا ثبت علينا ورحمتنا، فتاب الله عليهما إنه هو التواب الرحيم (... معاني الأخبار - الشيخ الصدوق: ص ۱۰۸ ح ۱.

<sup>۱</sup> - از مفضل بن عمر روایت شده است که گفت: ابو عبد الله (ع) فرمود: «... هنگامی که خداوند عزوجل آدم و همسرش را در بهشت سکونت داد، به آن دو فرمود: (و هر چه خواهید و هر جا که خواهید از ثمرات آن به خوشی بخورید و به این درخت نزدیک مشوید) یعنی درخت گندم (که به زمره‌ی ستمکاران درآید). پس به منزلت و جایگاه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه‌ی پس از ایشان نگاه کردند و آن را شریف‌ترین جایگاه بهشت دیدند. گفتند: ای پروردگار ما، این جایگاه از آن کیست؟ خداوند جل جلاله فرمود: سرهابتان را به سمت ساق عرش بلند کنید. سرهابتان را بلند کردند و اسم‌های محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه که صلوات پروردگار بر ایشان باد را بر ساق عرش، نوشته شده با نور خداوند جبار جل جلاله دیدند... پس آن هنگام که خداوند عزوجل اراده فرمود تا توبه‌شان را بپذیرد، جبرئیل (ع) به سويشان آمد و به آن دو گفت: شما با خواستار شدن جایگاهی که فضلی بر شما بود، به خود ستم روا داشتید، مجازات شما هبوط شدن از جوار خداوند عزوجل به زمینش می‌باشد. پس پروردگارتان را به حق اسم‌هایی که بر ساق عرش دیدید عزیز بدارید تا توبه‌تان را بپذیرد. گفتند: خداوندا! ما به حق کریم‌ترینان در نظر تو یعنی محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه از تو درخواست می‌نماییم که توبه‌ی ما را بپذیری و بر ما رحم آوری. پس خداوند توبه‌شان را پذیرفت که او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است...». معانی الاخبار شیخ صدوق: ص ۱۰۸ ح ۱.

<sup>۲</sup> - وهنا فرق السيد أحمد الحسن (ع) بين العوالم الدينيوية والجنة أو الجنان الملكية تفرقة واضحة، فأبليس المحجوب عن (باب الجنة) وسوس لآدم (ع) في العوالم الدينيوية، لا في ملكوت الدنيا أو قل في السماء الأولى.

<sup>۳</sup> - سيد الحمد الحسن (ع) بين عوالم دنيوي و بهشت یا بهشت‌های ملکی به وضوح تفاوت قائل می‌شود. ابلیس از دروازه‌ی بهشت محجوب و به دور بود و آدم (ع) را در عوالم دنیوی وسوسه نمود نه در ملکوت دنیا یا همان آسمان اول.

أما إشارته للشجرة وكأنها حاضرة عنده (لعنه الله)، فلأن ثمار الأشجار على هذه الأرض إنما هي ظهور وتجلي لعلم آل محمد عليهم السلام، فالتفاحة والحنطة والتين .. إنما هي بركات علم آل محمد عليهم السلام (بهم ترزقون)، كما ورد في الدعاء في الرواية عنهم عليهم السلام <sup>(۱)</sup>.  
اینکه شیطان (لع) به درخت چنان اشاره کرد که گویی کنار آن است، از آن جهت بوده است که میوه‌های درختان بر این زمین، صرفاً تجلی و ظهوری از علم آل محمد (ع) می‌باشند؛ سیب، گندم، انجیر و ... چیزی جز بركات علم آل محمد (ع) نمی‌باشند؛ همان‌طور که در دعا از معصومین (ع) وارد شده است: (به واسطه‌ی آن‌ها روزی داده می‌شوید). <sup>(۲)</sup>



### [سؤال/جواب: شبهه‌ی تجلی داشتن خداوند متعال در نجاست‌ها!]

سؤال/ ۴: إذا كان الله موجوداً في كل مكان وزمان، ومتجلي في الموجودات، فكيف يمكن دفع شبهة وجوده وتجليه سبحانه بالنسبة للنجاسات؟

پرسش ۴: اگر خداوند در همه‌ی مکان‌ها و زمان‌ها موجود است و در موجودات تجلی دارد، چطور می‌توان شبهه‌ی وجود داشتن و تجلی او در نجاست را پاسخ داد؟

۱- فقرة من دعاء للإمام الباقر (ع) رواه الكليني في الكافي: ج ۲ ص ۲۴۴. وعن أبي عبد الله (ع): (إن الله خلقنا فأحسن صورنا وجعلنا عينه في عباده ولسانه الناطق في خلقه ويده المبسوطة على عباده، بالرأفة والرحمة والوجه الذي يؤتى منه وبابه الذي يدل عليه وخزانه في سمائه وأرضه، بنا أثمرت الأشجار وأبنت الثمار، وجرت الأنهار وبنا ينزل غيث السماء وينبت عشب الأرض وعبادتنا عبد الله ولولا نحن ما عبد الله) الكافي: ج ۱ ص ۱۴۴.

۲- فرازی از دعای امام محمد باقر (ع) که کلینی در کافی: ج ۲ ص ۲۴۴ روایت کرده است. از ابو عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «خداوند ما را آفرید و صورت‌های ما را نیکو ساخت، و ما را در میان بندگانش چشم خود قرار داد، و در میان خلقش زبان گویای خود کرد، و ما را دست گشوده‌ی مهر و رحمتش بر بندگان خود نمود، و ما را چهره‌ی خویش قرار داد که از آن سو به او گرآیند و بایی ساخت که بر او دلالت می‌کند، و ما را خزانه‌داران خود در آسمان و زمینش نمود، به سبب ما درختان میوه می‌آورند، و میوه‌ها به پختگی می‌رسند، و رودها جاری می‌شوند، و به سبب ما باران آسمان فرو می‌ریزد، و گیاه زمین می‌روید، و به عبادت ما، خداوند پرستش می‌شود که اگر ما نبودیم، خدا پرستیده نمی‌شد!». کافی: ج ۱ ص ۱۴۴.

الجواب: يجب معرفة أن تجلي الله في الموجودات لا يعني أنه جزء منها، أو أنه فيها، بل يعني أنه لا يقوم بوجود إلا بالله، ولا يظهر إلا بنور الله، سواء بذلك أقرب أو أبعد الموجودات عنه سبحانه، والله ليس كمثله شيء.

پاسخ: باید دانست این که خداوند در موجودات تجلی دارد به این معنا نیست که او جزئی از آنها یا درون آنها می باشد، بلکه به این مفهوم است که موجود، قوامی ندارد مگر با خداوند و ظهوری ندارد مگر با نور خدا، چه نزدیکترین موجودات و چه دورترین آنها نسبت به خدای سبحان، و هیچ چیزی همانند خدا نیست.

فكون نور الشمس موجوداً على الأرض لا يعني أن الشمس موجودة على الأرض، وكوننا نرى الأشياء على الأرض بنور الشمس لا يعني أن نور الشمس مستقر على الأرض. بل، الشمس متجلية في الأرض بشكل أو بآخر، ومؤثرة بالأرض بشكل أو بآخر، مع أن نورها وتأثيرها يسع الأرض وغيرها، وإظهار نور الشمس النجاسة لنا لنراها بأعيننا لا يعني أن نور الشمس تنجس بها أو انفعال بمسها.

این که نور خورشید بر زمین موجود است به این معنا نیست که خورشید روی زمین قرار دارد؛ و این که ما اشیای موجود بر روی زمین را با نور خورشید می بینیم به این مفهوم نیست که نور خورشید بر روی زمین قرار گرفته است بلکه خورشید به شکل یا صورتی در زمین متجلی گشته و به نحوی از آن جا در زمین اثرگذار است؛ با این که نور و تاثیر خورشید، زمین و چیزهای دیگر را دربرمی گیرد. این که نور خورشید باعث شود نجاست برای ما نمودار گردد تا ما با چشمان خود آن را ببینیم، به این مفهوم نیست که نور خورشید با آن نجس می شود یا با لمس کردن آن تغییری می کند.

ولتوضيح الصورة أكثر أقول:

إن الموجودات المخلوقة أما نور مشوب بالظلمة، وأما ظلمة مشوبة بالنور، بحسب الغالب عليها، الظلمة أو النور. ولكل موجود مخلوق مقام ثابت لا يتغير، إلا المكلفين كالإنس والجن فلكل واحد منهم الاختيار أن يقترب من النور بالطاعة لله سبحانه حتى يصبح نوراً مشوباً بالظلمة وكل بحسبه. أو أن يقترب من الظلمة بمعصية الله سبحانه حتى يصبح ظلمة مشوبة بالنور، وكل بحسبه. ويتميز الإنسان بأن له قابلية الارتقاء في النور حتى لا يدانيه ملك مقرب ويصبح فوق الملائكة، وأيضاً له قابلية التسافل في الظلمات حتى



لا يدانيه إبليس (لعنه الله) وجنده الأرجاس: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۖ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾<sup>(۱)</sup>.

برای توضیح بیشتر می‌گوییم:

موجودات آفریده شده، یا نور آمیخته با ظلمت‌اند و یا ظلمت آمیخته با نور، براساس این‌که کدامیک غالب باشد: ظلمت یا نور. هر موجود مخلوقی نیز مقامی ثابت و بدون تغییر دارد به جز مکلفین مانند انس و جن؛ هریک از این دو را چنین اختیاری هست که با فرمان‌برداری از خداوند سبحان به نور نزدیک شود تا این‌که نوری آمیخته با ظلمت گردد — هریک به فراخور حال خود — و یا به واسطه‌ی مخالفت با خدای سبحان به ظلمت نزدیک گردد تا آن‌گاه که ظلمتی مخلوط با نور گردد — هریک به فراخور حال خود — انسان از این بابت تمایز و تفاوت دارد که می‌تواند به حدی در نور ارتقا یابد که هیچ فرشته‌ی مقرّبی به او نزدیک نشود و برتر از فرشتگان گردد و نیز این قابلیت را دارد که در ظلمات چنان فرو رود که حتی ابلیس (لعنت الله علیه) و لشکریان پلیدش نیز نزدیک او نگردند (و از آن‌ها نیز پست‌تر شود): (که ما آدمی را در نیکوترین اعتدال بیافریدیم \* آن‌گاه او را فروتر از همه‌ی فروتران گردانیدیم)<sup>(۲)</sup>.

ومن المعلوم أنّ أرقى موجود مخلوق في عوالم النور هو إنسان، وهو محمد ﷺ، أو العقل الأول<sup>(۳)</sup>.

مشخص است که مترقی‌ترین موجود مخلوق در عوالم نور، انسان است و او، حضرت محمد (ص) یا عقل اول می‌باشد.<sup>(۴)</sup>

۱- التین: ۴ - ۵.

۲- تین: ۴ و ۵.

۳- قال أبو جعفر (ع): (یا جابر، إن الله أول ما خلق خلق محمد ﷺ وعترته الهداة المهتدين ...) الكافي: ج ۱ ص ۴۴۲. وفي حديث آخر في بحار الأنوار: ج ۱ ص ۹۷ عن النبي، قال: (أول ما خلق الله العقل). وروي بطريق آخر: (أن الله عز وجل لما خلق العقل قال له: أقبل فأقبل، ثم قال له: أدبر فأدبر، فقال تعالى: وعزتي وجلالي ما خلقت خلقاً هو أكرم علي منك، بك أئيب وبك أعاقب، وبك أخذ وبك أعطى).

۴- ابو جعفر (ع) می‌فرماید: «ای جابر! اولین مخلوقی که خداوند بیافرید محمد و عترت هدایت‌کننده‌ی هدایت‌یافته‌ی او بود...». کافی: ج ۱ ص ۴۴۲. در حدیثی دیگر در بحار الانوار ج ۱ ص ۹۷ از پیامبر روایت شده است که فرمود: «اولین چیزی که خداوند آفرید، عقل بود» و به طریق دیگری روایت شده است: «هنگامی که خداوند عزوجل عقل را آفرید به او فرمود: پیش آی. پس پیش آمد. سپس فرمود: برو. پس رفت. سپس خداوند متعال فرمود: به عزّت و جلالم سوگند، خلقی بزرگ‌تر از تو نیافریدم، به واسطه‌ی تو پاداش می‌دهم و به واسطه‌ی تو عقوبت می‌کنم، به واسطه‌ی تو می‌گیرم و به واسطه‌ی تو اعطا می‌کنم».

وأسفل موجود مخلوق في عوالم الظلمة هو أيضاً إنسان، وهو الثاني، وهو الجهل فقد أدبر ولم يقبل، كما في الحديث عنهم عليهم السلام (١).

و فروترین موجود مخلوق در عوالم ظلمت نیز انسان است؛ او همان دومی می باشد، و طبق حدیثی که از معصومین (ع) نقل شده او جهل است که پشت کرد و رو نمود. (٢)

ومما تقدم: فإن بكل معصية يتسافل الإنسان المؤمن، بل وبكل التفاتة إلى الدنيا وغفلة عن الله ينغمس في الظلمة، ويمس النجاسة والرجس ونار جهنم، ولهذا جعل الوضوء والغسل، وقد ورد عنهم عليهم السلام: (إن المؤمن لا ينجس، ويكفيه في الوضوء مثل الدهن) (٣)، مما يفهم منه الفطن أن الدنيا كلها نجاسة، وإن الذي يواقعها يتنجس، وإنما أكرم الله المؤمن أنه لا يتنجس بكرامة منه سبحانه وتعالى، وقد صرح أمير المؤمنين (ع) أن: (الدنيا جيفة وطلابها كلاب) (٤)، ووصفها (ع) بأنها: (عراق خنزير في يد مجذوم) (٥)، ولا تتوهم أن علياً (ع) يبالغ، بل هذه هي الحقيقة يكشفها الله لأوليائه.

از آن چه گذشت مشخص می گردد که انسان مؤمن با هر معصیت تنزل می کند و حتی با هر التفات به دنیا و غفلت از خداوند، در ظلمت غوطه ور می شود و نجاست و پلیدی و آتش جهنم را لمس می کند و به همین دلیل وضو و غسل قرار داده شده است. از معصومین (ع) روایت

١- عن سماعة، قال: كنت عند أبي عبد الله (ع) وعنده جماعة من موالیه، فجرى ذكر العقل والجهل، فقال أبو عبد الله (ع): (اعرفوا العقل وجنده، والجهل وجنده تهتدوا)، قال سماعة: فقلت جعلت فداك لا تعرف إلا ما عرفتنا، فقال أبو عبد الله (ع): (إن الله جل ثناؤه خلق العقل وهو أول خلق خلقه من الروحانيين عن يمين العرش من نوره فقال له أقبل فأقبل، ثم قال له: أدبر فأدبر، فقال الله تبارك وتعالى: خلقتك خلقاً عظيماً، وكرمتك على جميع خلقي. قال: ثم خلق الجهل من البحر الأجاج ظلامياً، فقال له أدبر فأدبر، ثم قال له أقبل فلم يقبل، فقال له: استكبرت؟ فلعله... بحار الأنوار: ج ١ ص ١١٠.

٢- از سماعه نقل شده است: نزد ابو عبدالله (ع) بودم و جماعتی از دوست دارانش نیز نزدش بودند. یاد عقل و جهل به میان آمد. ابو عبدالله (ع) فرمود: «عقل و لشکریانش و جهل و لشکریانش را بشناسید تا هدایت شوید». سماعه می گوید: گفتم: ما چیزی نمی دانیم جز آن چه شما به ما آموخته ای. ابو عبدالله (ع) فرمود: «خداوند بلند مرتبه عقل را آفرید. او اولین مخلوقی از روحانیون بود که از سمت راست عرش از نورش بیافرید. به او فرمود: پیش آی، پیش آمد و سپس فرمود: برو، رفت. خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خلقی عظیم خلق کردم و بر جمیع خلائقم برتری دارم. سپس جهل را در دریای شور تشنگی بیافرید. به او فرمود: پشت کن، رفت. سپس فرمود: بازگرد، و بازنگشت. به او فرمود: تکبر کردی؟ و لعنتش نمود...». بحار الانوار: ج ١ ص ١١٠.

٣- ورد أيضاً عن أبي جعفر (ع)، قال: (إنما الوضوء حد من حدود الله ليعلم الله من يطيعه ومن يعصيه وإن المؤمن لا ينجسه شيء إنما يكفيه مثل الدهن) الكافي: ج ٣ ص ٢١.

٤- شرح احقاق الحق للمرعشي ج ٣٢ ص ٢٣٧.

٥- نهج البلاغة - شرح محمد عبده: ج ٤ ص ٥٢ / موعظة رقم ٢٣٦.

شده است: «مؤمن نجس نمی شود و وضو مانند روغن کفایتش (پاکش) می کند»<sup>(۱)</sup> و انسان زیرک از آن می فهمد که دنیا سراسر نجاست است و کسی که در آن واقع شود نجس می شود. خداوند سبحان و متعال به خاطر کرامتی که نسبت به مؤمن دارد، چنین قرار داده است که او نجس نمی شود. امیرالمؤمنین (ع) تصریح فرموده است: «دنیا لاشه‌ای است و طالبان آن، سگ‌هایند»<sup>(۲)</sup> و آن را به «استخوان خوکی در دست بیماری جذامی»<sup>(۳)</sup> توصیف فرموده است. گمان مبر که علی (ع) مبالغه می کند بلکه این حقیقتی است که خداوند برای اولیای خود آشکار می گرداند.



### [سؤال/جواب: تفاوت بسمله سوره‌ی فاتحه با بسمله‌ی سایر سوره‌ها]

سؤال / ۵: هل تختلف بسملة الفاتحة عن بسملة بقية سور القرآن؟ وهل البسملة جزء من السورة؟!  
پرسش ۵: آیا «بسمله» سوره‌ی فاتحه با بسمله‌های بقیه‌ی سوره‌های قرآن متفاوت است؟ و آیا بسمله، جزئی از سوره است؟

الجواب: بسملة الفاتحة هي الأصل<sup>(۴)</sup>، والبسملة في جميع السور في القرآن هي صورة لجزء من بسملة الفاتحة، فالقرآن كله في الفاتحة، والفاتحة في بسملة الفاتحة، فكل بسملة في القرآن هي في بسملة الفاتحة، والبسملة آية من آيات سورة الفاتحة، أما في بقية السور فالبسملة جزء من السورة، ولكنها ليست آية من آيات السورة.  
پاسخ:

<sup>۱</sup> - همچنین از ابو جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: «وضو حدی از حدود خداوند است تا بداند چه کسی اطاعتش می کند و چه کسی نافرمانی اش، و چیزی مؤمن را نجس نمی کند، و در وضو چیزی مانند روغن است که کفایتش می کند». کافی: ج ۳ ص ۲۱.

<sup>۲</sup> - شرح احقاق الحق مرعشی: ج ۳۲ ص ۲۳۷.

<sup>۳</sup> - نهج البلاغه - شرح محمد عبده: ج ۴ ص ۵۲، نصیحت شماره ۲۳۶.

<sup>۴</sup> - عن سيد الموحدين (ع): (إن علم ما كان ويكون كله في القرآن، وعلم القرآن في سورة الفاتحة، وعلم الفاتحة في بسم الله الرحمن الرحيم) نور البراهين للسيد نعمة الله الجزائري: ج ۱ ص ۳۱۵.

بسمله سورهی فاتحه، اصل و ریشه است<sup>(۱)</sup> و بسمله در سایر سوره‌های قرآن، صورتی برای جزئی از این اصل می‌باشند (که نمایان‌گر آن جزء هستند)؛ همه‌ی قرآن در سورهی فاتحه و سورهی فاتحه در بسمله آن است و هر بسمله قرآن، در بسمله سورهی فاتحه (مستتر) می‌باشد. بسمله در سورهی فاتحه، آیه‌ای از آیه‌های آن است درحالی‌که بسمله در سایر سوره‌ها، جزئی از سوره هستند ولی آیه‌ای (مستقل) از آیات آن سوره نمی‌باشند.

والأسماء الثلاثة: (الله، الرحمن، الرحيم) <sup>(۲)</sup> في اللاهوت أو الذات الإلهية هي أركان الاسم الأعظم الأعظم (هو). والأسماء الثلاثة هي مدينة الكمالات الإلهية الله، بابها الظاهر والباطن: الرحمن الرحيم.

نام‌های سه‌گانه یعنی «الله، الرحمن و الرحيم»<sup>(۳)</sup> در لاهوت یا همان ذات اقدس الهی اركان اسم اعظم اعظم اعظم (هو) هستند؛ نام‌های سه‌گانه همان مدینه‌ی کمالات الهی هستند؛ یعنی الله که درب ظاهر (بیرون) و درب باطن (درون) دارد یعنی الرحمن الرحيم.

وهذه الأسماء الثلاثة في الخلق هي محمد وعلي وفاطمة، أو مدينة العلم: محمد، وبابها الظاهر والباطن: علي وفاطمة.

این نام‌های سه‌گانه‌ی در خَلق، حضرت محمد(ص) و امام علی(ع) و فاطمه‌ی زهرا(ع) می‌باشند؛ یعنی مدینه‌ی علم (شهر دانش)، محمد(ص) و درب ظاهر و باطن آن علی و فاطمه (علیهما السلام) می‌باشند.

وهذه الأسماء الثلاثة هي: أركان الاسم الأعظم الأعظم (الله، الرحمن، الرحيم) ﴿قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ <sup>(۴)</sup>.

<sup>۱</sup> - از سید موحدین (ع) روایت شده است: «علم آن چه بوده و آن چه هست، جملگی در قرآن وجود دارد و علم قرآن در سورهی فاتحه و علم فاتحه در بسم الله الرحمن الرحيم می‌باشد». نور البراهین سید نعمت الله جزایری: ج ۱ ص ۳۱۵.

<sup>۲</sup> - أعطى السيد صورة واضحة عن الأسماء الثلاثة : (الله، الرحمن، الرحيم) أركان الاسم الأعظم، الأعظم، الأعظم) في تفسير سورة الفاتحة، فراجع .

<sup>۳</sup> - سید در تفسیر سورهی فاتحه صورت واضحی از اسامی سه‌گانه‌ی «الله، رحمن و رحيم» را به تصویر می‌کشند: اركان اسم «اعظم اعظم اعظم». مراجعه نمایید.

٤- الإسراء: ١١٠.

این نام‌های سه‌گانه آرکان اسم اعظم اعظم (الله الرحمن الرحيم) می‌باشند: ( بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید برای او نام‌های نیکو است )<sup>(۱)</sup>.

وهذه الأسماء الثلاثة أي (محمد وعلي وفاطمة)، هي الاسم الأعظم، فمحمد من الله، فهو كتاب الله، بل هو الله في الخلق. وعلي وفاطمة من رحمة الله، فهم الرحمن الرحيم، ﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾<sup>(۲)</sup>.

این نام‌های سه‌گانه یعنی «محمد، علی و فاطمه» خود اسم اعظم هستند؛ پس محمد از خدا است و او کتاب خدا بلکه او تجلی خداوند در خلق است، و علی و فاطمه از رحمت خداوند هستند؛ پس آن‌ها (الرحمن الرحيم) می‌باشند: (و از رحمت خویش به آن‌ها ارزانی داشتیم و برای آن‌ها زبان نیکوی بلندمرتبه قرار دادیم)<sup>(۳)</sup>.

وبسملته الفاتحة حقيقة، والبسملته في جميع السور صورة غير كاملة لهذه البسملته، بل تعكس جهة من جهاتها. وكان بسملته الفاتحة تقع في مركز تحيطه مجموعة من المرايا، كل واحدة منها تعكس صورة من جهة معينة تختلف عن الأخرى، وفي نفس الوقت تشترك جميع السور بأنها لحقيقة واحدة، كما أنها تشترك مع الحقيقة؛ لأنها تعكسها من جهة معينة.

بسمله سورهی فاتحه، حقیقت است و بسمله در سایر سوره‌ها نمایی غیرکامل (جزئی) از این حقیقت است و هریک جهتی از جهات آن را منعکس می‌کنند. گویا بسمله سورهی فاتحه در مرکزی قرار می‌گیرد که مجموعه‌ای از آینه‌ها آن را احاطه می‌کنند و هر کدام از این آینه‌ها نمایی از جهت معینی از آن را که با دیگری متفاوت است، منعکس می‌کند و در عین حال همه‌ی سوره‌ها در حقیقتی واحد مشترک می‌شوند، همان‌طور که همه‌ی آن‌ها با حقیقت مشترک می‌شوند؛ چرا که هر کدام، جهتی معین از آن نور اصلی را منعکس می‌کنند.

<sup>۱</sup>- إسرائ: ۱۱۰.

<sup>۲</sup>- مریم: ۵۰.

<sup>۳</sup>- مریم: ۵۰.

فلو مثلت لعقلك القرآن لوجدت بسملة الفاتحة نقطة تدور حولها جميع السور القرآنية، بل والتوراة والإنجيل، وجميع ما جاء به الأنبياء والمرسلين ﷺ، فبسملة الفاتحة هي الرسالة والولاية والبداية والنهاية.

پس اگر قرآن را با عقل خود تجسم نمایی، بسمله سوره‌ی فاتحه را همانند نقطه‌ای می‌یابی که همه‌ی قرآن گرد آن می‌چرخد؛ حتی تورات و انجیل و هر آن‌چه را که همه‌ی پیامبران و فرستادگان (ع) با خود آورده‌اند. پس بسمله سوره‌ی فاتحه، رسالت، ولایت، سرآغاز و نهایت است.



### [سؤال/جواب ٦: معنی این‌که تمام قرآن در «باء» و آن «باء» همان امیرالمؤمنین است]

سؤال / ٦: ما معنی آن القرآن كله في نقطة الباء، وأن أمير المؤمنين علي (ع) هو النقطة؟ پرسش ٦: این‌که قرآن در نقطه‌ی «باء» است و امیرالمؤمنین علی (ع) آن نقطه است، چه معنایی دارد؟

الجواب: إن هيئة الباء هي: وعاء امتلأ وبدأ يفيض على غيره، ويتقاطر محتواه من أسفله. كما أن هيئة النون هي: وعاء يستقبل الفيض من أعلاه، ويتقاطر فيه العلم من مولاه، ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾<sup>(١)</sup>.

پاسخ: شکل «باء» به صورت ظرفی است که لبریز گشته، بر دیگران افاضه می‌کند و محتوای آن از پائینش قطره قطره می‌چکد. همان‌طور که شکل نون نیز به صورت ظرفی است که از بالایش فیض را دریافت می‌کند و علم از مولایش قطره قطره در آن می‌چکد. ( و بگو: پروردگرم، بر علمم بیافزای )<sup>(٢)</sup>.

١- طه: ١١٤.

٢- طه: ١١٤.

وخطب الله سبحانه وتعالى رسوله الكريم محمداً ﷺ بـ (ن)، قال تعالى: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

خدای سبحان و متعال پیامبر کریمش حضرت محمد(ص) را با «ن» مورد خطاب قرار داده است. حق تعالی می فرماید: (نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسد)<sup>(۲)</sup>.

وأما القلم في هذه الآية فهو: علي (ع)، قال الإمام الصادق (ع): (ن، اسم لرسول الله ﷺ والقلم اسم لأمير المؤمنين (ع))<sup>(۳)</sup>.

در این آیه قلم علی (ع) است. امام صادق (ع) می فرماید: «ن اسم رسول الله (ص) است و قلم اسم امیرالمؤمنین (ع) می باشد»<sup>(۴)</sup>.

والقلم يأخذ المداد من (ن) وينقله إلى الكتاب ويسطر فيه. فالقلم له أحوال، فهو ساعة نون وساعة باء، وساعة نقطة النون، وساعة نقطة الباء، وكذلك أمير المؤمنين (ع)، فهو باب رسول الله ﷺ وباب مدينة العلم، فمنه يفاض على الخلق. فهو الباء ونقطة الباء<sup>(۵)</sup> والقلم والمداد الذي يحمله القلم. وللنقطة أحوال فهي الفيض النازل من الله إلى الرسول ﷺ، ومن الرسول ﷺ إلى علي (ع)، ومن علي (ع) إلى الخلق. فالنقطة النازلة من الله إلى رسوله هي القرآن، والرسول ﷺ هو (ن) ونقطة النون أيضاً.

قلم، جوهر را از «ن» می گیرد و آن را به کتاب منتقل می کند و در آن می نویسد. قلم را احوالی است؛ ساعتی نون است و ساعتی باء. ساعتی نقطه ی نون است و ساعتی نقطه ی باء. امیرالمؤمنین (ع) نیز همین گونه است؛ ایشان باب رسول الله (ص) و باب شهر علم است و از او بر خلق افاضه می شود، پس او باء و نقطه ی باء است<sup>(۶)</sup> و قلم و جوهری است که قلم (آن جوهر را) با خود حمل می کند. برای نقطه (نیز) احوالی وجود دارد؛ نقطه، فیض نازل شده از

۱- القلم : ۱.

۲- قلم: ۱.

۳- مستدرک سفينة البحار للشيخ علي النمازي: ج ۸ ص ۵۸۲ - ۵۸۳.

۴- مستدرک سفينة البحار شيخ علي نمازی: ج ۸ ص ۵۸۲ و ۵۸۳.

۵- والحديث هو ما ورد عن أمير المؤمنين (ع): (إن علوم الكون كلها في القرآن، وعلوم القرآن كلها في السبع المثاني، وعلوم السبع المثاني في البسملة، وعلوم البسملة في النقطة، وأنا تلك النقطة) الأربعون حديثاً للشيخ إبراهيم الخوئي: ص ۲۳۱.

۶- حدیثی از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است: «علوم هستی، جملهگی در قرآن است و تمام علوم قرآن در سبع مثانی (فاتحه) و علوم سبع مثانی در بسمله و علوم بسمله در نقطه است و من آن نقطه هستم». چهل حدیث شیخ ابراهیم خوئی: ص ۲۳۱.

خداوند بر پیامبر (ص) و از پیامبر (ص) بر علی (ع) و از علی (ع) بر خلق است. نقطه‌ی نازل شده از سوی خدا بر پیامبرش قرآن است، و پیامبر (ص) همان «ن» و نیز نقطه‌ی نون می‌باشد.

ثم إنَّ الرسول بالنسبة لعلی (ع) يمثل الباء ونقطة الباء، وعلی بالنسبة للرسول ﷺ يمثل (ن) ونقطة النون، وعلی (ع) بالنسبة للخلق يمثل الباء ونقطة الباء. سپس پیامبر نسبت به علی (ع) مانند باء و نقطه‌ی باء است و علی نسبت به پیامبر (ص) مانند «ن» و نقطه‌ی نون است و علی نسبت به خلق، مانند باء و نقطه‌ی باء می‌باشد.



### سؤال/جواب ۷: چگونه ابراهیم می‌گوید ستاره، ماه و خورشید پروردگار من است؟

سؤال / ۷: كيف يليق بنبي من أولي العزم وهو إبراهيم (ع) أن يقول عن الكوكب أو القمر أو الشمس بأنه ربي؟!  
پرسش ۷: چگونه سزاوار است که پیامبری از پیامبران اولو العزم همانند ابراهیم (ع)، ستاره، ماه یا خورشید را پروردگار خود بخواند؟!

الجواب: متوهم من يظن أن هذا الكلام حصل من إبراهيم (ع) في عالم الشهادة، أي في هذه الحياة الدنيا وإن كان إبراهيم (ع) ربما أعاده في هذه الحياة الدنيا؛ للتبكي بقومه الذين يعبدون هذه الكواكب، أو الأرواح المحركة لها<sup>(١)</sup>.

١- عن علي بن محمد بن الجهم، قال: حضرت مجلس المأمون وعنده الرضا علي بن موسى عليهما السلام، فقال له المأمون: يا بن رسول الله، أليس من قولك أن الأنبياء معصومون؟ قال: (بلى). قال: فسأله عن آيات من القرآن في الأنبياء ﷺ، فكان فيما سأله أن قال له: فأخبرني عن قول الله عز وجل في إبراهيم (ع): (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي)، فقال الرضا (ع): (إن إبراهيم (ع) وقع إلى ثلاثة أصناف: صنف يعبد الزهرة، وصنف يعبد القمر، وصنف يعبد الشمس، وذلك حين خرج من السرب الذي اخفي فيه، فلما جن عليه الليل فرأى الزهرة قال: هذا ربي؟! على الإنكار والاستخبار، فلما أفل الكوكب قال: لا أحب الأقلين؛ لأن الأقل من صفات المحدث لا من صفات القديم، فلما رأى القمر بازغاً قال: هذا ربي؟! على الإنكار والاستخبار، فلما أفل قال: لئن



پاسخ: کسی که گمان کند این سخن در عالم شهادت یعنی در این دنیا از ابراهیم (ع) حاصل شده، دچار پندار و توهم است، هرچند ممکن است ابراهیم (ع) آن را در زندگی این دنیا تکرار کرده باشد؛ به جهت نکوهش قومش که این ستارگان یا ارواح حرکت دهنده‌شان را می‌پرستیدند.<sup>(۱)</sup>

والحقیقة أنّ محمداً وآل محمد حیرت أنوارهم القدسیة أصحاب العقول التامة من الأنبياء العظام والملائكة الكرام<sup>(۲)</sup>، حتی ظنوا أنهم ﷺ الملك العلام سبحانه<sup>(۳)</sup>.

لم یهدنی ربی لأکون من القوم الضالین، فلما أصبح ورأى الشمس باذعة قال : هذا ربی؟! هذا أكبر من الزهرة والقمر، على الإنکار والاستخبار لا على الإخبار والإقرار، فلما أفلت قال للأصناف الثلاثة من عبدة الزهرة والقمر والشمس: یا قوم إني بربی ممّا تُشركون إني وجهت وجهی للذي فطر السموات والأرض خيفاً وما أنا من المشركين). وإنما أراد إبراهيم (ع) بما قال أن یبین لهم بطلان دینهم، وبثبت عندهم أن العبادة لا تحقق لما كان بصفة الزهرة والقمر والشمس، وإنما تحقق العبادة لخالقها، وخالق السموات والأرض، وكان ما احتج به على قومه مما ألهمه الله عز وجل وأتاه كما قال عز وجل: وتلك حجتنا آتيناها إبراهيم على قومه. فقال المأمون: لله درك، یا بن رسول الله عیون أخبار الرضا (ع): ج ۱ ص ۱۹۷ ح ۱.

۱- از علی بن محمد بن جهم روایت شده است: مأمون در مجلس حاضر شد در حالی که در برابرش علی بن موسی الرضا قرار داشت. مأمون به او گفت: ای فرزند رسول خدا مگر شما نمی‌گویید پیامبران معصوم هستند؟ امام (ع) فرمودند: «بله». پس از او سوالاتی در خصوص آیات قرآن کریم در مورد انبیا پرسید که در بینشان سوالی بود که در آن مأمون گفت: پس مرا از مفهوم این سخن خداوند عزوجل در مورد حضرت ابراهیم (ع) خبر بده: (چون شب او را فرو گرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این است پروردگار من). امام رضا (ع) فرمودند: «ابراهیم (ع) در جمع سه گروه قرار داشت؛ گروهی ستاره‌ی زهره را می‌پرستیدند، گروهی ماه را و گروهی دیگر خورشید را و این در زمانی بود که ابراهیم (ع) از مخفیگاهی که در آن جا پنهانش کرده بودند خارج شد. زمانی که شب او را فرا گرفت، ستاره‌ی زهره را دید. از روی انکار و استخبار گفت: «آیا این پروردگار من است؟!»، و هنگامی که ستاره‌ی زهره غروب کرد گفت: «من غروب کننده‌ها را دوست ندارم؛ زیرا غروب کردن از صفات پدیده‌های حادث است نه از صفات قدیم (ازلی)». زمانی که ماه را در حال طلوع کردن دید از روی انکار و استخبار گفت: «آیا این پروردگار من است؟!»، هنگامی که ماه غروب کرد گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکند بی‌شک از گروه گمراهان خواهم بود». زمانی که صبح شد و خورشید را در حال طلوع دید باز از روی انکار و استخبار و نه از روی اقرار گفت: «آیا این پروردگار من است؟! این از زهره و ماه بزرگ‌تر است!». زمانی که خورشید هم غروب کرد به سه گروه پرستندگان زهره، ماه و خورشید گفت: (ای قوم من! من از آنچه شریک خدایش می‌دانید بیزارم، من از روی اخلاص روی به سوی کسی آوردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من از مشرکان نیستم). ابراهیم (ع) از آن چه گفت می‌خواست بطلان دینشان را برایشان روشن کند و برای آن‌ها ثابت کند عبادت برای آن چه دارای صفت زهره، ماه و خورشید باشد صحیح نیست و عبادت تنها برای خالق آن‌ها و خالق آسمان‌ها و زمین صحیح است و این احتجاج و استدلال بر قومش را خداوند متعال به او الهام کرد و به او داد همانطور که خداوند عزوجل می‌فرماید: (این برهان ما بود که آن را به ابراهیم در برابر قومش دادیم). پس مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا آفرین بر شما. عیون أخبار الرضا(ع): ج ۱ ص ۱۹۷ ح ۱.

۲- كما في حديث المعراج وعلة الأذان، فراجع.

۳- وفي حديث المعرفة الذي دار بين أمير المؤمنين ورسول الله ﷺ يقول فيه الرسول ﷺ: (... وقد سبقناهم إلى معرفة ربنا وتسيبته وتهليله وتقديسه، لأن أول ما خلق الله عز وجل خلق أرواحنا فأنطقنا بتوحيدة وتحميده، ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا أرواحنا نوراً واحداً استعظموا أمرنا فسبحنا لتعلم الملائكة إنا خلق مخلوقون، وانه منزه عن صفاتنا، فسبحت الملائكة بتسيبنا ونزته

واقعیست آن است که انوار قدسی محمد و آل محمد، صاحبان عقل‌های کامل از انبیای بزرگوار و ملائکه‌ی کرام را حیرت‌زده کرده است<sup>(۱)</sup> تا حدی که گمان بردند ایشان (ع) خدای دانای سبحان می‌باشند.<sup>(۲)</sup>

فإبراهيم (ع) لما كُشف له ملكوت السموات، ورأى نور القائم (ع) قال: هذا ربي، فلما رأى نور علي (ع) قال: هذا ربي، فلما رأى نور محمد ﷺ قال: هذا ربي، ولم يستطع إبراهيم (ع) تمييز أنهم عباد إلا بعد أن كشف له عن حقائقهم<sup>(۳)</sup>، وتبين أفولهم وغيبتهم عن الذات الإلهية، وعودتهم إلى الأنا في آنا. وعندها فقط توجه إلى الذي فطر السموات، وعلم أنهم ﷺ (صنائع الله والخلق بعد صنائع لهم) كما ورد الحديث عنهم ﷺ<sup>(۴)</sup>.

هنگامی که ملکوت آسمان‌ها برای ابراهیم (ع) گشوده شد، و نور قائم (ع) را دید گفت: این پروردگار من است، و هنگامی که نور علی (ع) را دید گفت: این پروردگار من است، و هنگامی که

عن صفاتنا، فلما شاهدوا عظم شأننا هللنا، لتعلم الملائكة أن لا اله إلا الله وإنا عبيد ولسنا بألهة يجب أن نعبد معه أو دونه، فقالوا: لا إله إلا الله، فلما شاهدوا كبر محلنا كبرنا لتعلم الملائكة أن الله أكبر من أن ينال عظم المحل إلا به، فلما شاهدوا ما جعله (... ) علل الشرائع: ج ١ ص ٥.

<sup>۱</sup> - همان‌طور که در حدیث معراج و علت اذان گفته شده است. به آن مراجعه کنید.

<sup>۲</sup> - در حدیث معرفت که بین امیرالمؤمنین و رسول خدا جریان یافت و در آن، رسول خدا می‌فرماید: «... درحالی که پیش از ایشان به پروردگارمان معرفت پیدا کرده و به تسبیح و تهلیل و تقدیسش پرداخته‌ایم؛ زیرا اولین موجودی که خداوند عزوجل آفرید ارواح ما بود. پس از آفریدن، آن را به توحید و تمجیدش گویا ساخت سپس فرشتگان را آفرید. ایشان وقتی مشاهده کردند ارواح ما یک نور است امر ما را بزرگ شمردند و ما برای این که فرشتگان بدانند مخلوق هستیم و او از صفات ما مخلوقات مبرا است حضرتش را تسبیح و تنزیه نمودیم. فرشتگان نیز با تسبیح ما به تسبیح حق پرداخته، حضرتش را از صفات ما منزّه نمودند. و نیز چون شأن ما را با عظمت دیدند برای این که فرشتگان بدانند هیچ خداوندی جز الله نیست و ما بندگان کوچکی هستیم و ما آفریدگار نیستیم که به همراه او یا به غیر از او پرستیده شویم، به تهلیل آن حضرت پرداختیم. وقتی فرشتگان چنین دیدند آنان نیز به گفتن لا اله الا الله مبارک‌تر شدند. و نیز وقتی عظمت و موقعیت و جایگاه ما را مشاهده کردند جهت آگاه نمودن ایشان از این که حق تعالی بزرگ‌تر از هر چیزی است و عظمت و جایگاه و موقعیت ما صرفاً به واسطه‌ی او است به تکبیر پرداخته، حضرتش را به بزرگی یاد نمودیم. و چون عزت و قوت ما را مشاهده کردند...» علل الشرائع: ج ١ ص ٥.

<sup>۴</sup> - لا يخفى أن معرفة إبراهيم (ع) لهم صلوات الله عليهم بحسبه هو، لا انه عرفهم معرفة حقيقية، وهل بعد قول رسول الله ﷺ لعلي (ع): (يا علي ما عرف الله إلا أنا وأنت، ولا عرفني إلا الله وأنت، ولا عرفك إلا الله وأنا) مستدرک سفينة البحار للنمازي: ج ٧ ص ١٨٢، مجال للشك والتوهم في أن إبراهيم (ع) عرفهم بتمام حقائقهم؟!.

<sup>۴</sup> - في اللعة البيضاء للتبريزي الأنصاري ص ٦٤: روي عن النبي ﷺ: (كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الرحمان قبل أن يخلق عرشه بأربعة عشر ألف عام - وفي رواية العوالم: قبل آدم بأربعين ألف عام - فلم نزل نتمحض في النور حتى إذا وصلنا إلى حضرة العظمة في ثمانين ألف سنة، ثم خلق الله الخلائق من نورنا، فنحن صنائع الله والخلق كلهم صنائع لنا). وفي حديث آخر: (والخلق بعد صنائعا).

نور محمد (ص) را دید گفت: این پروردگار من است. ابراهیم (ع) نتوانست بفهمد که این‌ها بندگان‌اند، مگر پس از آن که حقایق آن‌ها برایش کشف شد<sup>(۱)</sup> و اُفول آن‌ها و غیبت‌شان از ذات الهی و بازگشت‌شان به منیت در لحظه‌هایی، نمودار گشت. فقط در آن هنگام بود که به آن که آسمان‌ها را پدیدار ساخته است روی آورد و آن‌گاه دانست که ایشان (ع) «مخلوقات خداوند هستند و خلق پس از خلقت ایشان می‌باشد»، همان‌طور که در حدیث از ایشان (ع) روایت شده است.<sup>(۲)</sup>

ولإبراهيم (ع) العذر، فقد ورد في دعاء أيام رجب عن الإمام المهدي (ع) في وصف محمد وآل محمد ﷺ: (لا فرق بينك وبينها إلا أنهم عبادك وخلقك)<sup>(۳)</sup>، فسبحان ربك رب العزة عما يصفون، وسلام على محمد وآل محمد الطاهرين، والحمد لله رب العالمين.

ابراهیم (ع) را عذری است. در دعای ایام رجب از امام مهدی (ع) در توصیف محمد و آل محمد (ع) چنین وارد شده است: «میان تو و آن‌ها جدایی نیست؛ جز این که آنان بنده و مخلوق تو هستند».<sup>(۴)</sup> پس منزّه است پروردگارت، پروردگارِ عزت، از هر آن‌چه به وصفش می‌گویند، و سلام بر محمد و خاندان طاهر او، و ستایش خاص پروردگار جهانیان است.

قال تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿۹۰﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿۹۱﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ

<sup>۱</sup> پوشیده نیست که شناخت ابراهیم از ایشان که صلوات پروردگار بر آن‌ها باد، با توجه به ظرفیت خودش بود نه این که او حقیقت کامل آن‌ها را درک کرده باشد. آیا پس از این سخن رسول خدا - به علی (ع): «ای علی! خدا را جز من و تو شناخت و مرا جز خدا و تو شناخت و تو را جز من و خدا شناخت» (مستدرک سفینه البحار نمازی: ج ۷ ص ۱۸۲) آیا مجالی برای شک و توهم باقی می‌ماند که ابراهیم (ع) تمام حقیقت آن‌ها را شناخته باشد؟!

<sup>۲</sup> در لمعة البیضا تبریزی انصاری ص ۶۴ آمده است: از پیامبر - روایت شده است: «من و علی نوری در پیشگاه حضرت رحمن چهل هزار سال پیش از این که عرشش را بیافریند بودیم - در روایت عوالم: چهل هزار سال پیش از آدم - و ما پیوسته در نور بودیم تا در هشتاد هزار سال به حضور عظمت رسیدیم. سپس خداوند خلایق را از نور ما آفرید. پس ما مخلوقات خداوند هستیم و تمام خلق، مخلوق ما» و در حدیثی دیگر: «و خلق پس از خلقت ما».

<sup>۳</sup> - بحار الأنوار: ج ۹۵ ص ۳۹۳.

<sup>۴</sup> - بحار الانوار: ج ۹۵ ص ۳۹۳.

<sup>۵</sup> - من قبیح ما قاله البعض - ردّاً علی ما أحکمه السید أحمد الحسن (ع) فی بیان هذه الآية - : کیف یقصد بالکواکب محمداً ﷺ وعلیاً والقائم علیهما السلام، وهل یعقل أن یقول إبراهیم (ع) عن سادة الخلق : (لا أحبهم)؟! والجواب: أن نبي الله إبراهیم (ع)

الْقَمَرَ بَارِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ❖ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ❖ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾.

خداوند متعال می فرماید: (و این چنین ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد \* چون شب او را فرو گرفت، ستاره ای دید. گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت: فروشندگان را دوست ندارم. \* آن گاه ماه را دید که طلوع می کند، گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت: اگر پروردگار من مرا راه ننماید، از گمراهان خواهم بود. \* و چون خورشید را دید که طلوع می کند، گفت: این است پروردگار من، این بزرگتر است و چون فرو شد، گفت: ای قوم من، من از آن چه شریک خدایش می دانید بیزارم) (۲).

وتفسير كلام إبراهيم بأنه في هذه الحياة الدنيا وفي عالم الشهادة، وللاحتجاج على عبدة الكواكب أو عبدة الشمس بالخصوص، لا ينافي ما قدمت. كما أن الرواية الواردة في تفسير هذه الآية بأنها في هذه الحياة الدنيا هي عن الإمام الرضا (ع)، وللاحتجاج على المأمون العباسي (لعنه الله) بأن الأنبياء معصومون، ومن أين للمأمون العباسي أن يفقه كلام الإمام (ع) لو تكلم في الملكوت؟! ثم إن المأمون مجادل أراد بالسؤال الاحتجاج على الإمام (ع) لا الاستفهام، ثم إنه لو قال للإمام الرضا (ع) زدني لزيد الإمام (ع).

تفسیر سخن ابراهیم به این که در این زندگانی دنیا و در عالم شهادت و برای احتجاج بر پرستش کنندگان ستارگان یا بندگان خورشید به طور خاص بوده است، با آن چه پیش تر گفته شد منافاتی ندارد. همان طور که در روایت وارد شده در تفسیر این آیه اشاره دارد به این که ماجرا در همین زندگی دنیوی بوده است؛ تفسیری که از امام رضا (ع) روایت شده است برای احتجاج بر مأمون عباسی (لعنت الله علیه) بوده مبنی بر این که پیامبران معصوم می باشند. اگر امام (ع) درباره ی ملکوت سخن می گفت، مأمون عباسی کجا می توانست سخن امام را بفهمد و دریابد؟! علاوه بر این، مأمون ستیزه جو، جدل پیشه بود و می خواست با این پرسش بر امام

كان مرتاداً وباحثاً عن إله كامل حاضر لا يغيب وعندما رأى تلك الكواكب ولاحظ أفلوها قال: لا أحب الأقلين، أي لا أحب أن أعبد رباً يغيب؛ لأن الأفلول أو الغياب من صفات المخلوقين المحتاجين.

١- الأنعام: ٧٥ - ٧٨.

٢- انعام: ٧٥ تا ٧٨.

احتجاج کند و قصد وی فهمیدن مطلب نبود. درضمن اگر به امام رضا(ع) می‌گفت بیش‌تر بفرماید، امام رضا(ع) بیش‌تر سخن می‌فرمود.

ثم إنَّ السياق القرآني دال على أنَّ رؤية إبراهيم (ع) للكوكب والقمر والشمس هي رؤية ملكوتية، فقد جاء الكلام عنها بعد الكلام عن إراءة إبراهيم (ع) لملكوت السموات.

علاوه بر این، سبک و سیاق قرآن دلالت دارد بر این که دیدن ستاره، ماه و خورشید توسط ابراهیم (ع)، رؤیتی ملکوتی بوده است؛ سخن در این خصوص پس از سخن در مورد نشان دادن ملکوت آسمان‌ها به ابراهیم(ع) آمده است.

في تفسير القمي: قال سئل أبو عبد الله (ع) عن قول إبراهيم هذا ربي أشرك في قوله هذا ربي قال (ع): (من قال هذا اليوم فهو مشرك ولم يكن إبراهيم مشرك وإنما كان في طلب ربه وهو من غيره شرك) <sup>(۱)</sup>.

در تفسیر قمی آمده است: گفت: از امام صادق(ع) درباره‌ی سخن ابراهیم که به غیر خدا گفت «هذا ربِّي» پرسیدند؛ آیا او با این گفته مشرک شد؟ فرمود: «هر کس امروز چنین بگوید مشرک است ولی از ابراهیم شرکی سر نزده است؛ چرا که ابراهیم در جست‌وجوی پروردگارش بوده است، ولی بیان این جمله از دیگری، شرک محسوب می‌شود» <sup>(۲)</sup>.

ورواه العياشي: وزاد عن أحدهما عليهما السلام: (إنما كان طالباً لربه ولم يبلغ كفراً، وانه من فكر من الناس في مثل ذلك فإنه بمنزلته) <sup>(۳)</sup>.

عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده و به نقل از یکی از آن دو(علیهما السلام) چنین افزوده است: «او فقط در طلب پروردگارش بود و به کفر نرسید و اگر هر انسانی در چنین شرایطی چنین تصویری کند در جایگاه او قرار می‌گیرد» <sup>(۴)</sup>.

۱- تفسیر القمی: ج ۱ ص ۲۰۶.

۲- تفسیر قمی: ج ۱ ص ۲۰۶.

۳- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۳۶۴ ح ۳۸.

۴- تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳۶۴ ح ۳۸.

فلو كان قوله: (هذا ربي) في عالم الشهادة، أي في هذه الحياة الدنيا، وهو بحث عن الرب فهو قطعاً شرك، ولا فرق في صدوره عن إبراهيم (ع) أو غيره. بلى، إنه من إبراهيم (ع) ليس شركاً؛ لأنه بحث ملكوتي روعي بعد أن كشف لإبراهيم (ع) ملكوت السموات والأرض. أما من غير إبراهيم (ع) فهو شرك؛ لأنه بحث في عالم الشهادة في هذه الحياة الدنيا والأجسام الموجودة فيها.

اگر این گفته‌ی «هذا ربّي» در عالم شهادت یعنی در این حیات دنیوی می‌بود و از جست‌وجوی پروردگار ناشی می‌شد، به طور قطع شرک به حساب می‌آمد، و فرقی در صادر شدن آن از ابراهیم (ع) یا شخصی دیگر وجود نداشت. آری، صادر شدن آن از ابراهیم (ع) شرک محسوب نمی‌شود؛ چرا که پس از کشف شدن ملکوت آسمان‌ها و زمین برای ابراهیم (ع)، این عمل، جست‌وجویی ملکوتی و روحانی بود؛ ولی اگر از غیر ابراهیم (ع) سر بزند شرک محسوب می‌شود؛ چرا که جست‌وجو در عالم شهادت در این زندگی دنیوی و اجسام موجود در آن می‌باشد.

ثم إنّ الإمام (ع) بيّن أنّ الذي يبحث عن ربه في الملكوت فليس بمشرك، بل هو بمنزلة إبراهيم (ع). (إن أمرنا صعب مستصعب لا يتحمّله إلا نبي مرسل، أو ملك مقرب، أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان)<sup>(١)</sup>. نعم، لأنه مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان.

سپس امام (ع) بیان می‌فرماید کسی که در ملکوت به دنبال پروردگار است مشرک نیست بلکه او در جایگاه و مقام ابراهیم (ع) می‌باشد. «به طور قطع امر ما سخت و چالش‌برانگیز است که کسی جز نبی مرسل (فرستاده‌شده) یا ملک مقرب یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است، نمی‌تواند تحمّلش کند».<sup>(٢)</sup> آری، چرا که او مؤمنی بود که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده بود.



١- مختصر بصائر الدرجات: ص ٢٦.

٢- مختصر بصائر الدرجات: ص ٢٦.

## [سؤال/جواب ۸: معنی حدیث قدسی ای احمد! اگر تو نبودی آسمانها را خلق

## نمی کردم]

سؤال/ ۸: ما معنی الحدیث القدسی: عن جابر بن عبد الله الأنصاري عن رسول الله ﷺ عن الله سبحانه: (يا أحمد لولاك لما خلقت الأفلاك، ولولا علي لما خلقتك، ولولا فاطمة لما خلقتكما) (۱)؟

پرسش ۸: معنای این حدیث قدسی چیست: از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر خدا (ص) از خداوند سبحان: « يَا أَحْمَدُ! لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ، وَ لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ، وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمَا » (ای احمد! اگر تو نبودی آسمانها را خلق نمی کردم، و اگر علی نبود تو را خلق نمی کردم، و اگر فاطمه نبود شما دو تن را خلق نمی نمودم)؟

الجواب: محمد ﷺ تجلي الله (۲)، وعلي تجلي الرحمن، وفاطمة تجلي الرحيم في الخلق. فكل الموجودات مشرقة بنور الله في خلقه وهو محمد ﷺ، وباب إفاضة هذا النور الإلهي هما: علي وفاطمة عليهما السلام.

۱- مستدرک سفینه البحار: ج ۳ ص ۳۳۴، الجنة العاصمة: ۱۴۸.

۴- إن كون شخص ما - كرسول الله ﷺ - تجلي الله في خلقه، يعني أنه ظهور لصفات الله تعالى في الخلق، وممثل وحاكي عن صفاته سبحانه، بحيث به يعرف الله تعالى، وقد نص الله سبحانه في القرآن الكريم على التجلي فقال: (وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ) الأعراف: ۱۴۳.

وهنا قطعاً لم يكن انتقالاً ولا تحيزاً مكانياً - أي تجافي - بالنسبة له سبحانه فهو منزّه عنه، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً بل تجليه سبحانه للجبل كان بظهوره بشيء حاكمي عنه، وقد ورد عن أهل البيت (عليهم السلام): إن الله تعالى تجلى برجل من الكروبيين للجبل فجعله دكاً، عن أبي عبد الله (ع) قال: (إن الكروبيين قوم من شيعتنا من الخلق الأول، جعلهم الله خلف العرش، لو قسم نور واحد منهم على أهل الأرض لكفاهم، ثم قال إن موسى (ع) لما سأل ربه ما سأل أمر رجلاً من الكروبيين، فتجلى للجبل فجعله دكاً) مستطرفات السرائر لابن إدريس الحلبي: ص ۵۶۹.

وفي دعاء السمات: (... وبنور وجهك الذي تجليت به للجبل فجعلته دكاً وخر موسى صعقاً، وبمجدك الذي ظهر على طور سيناء فكلمت به عبدك ورسولك موسى بن عمران، وبطلعتك في ساعير وظهورك في جبل فاران بربوات المقدسين وجنود الملائكة الصافين وخشوع الملائكة المسبحين ...) مصباح المتعبد للشيخ الطوسي: ص ۴۱۹.

تأمل في قوله (ع): (طلعتك في ساعير، وظهورك في جبل فاران) فالطلعة والظهور الماديان ممتنعان على الله تعالى، فلا يكون ذلك إلا بالتجلي، وطلعة الله في ساعير هو بنبيه عيسى (ع)، وظهوره تعالى في فاران بمحمد ﷺ كما بين ذلك السيد أحمد الحسن (ع) في كتبه الأخرى، كالنبوة الخاتمة، فراجع.

پاسخ: محمد (ص) تجلی خدا،<sup>(۱)</sup> علی تجلی رحمان و فاطمه تجلی رحیم در خلق هستند. تمام موجودات با نور خدا در خلقتش که محمد(ص) است، درخشان و نورانی هستند و باب افاضه‌ی این نور الهی علی و فاطمه (علیهما السلام) می‌باشد.

قال تعالی: ﴿تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾<sup>(۲)</sup>. وعلي ظاهر هذا الباب، وفاطمة باطن الباب، كظهور الحياة الدنيا وشهودها بالنسبة للإنسان فيها، وغيبية الآخرة وبطونها بالنسبة له أيضاً.

خداوند متعال می‌فرماید: ( کتابی است که از جانب آن بخشاینده‌ی مهربان نازل شده است)<sup>(۳)</sup>. علی (ع) بیرون این باب است و فاطمه درون آن؛ مانند ظهور زندگانی دنیوی و

<sup>۱</sup> - این که شخصی مانند رسول خدا تجلی خداوند در خلقتش است به معنی تجلی و ظهوری برای صفات خداوند متعال در خلق و تمثیل کننده و حکایت کننده‌ای برای صفات او سبحان می‌باشد به گونه‌ای که به واسطه‌ی او خداوند متعال شناخته می‌شود. خداوند سبحان در قرآن کریم بر این تجلی تصریح می‌فرماید: ( چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: ای پروردگار من، بنمای تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد. چون به هوش آمد گفت: تو منزهی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.) (اعراف: ۱۴۳).

در این جا به طور قطع هیچ‌گونه انتقال مکانی یا جابه‌جایی موقعیتی (تجافی) برای او سبحان و متعال وجود ندارد که او از این صفات منزّه است - تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً - بلکه تجلی او سبحان و متعال بر کوه با ظهور چیزی است که از او حکایت می‌کند. از اهل بیت روایت شده است که خداوند متعال با مردی از کروبین بر کوه متجلی شد و آن را متلاشی نمود. از ابو عبدالله (ع) روایت شده است که فرمود: «کروبین قومی از شیعیان ما از خلق اول هستند که خداوند آنان را در پشت عرش قرار داده است و اگر نور یکی از آن‌ها بر اهل زمین قسمت شود همه را کفایت می‌کند؛ سپس فرمود: زمانی که موسی (ع) از خداوند تقاضای رویت کرد پروردگار متعال به یکی از کروبین امر فرمود تجلی کند و نور خود را بر کوه اندازد و چون تجلی کرد آن کوه پاره پاره گردید». مستطرفات السرائر ابن ادریس حلی: ص ۵۶۹.

و در دعای سمات آمده است: «... وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلْتَهُ دَكَاً وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقاً، وَ بِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ عَلَيَّ طُورِ سَيْيَأَ فَكَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ وَ بَطَلْتِكَ فِي سَاعِيَرٍ وَ ظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَازَانَ بِرَبَّوَاتِ الْمُقَدَّسِينَ وَ جُنُودِ الْمَلَائِكَةِ الصَّافِيْنَ وَ خُشُوعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَبِّحِينَ...» (.... و به نور جلوه‌ات که با آن بر کوه تجلی نمودی و آن را فرو پاشیدی، و موسی مدهوش درافتاد، و به بلندای جاهت که بر طور سینا نمایان شد، پس با آن، سخن گفתי با بنده و فرستاده‌ات موسی بن عمران و به پرتو فروزانت در ساعیر (کوهی در بیت المقدس) و ظهور پر فروغت در فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر) در جایگاه بلند قدسیان و با سپاهیان صف کشیده از فرشتگان، و خشوع فرشتگان تسبیح کننده....).

در این سخن تامل کن «طَلَعْتَ فِي سَاعِيَرٍ وَ ظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَازَانَ...» (پرتو فروزانت در ساعیر (کوهی در بیت المقدس) و ظهور پر فروغت در فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر)...) طلعت و ظهور از خصوصیات ماده است که بر ساحت خداوند متعال راهی ندارد و چنین چیزی امکان ندارد مگر با تجلی. طلعت خداوند در ساعیر یا پیامبرش عیسی (ع) و ظهور خداوند متعال در فاران با محمد صورت پذیرفت همان‌گونه که سید احمد الحسن (ع) در سایر کتاب‌هایش مانند نبوت خاتم ذکر فرموده است؛ می‌توانید به آن‌ها مراجعه کنید.

۲- فصلت: ۲.

۳- فصلت: ۲.



شهود آن برای انسانی که در آن است، و غایب بودن آخرت و باطن بودن آن، باز هم نسبت به همان شخص.

وعلی وفاطمة - أو الرحمن الرحيم - بينهما اتحاد وافتراق، کاتحاد زوجین متحابین ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾<sup>(۱)</sup>، واسمین يدلان علی معنی واحد.

بین علی و فاطمه - یا رحمان رحیم - اتحاد و افتراق وجود دارد، مانند اتحاد زوجی که یکدیگر را دوست می‌دارند ( شما را از یک تن بیافرید )<sup>(۲)</sup> و هر دو اسم بر معنای یکسانی دلالت دارند.

أما افتراقهما؛ فمن جهة سعة الرحمة في الرحمن وشمولها، وضيق الرحمة في الرحيم وشدتها، فالرحمن - أو علي (ع) - له جهة اختصاص مع هذه الحياة الدنيا، فسعة الرحمة في الرحمن شاملة للجميع، كما أن الفيض النازل من ظاهر الباب يشمل الجميع المؤمن والكافر، كما في الدعاء: (يا مَنْ يُعْطَى مَنْ سَأَلَهُ و يا مَنْ يُعْطَى مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ و مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّناً مِنْهُ وَ رَحْمَةً)<sup>(۳)</sup>.

اما افتراق و جدایی آن‌ها از جهت گسترش رحمت و شمول آن در رحمان، و کم وسعت بودن و شدت رحمت در رحیم می‌باشد. بنابراین برای رحمان - یا علی (ع) جهتی اختصاصی با این دنیا وجود دارد و گستردگی رحمت در رحمان همه را دربرمی‌گیرد همان‌طور که فیض نازل شده از بیرون باب، همگان از مؤمن و کافر را دربرمی‌گیرد؛ همان‌گونه که در دعا آمده است: (ای آن که هر که درخواست کند عطا می‌کنی و ای آن که به هر که درخواست نمی‌کند و تو را هم نشناسد، باز از سر لطف و رحمت عطا می‌کنی)<sup>(۴)</sup>.

۱- النساء : ۱.

۲- نسا: ۱.

۳- قال أبو عبد الله (ع): (بسم الله الرحمن الرحيم، وقل في كل يوم من رجب صباحاً ومساءً وفي أعقاب صلواتك في يومك وليلتك: يا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ، وَ أَمَنْ سَخَطَهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ، يا مَنْ يُعْطَى الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ، يا مَنْ يُعْطَى مَنْ سَأَلَهُ، يا مَنْ يُعْطَى مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ و مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّناً مِنْهُ وَ رَحْمَةً، أَعْطِنِي بِمَسْئَلَتِي لِإِيَّاكَ، جَمِيعَ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ جَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ، وَ اصْرِفْ عَنِّي بِمَسْئَلَتِي لِإِيَّاكَ جَمِيعَ شَرِّ الدُّنْيَا، وَ شَرِّ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَا أَعْطَيْتَ، وَ زِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ يَا كَرِيمُ ) إقبال الأعمال: ج ۳ ص ۲۱۱.

۴- ابو عبدالله امام صادق (ع) می‌فرماید: «بسم الله الرحمن الرحيم. در هر صبح و شام و در پی نمازهای روزانه و شبانه در ماه رجب بگو: (ای آن که برای هر خیری به او امید دارم و از خشمش در هر شری ایمنی جویم. ای که عطا می‌دهی در برابر طاعت) اندک. ای که عطا کنی به هر که از تو خواهد! ای که عطا کنی به کسی که از تو نخواهد و نه تو را بشناسد از روی نعمت بخشی و مهرورزی! عطا کن به من به خاطر درخواستی که از تو کردم همه‌ی خوبی‌های دنیا و همه خوبی‌ها و خیر آخرت را و بگردان از من

أما في الآخرة فهو قسيم الجنة والنار باعتبار ارتباط الموجود به وافتراقه عنه في هذه الحياة الدنيا، لا باعتبار الآخرة.

أما در آخرت، او قسمت کننده‌ی بهشت و جهنم است، به جهت ارتباطی که با او وجود دارد و جدا بودن او از این زندگی دنیوی، نه به جهت آخرت.

أما الرحيم - أو فاطمة - فلها جهة اختصاص مع الآخرة<sup>(١)</sup>، فهي التي تلتقط شيعتها - أي أهل الحق والتوحيد والإخلاص لله سبحانه - يوم القيامة، وهم الحسن والحسين والأئمة، ونوح وإبراهيم وموسى وعيسى عليه السلام، والأنبياء والأوصياء، ومن دونهم من المخلصين، ولذا قال فيها رسول الله صلى الله عليه وآله: (فاطمة أم أبيها)<sup>(٢)</sup>، فالأم هي الأصل الذي يرجع إليه، ولذا قال فيها الحسن العسكري (ع) ما معناه: (نحن حجة الله على الخلق وفاطمة حجة الله علينا)<sup>(٣)</sup>.

رحيم - یا فاطمه - ارتباطی خاص با آخرت دارد.<sup>(٤)</sup> او کسی است که شیعیانش را - یعنی اهل حق و توحید و اخلاص برای خدای سبحان - روز قیامت برمی‌چیند، و این‌ها عبارتند از حسن و حسین و ائمه، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (ع) و انبیا و اوصیا، و پایین‌تر از آن‌ها از مخلصین. از همین رو پیامبر خدا (ص) درباره‌ی او فرموده است: «فاطمة أم أبيها»<sup>(٥)</sup> (فاطمه، مادر پدرش). مادر، مبدائی است که به آن بازگردانیده می‌شود و از همین رو امام حسن عسکری

به خاطر همان درخواستی که از تو کردم همه‌ی شر دنیا و شر آخرت را؛ زیرا آن چه تو دهی چیزی کم ندارد و بیفزای بر من از فضل، ای بزرگوار!»، اقبال الاعمال: ج ٣ ص ٢١١.

٤- عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث: (.. ويقول الله (ع) لملائكته: يا ملائكتي، انظروا إلى أمتي فاطمة سيدة إمامي، قائمة بين يدي ترتعد فرائصها من خيفتي، وقد أقبلت بقلبيها على عبادتي، أشهدكم أنني قد أمنت شيعتها من النار (... الأمالي للشيخ الصدوق: ص ١٧٥، وعشرات الروايات الأخرى التي تؤكد ذلك.

٢- بحار الأنوار: ج ٣٤ ص ١٩.

٣- الأسرار الفاطمية للشيخ محمد فاضل المسعودي: ص ٦٩، نقلاً عن تفسير (أطيب البيان).

٤- از رسول خدا در حدیثی روایت شده است: «... و به ملائکه‌اش می‌فرماید: ای فرشتگان من، نگاه کنید به کنیز من فاطمه که سرور همه‌ی بندگان من از جنس زنان می‌باشد. به او نگاه کنید که چگونه بند بند وجودش از خوف عظمت من می‌لرزد و با قلبش به عبادت من روی آورده است. شما ملائکه را شاهد می‌گیرم که شیعیان او را از آتش دوزخ در امان داشتند...». امالی شیخ صدوق: ص ١٧٥ و دهها روایت دیگر که بر این مضمون تأکید دارند.

٥- بحار الأنوار: ج ٣٤ ص ١٩.

چنین معنایی را می‌فرماید: «ما حجت‌های خداوند بر خلق هستیم و فاطمه حجت خدا بر ما». (۱)

فلولا محمد لما خلقت السموات والأرض؛ لأنها خلقت من نوره، ولولا علي لما خلق محمد، فلولا علي لما عرف محمد ﷺ، فهو بابه الذي منه يؤتى، ومنه - أي الباب أو علي - الفيض المحمدي في السموات والأرض يتجلى، ولولا فاطمة - أو باطن الباب، أو الآخرة - لما خلق محمد وعلي، فلولا الآخرة لما خلق الله الخلق، ولما خلقت الدنيا.

اگر محمد نبود آسمان‌ها و زمین آفریده نمی‌شد؛ چراکه این‌ها از نور آن حضرت خلق شده است، و اگر علی نبود محمد آفریده نمی‌شد؛ زیرا اگر علی نبود محمد (ص) شناخته نمی‌شد زیرا او بانی است که از آن به او درآیند، و از آن یعنی باب یا علی - فیض محمدی در آسمان‌ها و زمین تجلی می‌یابد، و اگر فاطمه - یا درون باب یا آخرت - نبود، محمد و علی خلق نمی‌شدند، پس اگر آخرت نبود، خدا خلق را نمی‌آفرید و دنیا خلق نمی‌شد.



### سؤال/جواب ۹: معنای سخن جبرئیل: «به خدا سوگند ارکان هدایت منهدم شد»

سؤال / ۹: ما معنى قول جبرائيل (ع) لما قتل الإمام علي (ع): (تهدمت واللّه أركان الهدى) أوليس الحسن والحسين أركان هدى، وهم باقون أحياء بعد مقتل الإمام (ع)؟! پرسش ۹: معنای سخن جبرئیل (ع) هنگامی که امام علی (ع) به قتل رسید چیست؟ «به خدا سوگند ارکان هدایت منهدم شد». آیا حسن و حسین که پس از قتل امام (ع) باقی و زنده بودند، ستون‌های هدایت نبودند؟!

الجواب: الركن الأول محمد ﷺ، والركن الثاني علي، والركن الثالث فاطمة ﷺ. فمحمد ﷺ مدينة العلم، وعلي وفاطمة بابها، وهم الثلاثة ﷺ أركان الحق والهدى (۱).

۱ - اسرار فاطمیه شیخ محمد فاضل مسعودی: ص ۶۹، روایت شده از تفسیر «اطیب البیان».

۳- عن الصادق عن أبيه عليهما السلام، قال: ( قال جابر بن عبد الله الأنصاري: سمعت رسول الله ﷺ يقول لعلي بن أبي طالب قبل موته بثلاثة أيام: سلام عليك أبا الريحانتين أوصيك بريحانتني من الدنيا فعن قليل ينهد ركنك والله خليفتي عليك، فلما قبض

پاسخ: رکن اول محمد(ص) است، رکن دوم علی(ع) و رکن سوم فاطمه . محمد(ص) شهر علم است و علی و فاطمه باب آن، و این سه تن (ع) ستون‌های حق و هدایت‌اند.<sup>(۱)</sup>

أو الاسم الأعظم الأعظم (هو)، وأركانها (مدينة الكمالات الإلهية) الله سبحانه وتعالى، وبابها: الرحمن الرحيم، ولو كان الباب غير هذين الاسمين لاشتدت المثالات والعقوبات على أهل الأرض، ولما زكى منكم أحد.

يا اسم اعظم اعظم اعظم (هو) و ستون‌های آن (شهر کمالات الهی) الله سبحانه و متعال، و باب آن: الرحمان الرحيم می‌باشد، و اگر باب غیر از این دو اسم بود، سختی‌ها و عقوبت‌ها بر اهل زمین شدت می‌گرفت و احدی از شما پاکیزه نمی‌شد.

وظهور هذه الأسماء في الخلق، بمحمد وعلي وفاطمة، فمحمد هو تجلي الله في الخلق، وعلي تجلي الرحمن، وفاطمة تجلي الرحيم في الخلق. وبشهادة الرسول تهدم الركن الأول، وبشهادة فاطمة تهدم الركن الثاني، ولكنهما بقيا ببقاء الثالث، وهو علي(ع)، فلما استشهد علي(ع) تهدم الركن الثالث، بل وتهدم الأول والثاني معه، ولذا قال جبرائيل (ع): (تهدمت والله أركان الهدى).

ظهور این اسامی در خلق، با محمد و علی و فاطمه است. محمد تجلی الله در خلق و علی تجلی رحمن و فاطمه تجلی رحیم در خلق است. با شهادت پیامبر، رکن اول منهدم شد و با شهادت فاطمه رکن دوم فرو ریخت ولی این دو با بقای سومی باقی ماندند، که همان علی(ع) بود. با شهادت علی(ع) رکن سوم نیز ویران گشت، و حتی رکن اول و دوم نیز با او منهدم شد و از همین رو جبرئیل (ع) گفت: « به خدا سوگند ستون‌های هدایت منهدم شد » .

والحسن والحسين عليهما السلام مع أنهم موجودون بعد الإمام علي(ع)، ولكنهم لا يمثلون أركاناً للهدى بهذا المعنى.

رسول الله ﷺ قال علي: هذا أحد ركني الذي قال رسول الله ﷺ، فلما ماتت فاطمة (رض) قال علي: هذا ركني الثاني الذي قال رسول الله ﷺ (الأمالى للشيخ الصدوق: ص ١٩٨).

<sup>۱</sup> - از امام صادق از پدرش روایت شده است که فرمود: « جابر بن عبد الله انصاری گفت: شنیدم رسول خدا سه روز پیش از وفاتش به علی بن ابی طالب (ع) می‌فرماید: سلام بر تو ای پدر دو گل خوشبو. تو را به آن دو گل خوشبوی من از دنیا سفارش می‌کنم که به زودی دو رکن و اساس و پایه‌ی زندگی‌ت شکسته خواهد شد، و خداوند پس از من نگهبان تو است، و چون رسول خدا از دنیا رفت، علی (ع) فرمود: این بود یکی از آن دو رکن و پایه‌ای که رسول خدا به من فرمود، و چون فاطمه از دنیا رفت، علی(ع) فرمود: و این هم رکن دومی بود که رسول خدا فرمود». امالی شیخ صدوق: ص ١٩٨.

حسن و حسین (علیهما السلام) با این که پس از امام علی (ع) وجود داشتند، ولی به این معنا ستون‌های هدایت نبودند.

فأركان الهدى ثلاثة لا غير، والأئمة عليهم السلام كلهم أركان هدى، ولكنهم أركان لهذه الأركان أي إنّ الأئمة عليهم السلام أركان محمد وعلي وفاطمة عليهم السلام.  
بنابراین ستون‌های هدایت سه تا هستند و لا غیر. ائمه (ع) همگی ارکان هدایت هستند ولی آن‌ها ستون‌های این ستون‌ها می‌باشند؛ به عبارت دیگر ائمه (ع) ستون‌های محمد، علی و فاطمه (علیهما السلام) می‌باشند.



**سؤال/جواب ۱۰: معنی گفتار امیرالمؤمنین (ع): «اگر پرده از برابرم برداشته شود...»**

سؤال / ۱۰: ما معنی قول الإمام علي (ع): (لو كشف لي الغطاء لما ازددت يقيناً)؟  
پرسش ۱۰: معنای این سخن امام علی (ع) چیست؟ «اگر پرده از برابرم برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد».

الجواب: لا يتوهم متوهم أن أمير المؤمنين (ع) يتكلم عن حجب ملكوتية، كيف وهو يسير في جبانة الكوفة ويكلم الموتى، ويلتفت إلى حبة العرنى، ويقول له ما معناه: (لو كشف لك الغطاء يا حبة لرأيتهم حلقات يتحادثون)<sup>(۱)</sup>.

پاسخ: گمان برده نشود امیرالمؤمنین (ع) از حجاب‌های ملکوتی سخن می‌گوید! چطور چنین چیزی ممکن است درحالی که او در گورستان‌های کوفه حرکت می‌کرد و با مردگان

۱- عن حبة العرنى، قال: خرجت مع أمير المؤمنين إلى الظهر فوقف بوادي السلام كأنه مخاطب لأقوام فقامت بقيامه حتى أعيب، ثم جلست حتى مللت، ثم قمت حتى نالني مثل ما نالني أولاً، ثم جلست حتى مللت ثم قمت وجمعت ردائي، فقلت: يا أمير المؤمنين إني قد أشفقت عليك من طول القيام فراحة ساعة، ثم طرحت الرداء ليجلس عليه، فقال: يا حبة إن هو إلا محادثة مؤمن أو مؤانسته، قال: قلت: يا أمير المؤمنين وإنهم لكذلك؟ قال: نعم، لو كشف لك لرأيتهم حلقات محتبين يتحادثون، فقلت: أجسام أم أرواح؟ فقال: أرواح، وما من مؤمن يموت في بقعة من بقاع الأرض إلا قيل لروحه: الحقي بوادي السلام، وإنها لبقعة من جنة عدن) بحار الأنوار: ج ۹۷ ص ۲۳۴.

سخن می‌گفت و متوجه حبه‌ی عرنی شد درحالی‌که به او چنین معنایی را می‌فرماید: «ای حبه، اگر پرده از برابرت برداشته شود آن‌ها را می‌بینی که حلقه‌وار با یکدیگر صحبت می‌کنند».<sup>(۱)</sup>

وإنما أمير المؤمنين (ع) يتحدث عن غطاء حَجَب عنه اللاهوت، يتكلم عن غطاء لو كشف لعلی (ع) لما بقي علي (ع)، بل لا يبقى إلا الله الواحد القهار، وبقاء هذا الغطاء يعتبره أمير المؤمنين (ع) ذنباً عظيماً، فيقول: (إلهي قد جرت على نفسي- في النظر لها فلها الويل إن لم تغفر لها)<sup>(۲)</sup>، بل القرآن يعتبره ذنباً ملازماً للإنسان لا يفارقه إلا بالفتح المبين وفنائته في آفات وعودته في آفات أخرى؛ لكي تبقى للإنسان إنسانيته، وللمخلوق عبوديته، قال تعالى: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ❖ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾<sup>(۳)</sup>.

امیرالمؤمنین (ع) از پرده‌هایی که لاهوت را از او محجوب ساخته است سخن می‌گوید، از حجاب‌هایی سخن می‌راند که اگر برای علی (ع) کنار زده شود، علی (ع) باقی نمی‌ماند، و حتی چیزی جز خدای واحد قهار باقی نمی‌ماند. امیرالمؤمنین (ع) باقی ماندن این حجاب را گناهی بزرگ به شمار می‌آورد و می‌فرماید: «پروردگارا! با گرایش من به خواهش نفس من، بر خود ستم کردم. پس وای بر من اگر بر آن آمرزش نیاوری»<sup>(۴)</sup>. و حتی قرآن آن را گناهی ملازم انسان می‌داند که جز با فتح مبین و فنا شدنش در لحظاتی و بازگشت او در لحظاتی دیگر از او جدا نمی‌گردد؛ تا انسان بودن انسان و عبودیت مخلوق بر جای بماند. خدای تعالی می‌فرماید: ( ما

<sup>۱</sup> - از حبه‌ی عرنی روایت شده است: با امیر مؤمنان به سوی پشت کوفه خارج شدیم. امیرالمؤمنین (ع) در پشت کوفه در وادی السلام ایستاد و گویی با کسانی سخن می‌گفت. من نیز با او ایستادم تا خسته شدم. پس نشستیم تا این که ملول شدم. دوباره برخاستم و دوباره مثل مرتبه‌ی اول خسته شدم. سپس نشستیم و ملول شدم. سپس ایستادم و ردایم را جمع کردم و گفتم: ای امیر مؤمنان! من بر شما از ایستادن زیاد نگرانم، ساعتی استراحت کن! و ردایم را بر زمین پهن کردم تا بنشیند. فرمودند: «ای حبه، آنچه دیدی نبود مگر سخن گفتن و انس گرفتن با مؤمن». گفتم: ای امیرالمؤمنین! آن‌ها نیز چنین هستند؟ فرمود: «آری، اگر آن چه من می‌بینم برای تو هم کشف می‌شد، می‌دیدید که مؤمنان حلقه‌وار نشستند با هم سخن می‌گویند». عرض کردم: اجسادند یا ارواح؟ فرمودند: «ارواح، و مؤمنی در جایی از زمین نمی‌میرد مگر این که به روحش گفته می‌شود: به وادی السلام ملحق شو، که وادی السلام قطعه‌ای از بهشت عدن است». بحار الانوار: ج ۹۷ ص ۲۳۴.

<sup>۲</sup> - مقطع من المناجاة الشعبانية لأمریر المؤمنین (ع)، بحار الأنوار: ج ۹۱ ص ۹۷.

<sup>۳</sup> - الفتح: ۱- ۲.

<sup>۴</sup> - مقطعی از مناجات شعبانیه امیرالمؤمنین (ع). بحار الانوار: ج ۹۱ ص ۹۷.

برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ایم \* تا خدا گناه تو را آن چه پیش از این بوده و آن چه پس از این باشد برایت بیامرزد (۱).

والذنب هنا هو (الأنبا)، أو شائبة الظلمة والعدم التي لا تفارق العبد. ومحمد ﷺ بسبب هذا الفتح يخفق، فساعة لا يبقى محمد ﷺ بل لا يبقى إلا الله الواحد القهار، وساعة يعود محمد ﷺ العبد الأول والنور الأول والعقل الأول والفائز بالسباق صلوات الله عليه وسلامه، وبما أن علياً (ع) باب محمد ﷺ، ومحمد صاحب الفتح المبين، وفي آيات لا يبقى منه اسم ولا رسم إلا الله الواحد القهار، فيكون الباب أو علي (ع) ممسوساً بذات الله، وبمقام صاحب الفتح المبين، ولذا قال: (لو كشف لي الغطاء ما ازددت يقيناً) (۲).

گناه در این جا همان «من» یا شائبه‌ی ظلمت و عدمی است که از بنده جدا نمی‌شود و محمد(ص) به خاطر این فتح، به نوسان درمی‌آید: برای ساعتی محمد(ص) باقی نمی‌ماند و فقط خدای واحد قهار بر جای می‌ماند؛ و ساعتی دیگر محمد(ص) به عبد اول و نور اول و عقل اول و پیروز در مسابقه که سلام و صلوات خداوند بر او باد، باز می‌گردد. از آن جا که علی (ع) باب محمد (ص) است و محمد(ص) صاحب فتح المبین، و در لحظاتی از او هیچ اسمی و هیچ رسمی بر جای نمی‌ماند مگر خداوند واحد قهار، باب یا علی (ع) سرگشته و ممسوس به ذات خداوند و در مقام صاحب فتح مبین می‌گردد و از همین رو می‌فرماید: «اگر پرده از برابرم برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد» (۳).



### [سؤال/جواب ۱۱: حروف مقطعه در قرآن]

سؤال/ ۱۱: ما المراد من الحروف المقطعة في أوائل السور؟  
پرسش ۱۱: مراد از حروف مقطعه در ابتدای سوره‌ها چیست؟

۱- فتح: ۱ و ۲.

۲- المناقب لابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

۳- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

الجواب: في سورة البقرة ﴿ألم﴾:

(م) : محمد، (ل) : علي، (أ) : فاطمة.

الحروف في أوائل السور (١٤) حرفاً، نصف عدد أحرف اللغة (٢٨) حرفاً، وهذه الحروف هي الحروف النورانية، مقابلها الحروف الظلمانية أي قليلة النور، لا أنها مظلمة.

پاسخ: در سوره ی بقره (الم):

م: محمد، ل: علی و الف: فاطمه است.

این حروف در ابتدای سوره ها ۱۴ حرف هستند؛ نصف تعداد حروف که ۲۸ حرف می باشد. این حروف، حروف نورانی اند، و مقابل آن حروف ظلمانی قرار می گیرند؛ یعنی کم نور نه این که تاریک باشند.

وهذه الحروف كمنازل القمر الأربعة عشر الواقعة في نصف الشهر، أي بعد مرور سبعة أيام على بداية الشهر، وال (م) كمنزل القمر في ليلة اكتماله، وال (ل) الليلة التي تسبقها، وال (أ) الليلة التي تليها، وهذه هي ليالي التشريق.

این حروف مانند منزل های چهارده گانه ی قمر در نیمه ماه هستند؛ یعنی پس از گذشتن هفت روز از ابتدای ماه. «م» مانند جایگاه ماه در شب کامل شدن آن است و «ل» شب پیش از آن و «الف» شب پس از آن می باشد، و این ها ایام تشریق اند.

ومحمد ﷺ هو القمر المكتمل، وعلي وفاطمة القمر شبه المكتمل، ورد في الدعاء: (وكلمتك التامة، وكلماتك التي تفضلت بها على العاملين) <sup>(١)</sup>.

محمد ﷺ ماه کامل است، و علی و فاطمه شبه کامل می باشند. در دعا آمده است: « و کلمه ی کاملت و کلماتی که به آن ها بر عالمیان تفضل فرمودی. » <sup>(٢)</sup>

والميم مقابل الله في البسملته، واللام مقابل الرحمن، والألف مقابل الرحيم، وكما أنّ البسملته في كل سورة هي عبارة عن صورة لبسملته الفاتحة، ومن جهة معينة، كذلك فإنّ هذه الحروف هي صورة للرسول محمد ﷺ وعلي وفاطمة عليهما السلام والأئمة. وفي كل موضع هي صورة لهم ﷺ من جهة معينة، وكلما زاد المعصوم معرفة بالله ازدادت

١- مصباح المتعبد: ص ٤١٩.

٢- مصباح المجتهد: ص ٤١٩.



جهاته و ظهوراته في القرآن، وزاد تكرار الحرف الذي يمثله، فالميم تكرر (۱۷) مرة، واللام تكرر (۱۳) مرة، والألف تكرر (۱۳) مرة.

«ميم» مقابل الله در بسمله است و «لام» مقابل الرحمن و «الف» مقابل الرحيم. همان طور که بسمله در هر سوره، از جهتی خاص تصویری از بسمله فاتحه می باشد، این حروف هم تصویری از پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ و علی و فاطمه علیهما السلام و ائمه می باشند. در هر موضعی، این ها از جهتی خاص و معین تصویری از آن ها ﷺ می باشند. هر چه شناخت و معرفت معصوم به خداوند بیشتر شود، جهت های او و ظهورهای او در قرآن بیشتر می شود، و حرفی که بیان گر او است بیشتر تکرار می گردد. میم ۱۷ بار تکرار شده است، لام ۱۳ بار و الف ۱۳ بار.

كما أنّ هذه الحروف هي صفوة القرآن، فمنها يتكون الاسم الأعظم، وهي سرّ بين الله والإمام (ع) يؤلّف منها الاسم الأعظم<sup>(۱)</sup>.

ولو أذن لي أن أتكلّم فيها أكثر من هذا لتكلمت . . .

این حروف صَفْوَة (برترین و خالص ترین های) قرآن اند و از آن ها اسم اعظم تکوین می یابد و این سرّی است بین خدا و امام (ع) که از آن اسم اعظم تألیف می گردد.<sup>(۲)</sup> اگر در این خصوص بیش از این اجازه داشتیم سخن بگویم، سخن می گفتیم....



### [سؤال/جواب ۱۲: اسمهایی که خداوند سبحان به آدم (ع) آموخت]

سؤال / ۱۲: ما هي الأسماء التي علّمها الله سبحانه وتعالى لآدم (ع)؟!  
پرسش ۱۲: نامهایی که خداوند سبحان و متعال به آدم (ع) آموخت چه بود؟

۱- عن أبي عبد الله (ع) في تفسير قوله تعالى: "جمعسق" قال: (هو حروف من اسم الله الأعظم المقطوع، يؤلفه الرسول أو الإمام صلى الله عليهما، فيكون الاسم الأعظم الذي إذا دعي الله به أجاب) بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۳۷۶.

۲- از ابو عبد الله (ع) در تفسیر این سخن خداوند متعال (جمعسق) روایت شده است که فرمود: «حروفی از اسم الله اعظم مقطوع (بریده شده) می باشند که آن را پیامبر یا امام که صلوات خداوند بر ایشان باد، تألیف می کنند و اسم اعظمی را تشکیل می دهند که اگر با آن خداوند خوانده شود، اجابت می شود». بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۳۷۶.

الجواب: علّمه أسماء الله، أي عرّفه شيئاً من حقيقتها لا طاقة للملائكة على معرفته وعرّفه حقيقة أسماء الله في الخلق، فمحمد وآل محمد ﷺ والأنبياء والمرسلون ﷺ هم أسماء الله في الخلق، أي تجلي وظهور لأسماء الله سبحانه وتعالى<sup>(١)</sup>.

پاسخ: اسماء الله را به او آموخت؛ یعنی چیزی از حقیقتش را که فرشتگان طاقت شناختش را نداشتند به او آموخت، و حقیقت اسماء الله در خلق را به او آموخت. محمد و آل محمد ﷺ و انبیا و فرستادگان ﷺ اسامی خدا در خلق اند؛ یعنی تجلی و ظهور نامهای خدای سبحان و متعال<sup>(٢)</sup>.

كما أنّ جميع الموجودات هي تجلي وظهور لأسماء الله حتى البساط الذي نجلس عليه<sup>(٣)</sup>، وبما أنّ فطرة آدم، أو الإنسان بشكل عام تؤهله لمعرفة أسماء الله بمقام أعظم بكثير من مقام الملائكة، وبأفق أبعد، كان لآدم (ع) أفضلية على الملائكة، بل ولكل إنسان يسير إلى الله ويصل إلى معرفة أسماء الله سبحانه.

همان طور که تمامی موجودات تجلی و ظهور اسماء الله هستند، حتی فرشی که روی آن می‌نشینیم<sup>(٤)</sup> و از آن جا که فطرت آدم و یا انسان به طور عام، او را به مراتبی بسیار بالاتر از فرشتگان برای شناخت اسماء الله شایسته می‌سازد، آدم (ع) برتر از فرشتگان بود، و همچنین هر انسانی که به سوی خدا حرکت کند و به معرفت اسماء الله سبحان برسد نیز همین گونه می‌باشد.

٢- عن أبي عبد الله (ع) في قول الله (ع): (ولله الأسماء الحسنى فادعوه بها)، قال: (نحن والله الأسماء الحسنى التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفة) الكافي: ج ١ ص ١٤٣.

٢- از ابو عبد الله درباره‌ی این سخن خداوند متعال (از آن خداوند است نیکوترین نامها. به آن نام‌هایش بخوانید) روایت شده است که فرمود: «به خدا سوگند ما همان نام‌های نیکوتر خداوند هستیم که خداوند هیچ عملی را از بندگان نمی‌پذیرد مگر به واسطه‌ی شناخت و معرفت ما». کافی: ج ١ ص ١٤٣.

٣- إشارة إلى حديث الصادق (ع) الذي يقول فيه: (... الأرضين والجبال والشعاب والأودية، ثم نظر إلى بساط تحته فقال: وهذا البساط مما علمه) بحار الأنوار: ج ١١ ص ١٤٦.

٤- اشاره‌ای به این حدیث امام صادق (ع) دارد که می‌فرماید: «... زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و بستر رودها» سپس به فرش زیرش نظر کرد و فرمود: «و این فرش هم از جمله مواردی بوده که به او تعلیم داد». بحار الانوار: ج ١١ ص ١٤٦.

فكان انقياد الملائكة وطاعتهم لأدم، واعتباره قبلة لهم يعرفون منها ما يمكنهم من أسماء الله أمراً حتمياً، بسبب أفضليته التي لا تتغير، إلا إذا أذى الإنسان بنفسه.

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

( به یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بر آن فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است ولی بیشتر مردم نمی دانند )<sup>(۲)</sup>.



### سؤال/ جواب ۱۳: معنی حدیث قدسی «روزه برای من است و من خودم پاداش آن هستم»

سؤال / ۱۳: ما معنی الحدیث القدسی: (الصوم لی وأنا اجزی به) <sup>(۳)</sup> ؟  
پرسش ۱۳: معنای حدیث قدسی «الصوم لی و أنا أُجْزى به»<sup>(۴)</sup> (روزه برای من است و من پاداش روزه می دهیم) چیست؟

الجواب: قراءة (أجزي به) خاطئة، فهو سبحانه وتعالى يجازي العباد على كل العبادات، ولا خصوصية للصوم بحسب هذه القراءة الخاطئة.

پاسخ: قرائت «أجزي به» (خودم به آن پاداش می دهیم) اشتباه است؛ زیرا خدای سبحان پاداش تمام عبادات را به بندگان می دهد و براساس این قرائت نادرست، خصوصیت ویژه ای برای روزه وجود ندارد.

والقراءة الصحيحة هي: (أجزي به)، أي بضم الهمزة وبالألف المقصورة، والمراد بالصوم هو صوم مريم عليها السلام وزيادة، ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيّاً﴾<sup>(۵)</sup>.

۱- الروم : ۳۰.

۲- روم: ۳۰.

۳- الكافي : ج ۴ ص ۶۳ ح ۶.

۴- کافي: ج ۴ ص ۶۳ ح ۶.

۵- مريم : ۲۶.

قراءة درست «أجزي به» است یعنی با همزه‌ی مرفوع و الف کوتاه. مراد از این روزه، روزه‌ی مریم و بالاتر از آن می‌باشد: ( برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز با هیچ بشری سخن نمی‌گویم )<sup>(۱)</sup>.

أي أن يكون الإنسان مستوحشاً من الخلق، مستأنساً بالله سبحانه، بل هذه هي البداية والنهاية التي تكون حصيلتها هي: أن الله هو الجزاء على الصوم، هي الصوم عن (الأنا)، وذلك عندما يسير العبد على الصراط المستقيم، وهو يعلم ويعتقد ويرى أن وجوده المفترض وبقاءه المظنون بسبب شائبة العدم والظلمة المختلطة بالنور. وهذا هو الذنب الذي لا يفارق العبد، وهو ماضي العبد وحاضره ومستقبله، فلو أعرض العبد عن الأنا، وطلب إماطة صفحة الظلمة والعدم بإخلاص واستجاب سبحانه وتعالى لدعائه، لما بقي إلا الله الواحد القهار، وأشرق الأرض بنور ربها، وحيء بالكتاب، وقيل الحمد لله رب العالمين.

یعنی این که انسان از خلق بی‌مناک باشد و با خدای سبحان مأنوس. این همان آغاز و پایانی است که ثمره‌اش چنین می‌باشد: خداوند خودش پاداش روزه‌ای است که آن روزه عبارت باشد از روزه‌ی از «من»؛ و این هنگامی است که بنده بر صراط مستقیم سیر کند و می‌داند و معتقد است و می‌بیند که وجود اجباری و بقای ظنی او به جهت شائبه‌ای از عدم و ظلمت است که با نور مخلوط می‌باشد. این همان گناهی است که از بنده جدا نمی‌شود، و آن، گذشته‌ی بنده و حال و آینده‌ی او می‌باشد. اگر بنده از «من» روی برگرداند، و مخلصانه خواهان دور ساختن صفحه‌ی ظلمت و عدم باشد و خدای متعال دعایش را اجابت فرماید، جز خدای واحد قهار برجای نمی‌ماند و زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود و نامه‌های اعمال آورده شوند و گفته شود حمد و ستایش تنها از آن خداوند، پروردگار جهانیان است.



**[سؤال/جواب ۱۴: معنی سخن امام حسین (ع): «هرکس به من ملحق شود شهید**

**می‌شود»]**

سؤال / ۱۴: ما معنى قول الحسين (ع): (من لحقني استشهد ومن لم يلحقني لم يدرك الفتح) (۱) ؟

پرسش ۱۴: معنای این سخن امام حسین (ع) چیست؟ «هرکس به من ملحق شود شهید می‌شود و هرکس به من ملحق نگردد، به فتح و پیروزی نخواهد رسید» (۲).

الجواب: لدينا أولاً ثلاث كلمات، نتحرى معناها هي: اللحق، والشهادة، والفتح، فإذا عرفناها عرفنا ما أراد الحسين (ع) من قوله الكريم.

پاسخ: در ابتدا ما سه کلمه داریم که معنای آن‌ها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. این کلمات عبارتند از: «لحق» (پیوستن)، «شهادت» و «فتح». اگر این سه را بدانیم، می‌توانیم سخن گهربار امام حسین (ع) را درک کنیم.

اللحق: وهو الالتصاق بالشيء، أو الوصول إليه ومسايرته، إذا كان الملحق أو المتبوع إنساناً. وفي هذه الحالة يكون هذا الإنسان المتبوع إمام هدى أو ضلالة، والذي يسبق أو يتأخر عن الإمام لا يعتبر لاحقاً بالإمام (ع)، والذي يساير الإمام لاحق ولكن بحسب دقة مسأيرته، فالذي

يتحرى أن يوافق الإمام في كل التفاصيل (۳)، ليس كمن يساير الإمام إجمالاً.

«لحق» (پیوستن): یعنی متصل شدن به چیزی یا رسیدن به آن و همدوش آن حرکت کردن. اگر ملحق (آن‌چه به آن ملحق می‌شود) یا متبوع (آن‌چه مورد پیروی قرار می‌گیرد) انسان باشد، در این حالت این انسان پیروی شده، امام هدایت یا گمراهی می‌باشد، و کسی که از امام پیشی بگیرد یا از او عقب بماند، لاحق (رسیده) به امام (ع) محسوب نمی‌شود و کسی که با امام همراه و همگام است، لاحق محسوب می‌شود ولی هرکس به میزان دقت

۱- مختصر بصائر الدرجات: ص ۶.

۲- مختصر بصائر الدرجات: ص ۶.

۱- وقد ورد في الدعاء: (.. اللهم صل على محمد وآل محمد الفلك الجارية في اللجج الغامرة يأمن من ركبها ويغرق من تركها، المتقدم لهم مارق والمتأخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق ..) مصباح المتعبد للشیخ الطوسی: ص ۴۵. إذن، فلا يتحقق اللحق بهم إلا بملازمتهم وعدم الخروج عن نهجهم وسيرتهم، فالتقدم عليهم يستلزم المروق، والتأخر عنهم يستلزم الزهوق والهلاك.

همراهی اش؛ کسی که در همه‌ی تفاسیل و ریزه‌کاری‌ها با امام همراه است<sup>(۱)</sup> همانند کسی نیست که به طور کلی و اجمالی با امام همراهی می‌کند.

الشهادة: المتعارف عنها بين الناس هي القتل في سبيل الله، والأصل في معناها هو الإخبار عن الحقيقة بالقول أو الفعل، ومنه الإخبار عن أنه لا إله إلا الله، وهذا الإخبار هو ما يفعله الشهيد الذي يقتل في ساحة المعركة في سبيل إعلاء كلمة الله، فهو ممن شهدوا أنه لا إله إلا الله، ولكن تَمَيَّزَ أنه شهد بدمه: أن لا إله إلا الله، وهي أعظم شهادة بأكرم طريق، ولذا انصرف هذا اللفظ - أي الشهيد - لهذا المصداق - أي الذي يقتل في ساحة المعركة لإعلاء كلمة الله - بشكل كلي تقريباً.

شهادت: متعارف بین مردم، کشته شدن در راه خدا است و اصل معنای آن، خبر دادن از حقیقت با گفتار یا کردار می‌باشد، و از جمله‌ی آن خبر دادن است به این که خدایی جز الله نیست و این خبر دادن همان چیزی است که شهیدی که در میدان نبرد در راه اعتلای کلمه‌ی خدا کشته می‌شود، عملی می‌سازد. چنین کسی جزو کسانی است که شهادت می‌دهند خدایی جز الله نیست، ولی از این نظر متفاوت و متمایز است که با خون خودش شهادت داده است که: لا اله الا الله، و این برترین شهادت با گران‌مایه‌ترین شیوه است. از همین رو این واژه یعنی شهید تقریباً به طور کلی بر این مصداق— یعنی کسی که در میدان نبرد برای اعتلای کلمه‌ی الله کشته می‌شود- اطلاق می‌گردد.

مع أنّ كل من له موقف يوم القيامة يشهد فيه على أمة أو جماعة فهو من الشهداء، كالأنبياء والمرسلين، والزهراء، وزينب، ومريم، و نرجس، ووهب النصراني، و خالد بن سعيد بن العاص الأموي، وكل بحسبه.

علاوه بر این که هر کسی که در روز قیامت موقفی دارد که بر امت یا گروهی گواهی می‌دهد، جزو شهدا می‌باشد، مانند ائمه، پیامبران، فرستادگان، حضرت زهرا، زینب،

<sup>۱</sup> - در دعا آمده است: «أَلَهُمْ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، أَلْفُكُ الْجَارِيَةِ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ، يَأْمَنُ مَنْ رَكِبَهَا وَ يَغْرُقُ مَنْ تَرَكَهَا، أَلْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ، وَ أَلْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ، وَ أَلَلَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ...» (بارخدا یا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ کشتی روان در اقیانوس‌های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود. کسی که از آن‌ها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آن‌ها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آن‌ها، ملحق به آن‌ها است....). مصباح المجتهد شیخ طوسی: ص ۴۵. بنابراین ملحق شدن به ایشان محقق نمی‌شود مگر با التزام به ایشان و خارج نشدن از منهج و روش آن‌ها. کسی که از آن‌ها پیشی جوید از دین خارج می‌شود و کسی که از آن‌ها عقب افتد حتماً هلاک و نابود خواهد شد.

، مریم عَلَيْهَا، نرجس عَلَيْهَا و وهب نصرانی و خالد بن سعید بن العاص اموی؛ هریک به فراخور وضعیت خود.

في المحاسن عن أبان بن تغلب، قال: كان أبو عبد الله (ع) إذا ذكر هؤلاء الذين يقتلون في الثغور يقول: (ويلهم ما يصنعون بهذا فيعجلون قتلتي الدنيا و قتلتي الآخرة، والله ما الشهداء إلا شيعتنا وإن ماتوا على فراشهم) <sup>(۱)</sup>.

در محاسن از ابان بن تغلب روایت شده است: وقتی یادی از کسانی که در مرزها کشته می‌شدند به میان آمد، ابو عبدالله (ع) حاضر بود و فرمود: «وای بر آن‌ها! با این عمل در پی چه هستید؟ در کشته شدن در دنیا و کشته شدن در آخرت شتاب می‌کنند. به خدا سوگند کسی شهید محسوب نمی‌شود مگر شیعیان ما؛ حتی اگر در بسترهای خویش بمیرند» <sup>(۲)</sup>.

وفي العياشي: عن منهال القصاب، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): ادع الله أن يرزقني الشهادة، فقال: (المؤمن شهيد، ثم تلا قوله تعالى: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ﴾ <sup>(۳)</sup> <sup>(۴)</sup>.  
و در عیاشی: از منهال قصاب نقل شده است: به ابو عبدالله (ع) عرض کردم: از خداوند برایم شهادت را طلب فرما. فرمود: «مؤمن شهید است». سپس این آیه را قرائت فرمود: ( آن‌ها همان راستگویان و شهیدان هستند ) <sup>(۵)</sup> <sup>(۶)</sup>.

وعن الباقر (ع)، قال: (العارف منكم هذا الأمر المنتظر الخیر کمن جاهد والله مع قائم آل محمد (ع) بسيفه، ثم قال: بل والله کمن جاهد مع رسول الله بسيفه، ثم قال: بل والله کمن استشهد مع رسول الله ﷺ وفي فسطاطه، وفيكم قوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

۱- المحاسن للبرقي: ج ۱ ص ۱۶۴.

۲- محاسن برقی: ج ۱ ص ۱۶۴.

۳- الحديد: ۱۹.

۴- بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۳۸، رواه عن الطبرسي نقلاً عن العياشي.

۵- حديد: ۱۹.

۶- بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۳۸ و شيخ طوسي نیز آن را از عیاشی روایت نموده است.

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١﴾، ثم قال: صرتم والله صادقين شهداء عند ربكم) (٢).

و از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «هریک از شما که عارف به این امر، منتظر خیر باشد مانند کسی است که در رکاب قائم آل محمد (ع) با شمشیرش مشغول جهاد گردد» سپس فرمود: «آری، به خداوند سوگند حتی مانند آن کسی است که در رکاب رسول خدا با شمشیر به جهاد پردازد». سپس فرمود: «به خدا سوگند حتی مانند کسی است که به همراه رسول خدا و در خیمه‌ی او شهید شود و این آیه از قرآن کریم در شما وجود دارد (کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان آورده‌اند، آن‌ها راستگویان و شهیدان نزد پروردگارشان هستند. آن‌ها صاحب پاداش‌شان و نورشان هستند و کسانی که کافرنند و آیات ما را تکذیب می‌کنند، آن‌ها اصحاب جهنم هستند)» (٣). سپس فرمود: «به خدا سوگند شما از راستگویان و گواهان در نزد پروردگارتان می‌باشید» (٤).

الفتح: هو إزالة المانع عند الولوج في الشيء، أو النظر إليه أو فيه، سواء بالبصر ورؤيته بالعين أو بالبصيرة وانكشافه للقلب.

فتح: یعنی برداشتن مانع به هنگام داخل شدن در چیزی، یا نظر کردن به آن یا در آن، چه با چشم و دیدن با آن باشد و چه با بصیرت و کشف شدن آن در دل.

وفي القمي عن الصادق (ع) في قوله تعالى: ﴿نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾ (٥)، قال: (يعني في الدنيا بفتح القائم (ع) ...) (٦).

١- الحديد : ١٩.

٢- بحار الأنوار : ج ٢٤ ص ٣٩.

٣- حديد: ١٩.

٤- بحار الانوار: ج ٢٤ ص ٣٩.

٥- الصف : ١٣.

٦- تفسير القمي : ج ٢ ص ٣٦٦.



در تفسیر قمی از امام صادق (ع) درباره‌ی این سخن خداوند متعال (نصرتی است از جانب خداوند و فتحی نزدیک) <sup>(۱)</sup> روایت شده است که فرمود: «یعنی دنیا با پیروزی و فتح قائم (ع)....» <sup>(۲)</sup>.

ولا شك أن فتح القائم (ع) يكون بفتح البلاد كلها، وإقامة الدين الخالص فيها، وإعلاء كلمته: (لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله). وكذلك بفتح عوالم الملكوت وانكشافها لكثير من المؤمنين مع القائم (ع).

شکی نیست که پیروزی قائم (ع) با فتح تمام سرزمین‌ها و برپایی دین خالص در آنها و اعلا‌ی کلمه‌ی «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» صورت می‌گیرد؛ و به همین صورت با فتح عوالم ملکوت و کشف و آشکار شدن آن برای بسیاری از افراد مؤمنی که همراه قائم (ع) می‌باشند.

إذن، فالحسين (ع) أراد بـ (من لحقه): أي سار على نهج الحسين، وبمبدأ الحسين. كما أن لكل زمان حسين، فمن لحق حسين زمانه لحق الحسين (ع)، ومن تخلف عن إمام زمانه تخلف عن الحسين (ع). وكذلك فإن اللحق بالحسين (ع) على درجات أعلاها هو لزوم مبدأ الحسين ونهج الحسين والالتصاق بحسين الزمان الذي يعيش فيه المؤمن، وفي الصلاة الشعبانية: (المتقدم لهم مارق، والمتأخر عنهم زاهق، واللازم لهم لاحق) <sup>(۳)</sup>.

بنابراین منظور امام حسین (ع) از «من لحقه» (کسی که به او ملحق شد) یعنی کسی که راه و روش حسین و مرام حسین (ع) را در پیش گیرد. هر زمانی را حسینی است؛ و هر کس به حسین زمان خود ملحق شود، به امام حسین (ع) پیوسته است و کسی که نسبت به امام زمانش کوتاهی ورزد، به حسین (ع) کوتاهی ورزیده است. همچنین پیوستن به حسین (ع) در بالاترین درجاتش، التزام به مبانی حسین و شیوه و روش حسین و پیوستن به حسین زمانی است که مؤمن در آن زندگی می‌کند. در صلوات شعبانیه آمده است: «کسی که از آنها پیش

<sup>۱</sup> - صف: ۱۳.

<sup>۲</sup> - تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۶۶.

<sup>۳</sup> - مصباح المتعجد: ص ۴۵.

افتد، از دین خارج است و کسی که از آنها عقب بماند، نابود است و همراه با آنها، ملحق به آنها است»<sup>(۱)</sup>.

وأراد بالشهادة: القتل في سبيل الله، سواء كان قتل البدن، أو قتل الشخصية وهو أعظم من قتل البدن، فدائماً الذين يقفون مع الحق يتعرضون لتسقيط شخصياتهم في المجتمع بقول الزور والافتراء والكذب والبهتان من قبل أعداء الأنبياء والمرسلين ﷺ، كالعلماء غير العاملين وأتباعهم الذين ينعقون بما لا يفقهون، بل وكل متضرر من الدعوة إلى الحق والعدل والصدق وإقامة حدود الله وكلماته.

منظور آن حضرت از شهادت: کشته شدن در راه خداوند است، چه کشته شدن بدن باشد و چه با کشته شدن شخصیت و هویت، که بزرگ‌تر از قتل بدنی است. کسانی که کنار حق می‌ایستند، همواره در معرض نابود شدن شخصیت‌شان در جامعه با سخنان تزویرآمیز و افتراها و دروغ‌ها و بهتان‌هایی هستند که از سوی دشمنان انبیا و مرسلین (ع) به آنها وارد می‌شود؛ کسانی مانند علمای بی‌عمل و پیروانشان که نسنجیده و نفهمیده گرد و خاک به راه می‌اندازند، و حتی تمام کسانی که از دعوت به سوی حق و عدل و صداقت و برپاداشتن حدود خداوند و کلماتش آسیب و ضرر می‌بینند.

والذي يُقتل في سبيل الله يكون شاهداً على الأمة التي قامت بقتله، أو رضيت بقتله وتصفيته شخصه أو بدنه المقدس.

کسی که در راه خدا کشته می‌شود، شاهد و گواهی است بر امتی که به قتل او مبادرت ورزیده یا به کشته شدن او و از بین رفتن شخصیت یا بدن مقدسش رضایت داده‌اند.

وأراد بالفتح: أي الفتح في العوالم العلوية، وبالتالي معرفة الحقائق، وفي النهاية الفتح المبين، ومعرفة الله سبحانه وتعالى، كل بحسبه.

منظور آن حضرت از فتح یعنی فتح در عوالم علوی، و به دنبال آن شناخت حقایق و در نهایت فتح مبین و شناخت خداوند سبحان و متعال است، هرکس به فراخور حال و وضعیت خود.

<sup>۱</sup> - مصباح المجتهد: ص ۴۵.

فمن لم يلحق بالحسين وينهج نهج الحسين، ويتبع حسين زمانه لا يستشهد، أي: لا يُقتل في سبيل الله، ولا يكون شاهداً بالحق، ثم إنّه لا يدرك الفتح، أي: لا يعرف الفتح، ولا يفقه الفتح ولا يُحصّل شيئاً من الفتح. ومن أين له معرفة النور، وهو جرد لا يعرف إلا الظلمة والجحور التي يعيش فيها.

کسی که به حسین ملحق نشود و راه و شیوهی حسین را نیوید، و حسین زمانش را دنبال نکند شهید نمی‌شود، یعنی در راه خدا کشته نمی‌گردد و شهادتی بر حق نمی‌باشد، سپس او به فتح نمی‌رسد یعنی فتح را نمی‌شناسد و فتح را در نمی‌یابد و چیزی از فتح به کف نمی‌آورد. چنین شخصی از کجا نور را بشناسد در حالی که او موش کوری است که جز ظلمت و سنگ‌هایی که در آن زندگی می‌کند را نمی‌شناسد!

ومن لحق الحسين (ع) استشهد قطعاً، وأدرك شيئاً من الفتح بحسب مقامه ولزومه للحسين (ع)، أي: أدرك الفتح مع القائم (ع).

کسی که به حسین (ع) ملحق شود، قطعاً شهید می‌گردد و متناسب با مقامش و مقدار التزامش به حسین (ع) چیزی از فتح را درک می‌کند؛ یعنی پیروزی و فتح با قائم (ع) را درک می‌کند.

وأخيراً: الحسين حق، وكلمة، وسيف، ومبدأ باقٍ □ ما بقيت السماوات والأرض، وكل من خالف الحق الذي دعا له الحسين (ع)، وأعرض عن كلمة الحسين (ع): (هل من ناصر ينصرنا)، ولم يحمل السيف مع الحسين (ع)، ولم يبن □ أفكاره على مبدأ الحسين (ع)، فقد خذل الحسين وإن أظهر البكاء على الحسين، فقد قاتل الحسين قوماً يدعون أنهم يحبون رسول الله محمداً ﷺ ويسيرون على نهجه ﷺ، وسيقاتل القائم (ع) قوماً يدعون أنهم يحبون الحسين ويبكون على مصابه، فلعنّ الله على القوم الظالمين، وهؤلاء لم يدركوا شيئاً من الفتح؛ لأنهم لم يلحقوا الحسين (ع) في يوم من الأيام.

و در پایان: حسین، حق است، کلمه است، شمشیر است و اصل و مبنایی است که تا آسمان‌ها و زمین باقی هستند باقی و پابرجا است و هر کس با حقی که حسین (ع) به آن دعوت نموده است مخالفت ورزد و از گفتار «هل من ناصر ينصرنا؟» (آیا کسی هست که ما را یاری کند؟) حسین (ع) روی برگرداند، و شمشیری بر ندارد و حسین (ع) را همراهی نکند و افکارش

را بر اصل و اساس حسين (ع) پايه ريزي نكند، حسين را تنها و بي ياور گذاشته است حتى اگر بر حسين به طور علني گريه كند! قومي با حسين به نبرد برخاستند كه ادعا مي كردند پيامبر خدا حضرت محمد (ص) را دوست مي دارند و بر سيره و روش آن حضرت (ص) گام برمي دارند. با قائم (ع) نيز گروهی به نبرد خواهند خواست كه ادعا مي كنند حسين را دوست مي دارند و بر مصيبت هاي او مي گریند. پس لعنت خدا بر گروه ستمكاران! اين ها چيزی از پيروي را درك نخواهند كرد؛ زيرا در هيچ روزی از روزها به حسين (ع) ملحق نشده اند.



### سؤال/ جواب ۱۵: رشد میوهها با خاکی که بقایای اجساد در زمین می باشد!

سؤال / ۱۵: إن الثمار التي نأكلها نمت على تربة فيها بقايا أجساد آدميين، فهل نحن نأكل أجساد آدميين<sup>(۱)</sup>؟!

پرسش ۱۵: میوههایی که می خوریم بر خاکی که در آن بقایای اجساد انسانها است پرورش یافته؛ بنابراین آیا ما اجساد انسانها را می خوریم؟<sup>(۲)</sup>

الجواب: الجسم المادي هو: عبارة عن ظهور أو تجلي الصورة المثالية في المادة أو العدم القابل للوجود، وبالتالي فالطعم والرائحة واللون وجميع تفاصيل الجسم المادي تأتي من الصورة المثالية له، فنفس المادة - وهي عدم قابل للوجود كما قدمت - إذا تجلت فيها صورة البرتقالة أصبحت ذات رائحة طيبة وطعم طيب، ومحللة الأكل. وأما إذا تجلت فيها صورة جيفة أمست ذات رائحة كريهة ومحرمة الأكل.

پاسخ: جسم مادی عبارت است از ظهور یا تجلی صورت مثالی در ماده یا عدمی که قابلیت وجود دارد، و در نتیجه طعم، بو، رنگ و تمام ویژگیهای جسم مادی، از صورت مثالی آن نشأت می گیرد. خود ماده - که همان طور که پیش تر بیان شد عدمی است دارای قابلیت وجود - اگر در آن، صورت پرتقال متجلی شود، دارای رایحه ای خوش و طعمی لذیذ و برای خوردن

۱- وقد عرفت هذه الشبهة في كلمات الفلاسفة بـ (شبهة الأكل والمأكول).

۲- این شبهه به شبهه ی «آكل و مأكول» (خورنده و خورده شونده) معروف است.

حلال می‌شود؛ و اگر در آن، صورت لاشه‌ی گندیده‌ای تجلی یابد، دارای بویی ناپسند و خوردن آن حرام می‌گردد.

ولذا فإن جسم الإنسان بعد الموت - إذا شاء له الله أن يتحلل ويتفسخ - تكون نتيجته حفنة تراب، والصورة المثالية والجسمانية لحفنة التراب مختلفة عن صورة جسم الإنسان، فلا يوجد أي اشتراك حقيقي بين جسم الإنسان الذي تفسخ، وحفنة التراب التي نتجت من هذا التفسخ، بل هو اشتراك متوهم معتمد على اشتراك المادة.

بنابراین جسم انسان پس از مرگ - اگر خداوند تجزیه و تباه شدن را برایش اراده کند - به یک مشت خاک تبدیل خواهد شد، و صورت مثالی و جسمانی مشتی خاک، با صورت جسم انسان متفاوت می‌باشد، و در نتیجه بین جسم انسانی تباه و فرسوده شده و مشتی خاک که از این فرسایش به وجود می‌آید، هیچ‌گونه وجه اشتراک واقعی وجود ندارد و تنها وجه اشتراکی که باقی می‌ماند اشتراکی توهمی و ظنی است که بر اساس مشترکات ماده بنا شده است.

والمادة: عدم قابل للوجود، وإنما التشخيص والتخصيص للصورة المثالية، والصورة المثالية تختلف بعضها عن بعض، ولا تنتج بعضها من بعض. فالشجرة التي نمت على جسم متفسخ مثلاً ونتج منها ثمر، لم تمتص الجسم المتفسخ، بل مواد في التربة لها شخصيتها وخصوصيتها، وهي تختلف عن الجسم المتفسخ وإن كانت تشترك معه في المادة أو العدم القابل للوجود التي لا تخصص ولا تشخص، فلو أكل إنسان هذه الثمرة مثلاً لم يكن أكل شيئاً نتج عن ذلك الجسم المتفسخ، فلا أكل ولا مأكول.

ماده: عدمی است با قابلیت وجود، و تشخیص و تخصیص برای صورت مثالی. برخی صورت‌های مثالی متفاوت از برخی دیگر است و بعضی از بعضی دیگر به وجود نمی‌آید. درختی که به عنوان مثال، بر جسم تجزیه شده روییده و از آن میوه‌ای حاصل گشته، جسم تجزیه شده را جذب نکرده است بلکه مواد داخل خاک، دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی می‌باشد که با جسم تجزیه شده متفاوت می‌باشد حتی اگر در ماده یا همان عدم با قابلیت داشتن وجودی که ویژگی و خصوصیتی محسوب نمی‌شود، مشترک باشد. حال اگر به عنوان مثال انسانی چنین میوه‌ای را بخورد، در واقع چیز حاصل شده از جسم تجزیه شده را نمی‌خورد؛ و نه آکلی وجود دارد و نه مأکولی.



### [سؤال/جواب ١٦: إبليس از ملائكة است يا از جنّيان؟]

سؤال / ١٦: هل إبليس من الملائكة أم من الجنّ؟

پرسش ١٦: إبليس از فرشتگان است يا از جنّيان؟

الجواب: إبليس (لعنه الله) من الجنّ<sup>(١)</sup>، ولكن نتيجة عبادته ارتقى حتى أصبح من الملائكة فالجن يرتقون بالعبادة وطاعة الله حتى يصبحون ملائكة. ولكن في النهاية تمرد إبليس (لعنه الله) على أمر الله نتيجة (الأنا) فهو في قعر الجحيم، ولذلك فالقرآن مرة يعبر عن إبليس أنه من الملائكة<sup>(٢)</sup>، ومرة أنه من الجنّ<sup>(٣)</sup>. وأمير المؤمنين (ع) يعبر عنه بأنه ملك في خطبته القاصعة<sup>(٤)</sup>.

پاسخ: إبليس (لع) از جنّيان است<sup>(٥)</sup> ولی به خاطر عبادتش ارتقا یافت تا این که در زمره فرشتگان درآمد. جنّيان با عبادت و اطاعت خدا ارتقا پیدا می کنند تا این که جزو فرشتگان می شوند. ولی در نهایت، إبليس (لع) به خاطر انانیت (منیت) از امر خدا سرپیچی کرد و به قعر

١- عن جميل بن دراج، عن أبي عبد الله (ع) قال: سألته عن إبليس أكان من الملائكة؟ وهل كان يلي من أمر السماء شيئاً؟ قال: (لم يكن من الملائكة، ولم يكن يلي من السماء شيئاً، كان من الجنّ وكان مع الملائكة، وكانت الملائكة تراه أنه منها، وكان الله يعلم أنه ليس منها، فلما أمر بالسجود كان منه الذي كان) بحار الأنوار: ج ١١ ص ١١٩.

٢- قال تعالى: (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ...) البقرة: ٣٤.

٣- قال تعالى: (... إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ...) الكهف: ٥٠.

٤- قال (ع): (... فاعتبروا بما كان من فعل الله بإبليس إذ أحبط عمله الطويل وجهده الجهد، وكان قد عبد الله ستة آلاف سنة لا يدرى أمن سني الدنيا أم من سني الآخرة عن كبر ساعة واحدة، فمن بعد إبليس يسلم على الله بمثل معصيته؟ كلا، ما كان الله سبحانه ليدخل الجنة بشراً بأمراً أُخرج به ملكاً...) نهج البلاغة: الخطبة (١٩٢) المعروفة بالقاصعة.

٥- از جميل بن دراج از ابو عبدالله (ع) روايت شده است: از ایشان (ع) درباره ی إبليس پرسیدم که آیا از ملائكة بود؟ و آیا چیزی از امر آسمانها می دانست؟ فرمود: «از ملائكة نبود و چیزی از آسمانها نمی دانست. او از جنّيان و همراه با ملائكة بود و ملائكة او را گویی از خود می دیدند درحالی که خداوند آگاه است که از آنها نبود. پس هنگامی که به سجده کردن امر شد، از او سر زد آن چه سر زد». بحار الانوار: ج ١١ ص ١١٩.

جهنم سقوط نمود. از همین رو قرآن یک بار ابلیس را از فرشتگان می خواند<sup>(۱)</sup> و بار دیگر از جن.<sup>(۲)</sup> امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌ی قاصعه از او به مَلک تعبیر نموده است.<sup>(۳)</sup>

والاثنان<sup>(۴)</sup> صحیح فی مرحلتہ ما قبل الأمر بالسجود لآدم، باعتبار النظر إلی ما وصل إلیه إبلیس، وباعتبار أصل إبلیس (لعنه الله).

در مرحله‌ی پیش از صادر شدن فرمان به سجده بر آدم، با توجّه به آن چه ابلیس به آن رسید و با توجّه به اصل ابلیس (لع)، هر دوی این‌ها صحیح است.<sup>(۵)</sup>



### [سؤال/جواب ۱۷: علت برگزیده شدن انبیا، فرستادگان و ائمه (ع) و عصمت آن‌ها]

سؤال / ۱۷: ما علّة اختیار الأنبياء والمرسلين والأئمة عليهم السلام دون غيرهم واختصاصهم بالعصمة؟

پرسش ۱۷: علت برگزیده شدن انبیا، فرستادگان و ائمه (ع) از میان دیگران و اختصاص یافتن عصمت به آن‌ها چیست؟

الجواب: لما نشر الله سبحانه وتعالى بني آدم بين يديه سبحانه وخاطبهم: ﴿... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ...﴾<sup>(۱)</sup>، انقسموا إلى جماعات بحسب إجابتهم:  
پاسخ:

<sup>۱</sup> - خداوند متعال می فرماید: (و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس....) (بقره: ۳۴).

<sup>۲</sup> - خداوند متعال می فرماید: (.... جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربرتافت....) (کهف: ۵۰).

<sup>۳</sup> - امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «.... پس عبرت گیرید از آن چه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله اش را که روشن نیست بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سال‌های جهان دیگر در برابر ساعتی تکبّر ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی همسنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که مَلکی (فرشته‌ای) را با آن گناه بیرون راند، به بهشت اندرون نبرد....». نهج البلاغه: خطبه‌ی ۱۹۲ معروف به قاصعه.

<sup>۴</sup> - أي: التعبير عن إبلیس (لعنه الله) في القرآن بأنه من الجن وأنه من الملائكة.

<sup>۵</sup> - یعنی این که تعبیر قرآن به این که ابلیس لعنت الله از جن بود و از ملائکه نیز بود.

۶- الأعراف: ۱۷۲.

هنگامی که خدای سبحان بنی آدم را در پیشگاه خود گستراند و آن‌ها را مخاطب قرار داد:  
 (... آیا من پروردگارتان نیستم؟...) <sup>(۱)</sup> براساس پاسخ‌های‌شان به چند دسته تقسیم شدند:

الجماعة الأولى: هم الذين رأوا النور من وراء الحجب، فأجابوا بـ (بلى) قبل أن يصل  
 السؤال إلى أسماعهم. وتنقسم هذه المجموعة إلى جماعات عديدة بحسب عدد الحجب  
 التي رأوا من ورائها النور.

دسته‌ی اول: کسانی هستند که نور را از پشت پرده‌ها دیدند و پیش از آن که سوال به  
 گوش‌هایشان برسد، با «آری» پاسخ دادند. این گروه براساس تعداد پرده‌هایی که از پشت آن  
 نور را دیدند، به دسته‌های فراوانی تقسیم می‌شوند.

وهؤلاء هم الذين خرقوا حجب النور ووصلوا إلى معدن العظمة <sup>(۲)</sup>، قال أمير المؤمنين (ع):  
 (إلهي هب لي كمال الانقطاع إليك وأنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها إليك حتى تخرق أبصار  
 القلوب حجب النور فتصل إلى معدن العظمة وتصير أرواحنا معلقة بعز قدسك) <sup>(۳)</sup>.

این‌ها کسانی هستند که پرده‌های نور را دریدند و به معدن عظمت رسیدند. <sup>(۴)</sup> امیرالمؤمنین  
 (ع) می‌فرماید: «بارپروردگارا! مرا انقطاع کامل به سوی خود عطا فرما و دیدگان دل ما را به

<sup>۱</sup> - اعراف: ۱۷۲.

<sup>۳</sup> - عن داود الرقي، عن أبي عبد الله (ع) قال: (لما أراد الله (ع) أن يخلق الخلق خلقهم ونشرهم بين يديه، ثم قال لهم: من ربكم؟ فأول من نطق رسول الله ﷺ وأمير المؤمنين والأئمة صلوات الله عليهم أجمعين فقالوا: أنت ربنا، فحملهم العلم والدين، ثم قال للملائكة: هؤلاء حملة ديني وعلمي وأمنائي في خلقي، وهم المسؤولون. ثم قال لبني آدم: أقروا لله بالربوبية، ولهؤلاء النفر بالطاعة والولاية فقالوا: نعم ربنا أقرنا، فقال الله (عز وجل) للملائكة: اشهدوا، فقالت الملائكة شهنا على أن لا يقولوا غداً إننا كنا عن هذا غافلين، أو يقولوا إنما أشرك أبائنا من قبل وكنا ذرية من بعدهم أفتهلكنا بما فعل المبطلون. يا داود الأنبياء مؤكدة عليهم في الميثاق) بحار الأنوار: ج ۵ ص ۲۴۴.

<sup>۴</sup> - مقطع من المناجاة الشعبانية، انظر: إقبال الأعمال: ص ۶۸۷.

<sup>۴</sup> - داوود رقی از ابو عبدالله (ع) روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که خداوند عزوجل اراده فرمود خلق را خلق نماید، آن‌ها را خلق کرد و در پیشگاهش منتشر نمود. سپس به آن‌ها فرمود: پروردگارتان کیست؟ اولین کسی که زبان گشود رسول خدا بود و امیرالمؤمنین و ائمه که صلوات خداوند بر همه‌شان باد، بودند که گفتند: تو پروردگار ما هستی. پس علم و دین را بر ایشان حمل نمود. سپس به ملائکه فرمود: اینان حاملان دین من و علم من و امینانم در خلقم هستند و آن‌ها مسئول می‌باشند. سپس به بنی آدم فرمود: به ربوبیت خداوند و همچنین به این افراد به جهت اطاعت و ولایت اقرار کنید. گفتند: آری پروردگار ما، اقرار و اعتراف نمودیم. سپس خداوند جل جلاله به ملائکه فرمود: گواه باشید. ملائکه گفتند: ما شاهدیم که فردا نگویند ما از این موضوع بی‌خبر بودیم یا بگویند جز این نیست که پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسل بعد از آن‌ها هستیم؛ آیا ما را به خاطر آن‌چه باطلین انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی؟! ای داوود! در ميثاق بر انبياء تأكيد شده است.»



نوری که با آن، نور تو را مشاهده کند روشن ساز تا آن که دیدگان دل، حجاب‌های نور را ببرد و به سرچشمه‌ی عظمت واصل گردد و جان‌های ما به مقام قدسی عزّت ببیوندد»<sup>(۱)</sup>.

والجماعة الثانية: هم الذين رأوا النور بعد أن اخترق الحجب، فأجابوا — (بلى) بعد أن وصل السؤال إلى أسماعهم. وأيضاً تنقسم هذه الجماعة إلى جماعات عديدة بحسب سرعة السماع والإجابة، وهاتان الجماعتان هم: الأحرار.

دسته‌ی دوم: کسانی هستند که پس از دریده شدن پرده‌ها، نور را دیدند و پس از آن که سؤال به گوش‌شان رسید، با «آری» پاسخ گفتند. این‌ها نیز براساس سرعت شنیدن و پاسخ دادن، به دسته‌های فراوانی تقسیم می‌شوند. این دو دسته همان احرار (آزادگان) می‌باشند.

ثم تأتي جماعة العبيد: وهم الذين قالوا (بلى) بعد سماع كلمة (بلى) من غيرهم. سپس دسته‌ی بندگان می‌آید: کسانی که پس از شنیدن کلمه‌ی «آری» از دیگران، «آری» گفتند.

ثم جماعة المنافقين: قالوا (بلى)، ولكن في قلوبهم شك مما سمعوا<sup>(۲)</sup>. سپس گروه منافقین می‌باشند: «آری» گفتند ولی در دل‌هایشان نسبت به آنچه شنیدند شک و تردید بود.<sup>(۳)</sup>

<sup>۱</sup> - مقطعی از مناجات شعبانیه. به اقبال الاعمال: ص ۶۸۷ مراجعه نمایید.

<sup>۱</sup> - عن ابن مسكان، عن أبي عبد الله (ع) في قوله: (وإذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم على أنفسهم ألست بربكم قالوا بلى شهدنا) قلت: معاينة كان هذا؟ قال: نعم، فثبتت المعرفة ونسوا الموقف وسيدكرونة، ولولا ذلك لم يدر أحد من خالقه ورازقه، فمنهم من أقر بلسانه في الذر ولم يؤمن بقلبه، فقال الله: فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل) بحار الأنوار: ج ۵ ص ۲۳۷.

<sup>۲</sup> - از ابن مسكان از ابو عبدالله (ع) درباره‌ی این سخن خداوند (و آن‌گاه که پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندان‌شان را بیرون آورد و آنان را برخودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. گواهی می‌دهیم) روایت شده است: عرض کردم: آیا این گرفتن پیمان به عینه بود؟ فرمود: «آری، معرفت باقی ماند و مردم موقف را فراموش کردند و زود باشد که به خاطر آورند. اگر چنین نبود، احدی خالق و روزی‌دهنده‌اش را نمی‌شناخت. برخی در عالم ذر با زبان اقرار کردند ولی قلباً ایمان نداشتند. پس خداوند فرمود: به آن‌چه پیش از این کافر شدند، ایمان نمی‌آورند.» بحار الانوار: ج ۵ ص ۲۳۷.

ثم جماعة الكافرين: وهم الذين لم يقولوا (بلى) <sup>(۱)</sup>.

سپس گروه کافران می آید: و این ها کسانی هستند که «آری» نگفتند. <sup>(۲)</sup>

والأنبياء والمرسلون والأئمة عليهم السلام من الجماعة الأولى ، وقد رأوا النور من وراء الحجب؛ لأنهم لم يلتفتوا يمينا أو شمالا □، بل تعلقت أرواحهم بالملأ الأعلى، وقصروا نظرهم على جهة الفيض الإلهي، فلم يغفلوا عن الله سبحانه وتعالى، وهم عليهم السلام أيضاً درجات، فمنهم من ركز كل وجوده في النظر إلى جهة الفيض الإلهي، ومنهم من هو أقل من ذلك، وكل واحد منهم عليهم السلام أُعطي بحسب ما أعطى، ورأى من آيات ربه بحسب ما سعى بالنظر لها.

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى \* وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى \* ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى \* وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى﴾ <sup>(۳)</sup>.

انبیا و فرستادگان و ائمه عليهم السلام جزو دسته ی اول می باشند. آن ها نور را از پشت پرده ها دیدند؛ چراکه آن ها به چپ یا راست توجه نداشتند بلکه ارواح آن ها به ملأ اعلی آویخته بود (و به آن تعلق داشت) و دیدگان شان بر جهت فیض الهی متمرکز شده بود و از خداوند سبحان و متعال غافل نبودند. ایشان عليهم السلام را نیز درجاتی است؛ برخی از آن ها تمام وجودشان را در نگرستن به سمت فیض الهی متمرکز ساخته و برخی از آن ها از این کمتر بودند. به هریک از این بزرگان برحسب آن چه عطا کرده بودند، اعطا شده است و به میزان سعی کردنشان در نظر کردن به آیات پروردگارشان، از آن ها مشاهده نمودند.

( و این که: برای مردم پاداشی جز آن چه خود کرده اند نیست \* و زود است که کوشش او در نظر آید \* سپس به او پاداشی تمام دهند \* و پایان راه همه، پروردگار تو است) <sup>(۴)</sup>.

۲- عن أبي جعفر عن أبيه عن جده عليه السلام : (إن رسول الله ﷺ قال لعلي (ع): أنت الذي احتج الله بك في ابتدائه الخلق حيث أقامهم أشباحاً، فقال لهم: ألسن بربكم؟ قالوا: بلى، قال: محمد رسول الله؟ قالوا: بلى. قال: وعلي أمير المؤمنين؟ فأبى الخلق كلهم جميعاً إلا استكباراً وعتواً عن ولايتك إلا نفر قليل وهم أقل القليل وهم أصحاب اليمين) بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۲.

۲- از ابو جعفر از پدرش از جدش روایت شده است که فرمود: «رسول خدا به علی (ع) فرمود: تو همان کسی هستی که خدا در ابتدای خلقتش با وجود تو بر آنان احتجاج نمود، آن گاه که آنان را چون اشباحی پابرجا نمود و به آن ها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. فرمود: آیا محمد رسول خدا نیست؟ گفتند: آری. فرمود: و علی امیرالمؤمنین؟ پس تمام خلائق جملگی استکبار ورزیدند و از ولایت تو سر باز زدند مگر عده ی اندکی؛ آن ها بسیار اندک اند و اصحاب یمین می باشند.» بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۲.

۳- النجم: ۳۹ - ۴۲.

۴- نجم: ۳۹ تا ۴۲.

ففي ذلك العالم كان جميع بني آدم مختارين، وكل واحد منهم يمتلك فطرة الله التي فطر الناس عليها، وكل واحد بإرادته قَصَرَ نظرَه على النور فأصبح من المقربين، أو على الظلمات فأمسى من أصحاب الجحيم. فالأنبياء والمرسلون والأئمة عليهم السلام هم الذين اختاروا الله سبحانه، وقصروا نظرهم على النور فاصطفاهم الله سبحانه.

در آن عالم، تمام بنی آدم صاحب اختیار بودند و هریک از آن‌ها دارای همان فطرتی بود که خدا همه را به آن فطرت بیافریده است. هر کس به خواست و اراده‌ی خود نگاهش را به نور منحصر کرد، جزو مقربین شد، یا به ظلمات چشم دوخت و از اصحاب جحیم گردید. انبیا و فرستادگان و ائمه (ع) کسانی هستند که خدای سبحان را برگزیدند و دیدگان خود را به نور منحصر و متمرکز کردند و خداوند سبحان نیز آن‌ها را برگزید.

أما العصمة: فهي درجات وليست واحدة كما يتوهم بعضهم، وكل واحد من الأنبياء والمرسلين والأئمة عليهم السلام اختص بدرجة من درجات العصمة بحسب اختياره هو <sup>(۱)</sup>. فالمعصوم هو: من اعتصم بالله عن محارم الله سبحانه وتعالى.

اما در خصوص عصمت: عصمت را درجاتی است و برخلاف گمان عده‌ای، یک درجه و مرتبه نمی‌باشد. هریک از انبیا و فرستادگان و ائمه (ع) براساس اختیار و انتخاب خودش به درجه‌ای از درجات عصمت اختصاص یافته است. <sup>(۲)</sup> معصوم کسی است که از محارم خدای سبحان و متعال به خداوند اعتصام (پناه) می‌جوید.

وفي معاني الأخبار: عن هشام، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): ما معنى قولكم إن الإمام لا يكون إلا معصوماً؟ فقال (ع): (المعصوم هو الممتنع بالله من جميع محارم الله، قال تعالى: ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ <sup>(۳)</sup> <sup>(۴)</sup>).

۴- و بها يكون التفاضل بينهم، قال تعالى: (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ...) البقرة: ۲۵۳.

۲- و همین باعث برتری بین ایشان می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: II تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.... (بعضی از این فرستادگان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی سخن گفت و بعضی را به درجاتی برافراشت و به عیسی بن مریم معجزه‌ها دادیم و او را با روح القدس یاری کردیم....) (بقره: ۲۵۳).

۳- آل عمران: ۱۰۱.

۴- معانی الأخبار للشيخ الصدوق: ص ۱۳۲.

و در معانی اخبار: از هشام نقل شده است: به ابو عبدالله (ع) عرض کردم: معنی این سخن شما چیست که امام حتماً باید معصوم باشد؟ فرمود: «معصوم کسی است که از تمامی محارم خداوند به کمک خداوند برحذر است. خداوند متعال می فرماید: ( و هر که به خدا تمسک جوید به راه راست هدایت شده است )<sup>(۱)</sup>». <sup>(۲)</sup>

وقال أبو عبد الله الصادق (ع): (المعصوم هو المعتصم بحبل الله، وحبل الله القرآن، والقرآن يهدي إلى الإمام كما قال تعالى: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾<sup>(۳)</sup> (۴).  
امام صادق (ع) می فرماید: «معصوم کسی است که به ریسمان الهی معتصم می باشد و ریسمان الهی، همان قرآن است و قرآن به امام هدایت می کند همان طور که خداوند متعال می فرماید: ( به درستی که این قرآن به درست ترین آیین ها راه می نماید )<sup>(۵)</sup>». <sup>(۶)</sup>



### سؤال/جواب ۱۸: منظور از قلب و رگ گردن در آیه ۱۹ انفال و ۱۶ ص

سؤال / ۱۸: قال تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾<sup>(۷)</sup>.  
وقال تعالى: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَهُ مَا تَوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>(۸)</sup>. ما المراد من القلب وحبل الوريد في الآيتين؟!  
پرسش ۱۸: منظور از قلب و رگ گردن در آیه ۱۹ انفال و ۱۶ ص.

۱- آل عمران: ۱۰۱.

۲- معانی الاخبار شيخ صدوق: ص ۱۳۲.

۳- الاسراء: ۹.

۴- معانی الاخبار للشيخ الصدوق: ص ۱۳۲.

۵- اسراء: ۹.

۶- معانی الاخبار شيخ صدوق: ص ۱۳۲.

۷- الأنفال: ۲۴.

۸- ق: ۱۶.

خداوند متعال می‌فرماید: ( ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فراخوانند که زندگیتان می‌بخشد، دعوتشان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است و همه به پیشگاه او گرد آورده شوید )<sup>(۱)</sup>.

و نیز می‌فرماید: ( ما آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم؛ زیرا از رگ گردن به او نزدیک‌تریم )<sup>(۲)</sup>.

در این دو آیه، منظور از قلب و رگ گردن چیست؟

الجواب: المرء أي الإنسان المؤمن بالله وبحجة الله في أرضه، وقلبه: أي الحجة على الخلق. فالقلب هو الإمام المعصوم، ومثل المعصوم بالقلب؛ لأنه مثله يدير شؤون الكون كما أنّ القلب يدير شؤون بدن الإنسان.

پاسخ: «مرء» یعنی انسان مؤمن به خدا و به حجّت خدا در زمینش، و «دل او» یعنی حجّت بر خلق. بنابراین قلب یا دل همان امام معصوم است و معصوم را به قلب تشبیه کرده است؛ زیرا همچون قلب که کارهای بدن انسان را به گردش درمی‌آورد، کارهای هستی را اداره می‌کند.

وحبل الوريد هو الإمام المعصوم، فهو حبل الله المتين<sup>(۳)</sup>، وهو الباب الذي يرد منه الفيض الإلهي إلى الخلق. والمعصوم هو أقرب مخلوق للإنسان المؤمن، وبه يتوسل المؤمن لقضاء الحوائج عند الله سبحانه.

رگ گردن همان امام معصوم است؛ او ریسمان استوار خداوند است (حبل الله المتين)<sup>(۴)</sup> و او همان دری است که فیض الهی به سوی خلق از آن بیرون می‌آید. معصوم، نزدیک‌ترین

<sup>۱</sup>- انفال: ۲۴.

<sup>۲</sup>- ق: ۱۶.

<sup>۳</sup>- عن عبد الله بن عباس قال: قام رسول الله ﷺ فينا خطيباً فقال في آخر خطبته: (جمع الله عز وجل لنا عشر خصال لم يجمعها لأحد قبلنا ولا تكون في أحد غيرنا: فينا الحكم والحلم والعلم والنبوة والسماحة والشجاعة والصدق والصدق والطهور والعفاف. ونحن كلمة التقوى وسبيل الهدى والمثل الأعلى والحجة العظمى والعروة الوثقى والحبل المتين، ونحن الذين أمر الله لنا بالمودة، فماذا بعد الحق إلا الضلال فأنى تصرفون) بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۴۴.

<sup>۴</sup>- از عبدالله بن عباس روایت شده است: رسول خدا برخواست و برایمان خطبه‌ای ایراد فرمود که در انتهایش چنین بود: «خداوند عزوجل در ما، ده خصلت گرد آورد که پیش از ما و پس از ما برای احدی چنین نکرده است: در بین ما است حکم، جلم (صبر)، علم، نبوت، سماحة (عفو و بخشش)، شجاعت، قصد، صدق، پاکی و عفاف. ما کلمه‌ی تقوی، راه هدایت، مثل اعلی، حجّت عظمی، عروة الوثقی (ریسمان محکم) و حبل المتین (ریسمان استوار) هستیم. ما کسانی هستیم که به دوستی‌مان امر شده است. پس از حق، چیزی جز گمراهی نیست؛ پس به کجا می‌روید؟!». بحار الانوار: ج ۲۶ ص ۲۴۴.

مخلوق به انسان مؤمن است و مؤمن برای برآورده شدن حوائج و نیازهایش توسط خدای سبحان به او متوسل می‌شود.

وهذه الآيات تُبين للناس أنّ الله أقرب لكم من الأنبياء والمرسلين والأئمة عليهم السلام، والله يحول بينكم وبينهم إذا كنتم متوجهين لهم لقضاء حوائجكم، فأنتم بهذا تتخذونهم آلهة من دون الله، ولكن اجعلوهم وسيلة إلى الله لقضاء الحاجة والشفاعة عند الله، فهم عليهم السلام لا يشفعون، ولا يتكلمون إلا بإذن من الله سبحانه ﴿بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، فكيف يأذن الله لهم أن يشفعوا لعبدٍ أعمى لا يرى الله، (عميت عين لا تراك)، قال تعالى: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾<sup>(۲)</sup>، وقال تعالى: ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾<sup>(۳)</sup>.

این آیات برای مردم بیان می‌کند که خداوند از انبیا و فرستادگان و ائمه (ع) به شما نزدیک‌تر است و اگر شما در برآورده شدن نیازهایتان به آنها روی آورید، خدا بین شما و آنها حایل می‌شود زیرا شما با این کار، آنها را به عنوان خدایانی به غیر از الله برگزیده‌اید؛ درحالی که آنها را وسیله‌ای به سوی خداوند به جهت رفع نیازها و شفاعت نزد خداوند، قرار داده است. آنها شفاعتی نمی‌کنند و سخنی نمی‌گویند مگر با اذن و اجازه‌ی خداوند سبحان (به فرمان او کار می‌کنند)<sup>(۴)</sup>. چگونه خداوند به آنها اجازه‌ی شفاعت برای بنده‌ای را بدهد که خدا را نمی‌بیند؟! «عمیت عین لا تراک» (کور شود دیده‌ای که تو را نبیند). خداوند متعال می‌فرماید: (چه کسی جز به اذن او در نزد او شفاعت کند؟)<sup>(۵)</sup> و همچنین (کسی سخن نمی‌گوید مگر کسی که خدای رحمان به او رخصت دهد و او سخن به صواب گوید)<sup>(۶)</sup>.



۱- الأنبياء: ۲۷.

۲- البقرة: ۲۵۵.

۳- النبأ: ۳۸.

۴- انبياء: ۲۷.

۵- بقره: ۲۵۵.

۶- نبأ: ۳۸.

## [سؤال/جواب ۱۹: معنای محکم و متشابه]

سؤال / ۱۹: ما هو المتشابه والمحکم؟ وكيف نعرف المتشابه من المحکم؟!  
پرسش ۱۹: متشابه و محکم چیست؟ و چطور متشابه را از محکم تشخیص دهیم؟

الجواب: المتشابه: (ما اشتبه على جاهله) كما ورد عنهم عليه السلام <sup>(۱)</sup>، والآيات المحكمات هن أم الكتاب <sup>(۲)</sup>. والأم: ما يولد منه ويرجع إليه، أي إنَّ الأم هي الأصل، فالآيات المتشابهة ليعلم المراد منها يجب أن تُردَّ إلى المحکم. ولعرفة الفرق بين المحکم والمتشابه يجب معرفة أن القرآن والأحاديث القدسية وكلام الأنبياء والأئمة عليهم السلام تحتوي على:  
پاسخ: همان طور که از معصومین (ع) روایت شده است «متشابه چیزی است که بر جاهل به آن مشتبه می شود» <sup>(۳)</sup> و آیات محکم، ام الكتاب می باشند. <sup>(۴)</sup> «أم» (مادر): چیزی است که از آن زاده می شود و به آن بازمی گردد؛ به عبارت دیگر «ام» همان اصل می باشد. برای آن که مراد از آیات متشابه معلوم گردد، این آیات باید به محکم برگردانیده شود. برای شناخت تفاوت میان محکم و متشابه باید این شناخت به دست آید که قرآن، احادیث قدسی و کلام انبیا و ائمه (ع) مشتمل است بر:

۱/ کلام من أم الكتاب (کتاب المحکمات): وهو اللوح الذي لا يحصل لما كتب فيه بداء أو تبديل، وهو علم ما كان أو يكون إلى يوم القيامة دونما أي تبديل، وهو علم الغيب

۴- عن مسعدة بن صدقة، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن الناسخ والمنسوخ، والمحکم والمتشابه، قال: (الناسخ الثابت المعمول به، والمنسوخ ما كان يعمل به ثم جاء ما نسخه، والمتشابه ما اشتبه على جاهله) تفسير العياشي: ج ۱ ص ۱۱.

۲- قال تعالى: (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ) آل عمران: ۷.

۳- از مسعدة بن صدقه روایت شده است که گفت: از ابا عبدالله (ع) درباره ی ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه پرسیدم. فرمود: «ناسخ آن حکمی است که ثابت و استوار است و به آن عمل می شود و منسوخ آن حکمی است که زمانی به آن عمل می شده و سپس آن چه نسخ کرده است آمد، و متشابه چیزی است که بر جاهل به آن مشتبه می شود». تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۱.

۴- خداوند متعال می فرماید: (او همان کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد بعضی از آیه های محکماتند، این آیه ها ام الكتاب می باشند، و بعضی آیه ها، متشابهاتند. آن ها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه جویی و میل به تأویل، از متشابهات پیروی می کنند، درحالی که تأویل آن را جز خداوند نمی داند، و آنان که قدم در دانش استوار کرده اند می گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ما است، و جز خردمندان پند نمی گیرند) (آل عمران: ۷).

الذي لا يُطَّلَعُ عليه الله سبحانه أحداً إلا الأنبياء والمرسلين والأئمة، فهو سبحانه يطلعهم على بعضه بحسب ما تقتضيه مصلحة تبليغ الرسالة أو القيام بمهام الإمامة. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ ❖ إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ❖ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى - كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿١﴾.

۱- سخنی از ام الكتاب (کتاب محکمت): این همان لوحی است که در آن چه در آن نگاشته شده است، بدا یا تبدیلی حاصل نمی‌شود و عبارت است از علم آن چه بوده و آن چه خواهد بود تا روز قیامت بدون هیچ تبدیل و تغییری. این همان علم غیب است که خدای سبحان احدی غیر از انبیا و فرستادگان و ائمه را بر آن مطلع نمی‌گرداند. خدای سبحان آن‌ها را به برخی از آن با توجه به مصالح مقتضای تبليغ رسالت یا اجرای وظایف امامت، مطلع می‌گرداند. (او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی‌سازد \* مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خشنود باشد که برای نگهبانی از او پیش روی و از پشت سرش نگهبانی می‌گمارد \* تا بداند که آن‌ها پیام‌های پروردگارش را رسانیده‌اند و خدا به آن چه نزد آن‌ها است احاطه دارد و همه چیز را به عدد، شماره کرده است) (۲).

۲ / کلام من لوح المحو والإثبات (کتاب المتشابهات): وهو أيضاً علم ما كان أو يكون، ولكن على وجوه كثيرة، واحتمالات عديدة لنفس الواقعة، أحدها سيقع وهو الموجود في (أم الكتاب)، أما البقية فلا تحصل لسبب ما، ربما يكون حدث معين يمنع وقوعها. وللمثال نقول: (فلان عمره ۵۰ سنة مكتوب له في هذا اليوم عند الصباح أن يموت بلدغة عقرب، ولكنه إذا تصدق سيدفع عنه هذا الشر ويعيش عشر سنوات أخرى. وبعد مضي العشر سنوات إذا برّ والديه فإنه سيمدّ عمره خمس سنوات أخرى).

۲- سخنی از لوح محو و اثبات (کتاب متشابهات): این نیز علم آن چه بوده و آن چه خواهد بود می‌باشد ولی بر وجوه و صورت‌های بسیار و احتمالات متعدد برای یک رخداد که یکی از آن‌ها واقع خواهد شد؛ همانی که در ام الكتاب وجود دارد و سایرین به علتی حاصل نخواهند شد؛ چه بسا به دلیل حادثه‌ای معین که جلوی وقوعش را می‌گیرد. به عنوان مثال می‌گوییم: «برای فلانی که عمرش ۵۰ سال است، نوشته شده در این روز به هنگام صبح با نیش عقرب

۶- الجن : ۲۶ - ۲۸.

۲- جن: ۲۶ تا ۲۸.



می‌میرد؛ ولی اگر او صدقه بدهد، این بلا از او دفع خواهد شد و ده سال دیگر زندگی خواهد کرد. پس از گذشت ده سال اگر با پدر و مادرش نیکی کند، پنج سال دیگر به عمرش اضافه خواهد شد».

فهنا في لوح المحو والإثبات احتمالات كثيرة لحياة الإنسان، فهذا الشخص في المثال ربما لن يعيش بعد أن يلدغه العقرب، وربما يتصدق قبل اللدغة فيعيش عشر سنوات أخرى، وربما بعد العشر سنوات يموت، وربما يبر والديه فيعيش خمس سنوات أخرى<sup>(۱)</sup>. ولولا هذا التقدير الإلهي لبطل العمل والدعاء، قال تعالى: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾<sup>(۲)</sup>.

در لوح محو و اثبات احتمالات زیادی برای زندگی انسان وجود دارد. شخص مذکور در مثال شاید پس از گزیده شدن توسط عقرب زنده نماند و چه بسا پیش از نیش زدن عقرب صدقه بدهد و ده سال دیگر زندگی کند و چه بسا پس از ده سال بمیرد و یا شاید با والدینش به نیکی رفتار کند و پنج سال دیگر زنده بماند.<sup>(۳)</sup> اگر این تقدیر الهی نبود، عمل و دعا ضایع و بیهوده می‌گشت. خداوند متعال می‌فرماید: (هیچ مصیبتی به مال یا به جانتان نرسد مگر پیش از آن که بیافرینیمش در کتابی نوشته شده است و این بر خدا آسان است)<sup>(۴)</sup>.

أما في أم الكتاب فمكتوب لهذا الشخص شيء واحد فقط من هذه الأشياء لا يحتمل التغيير، فمثلاً مكتوب فلان يعيش ٦٥ سنة، أو مكتوب فلان يعيش ٦٠ سنة، أو ٥٠ سنة ، واحد من هذه الاحتمالات هو الموجود في لوح أم الكتاب فقط .

اما در ام الكتاب درباره‌ی این شخص از بین همه‌ی این چیزها، فقط یک چیز نوشته شده است و احتمال تغییر در آن راه ندارد. مثلاً نوشته شده است که فلانی ۶۵ سال زندگی می‌کند یا فلانی ۶۰ سال یا ۵۰ سال زندگی می‌کند. در لوح ام الكتاب فقط یکی از این احتمالات وجود دارد.

۱- عن أبي جعفر (ع) قال: (البر والصدقة ينفیان الفقر، ويزیدان في العمر، ویدفعان تسعين مائة السوء) الكافي: ج ۴ ص ۲.

۲- الحديد: ۲۲.

۳- از ابو جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: «نیکی کردن و صدقه دادن، فقر را کفایت می‌کند، عمر را می‌افزاید و هفتاد بلای کشنده را دفع می‌کند». کافی: ج ۴ ص ۲.

۴- حديد: ۲۲.

إذن، فلوح المحو والإثبات هو لوح المتشابهات، ولكن من يعرف تفاصيل هذه المتشابهات كالأئمة عليهم السلام تصبح لديه محكمات، فلا يوجد متشابه بالنسبة للمعصومين عليهم السلام، فالقرآن كله محكم بالنسبة لهم<sup>(١)</sup>. كما لا يوجد محكم بالنسبة لغيرهم إلا من أخذ عنهم عليهم السلام، فالقرآن بالنسبة لغير المعصومين كله متشابه<sup>(٢)</sup>؛ لأن غير المعصوم لا يميز المحكم من المتشابه فيه.

پس لوح محو و اثبات، همان لوح متشابهات است ولی برای کسی مثل ائمه (ع) که جزئیات این متشابهات را می داند محکمت خواهد بود؛ چرا که برای معصومین (ع) متشابهی وجود ندارد و همه ی قرآن برای آن ها محکم است.<sup>(٣)</sup> همان طور که برای غیر آن ها محکمی وجود ندارد، مگر کسی که از آن ها (ع) برگرفته باشد. بنابراین قرآن برای غیر معصوم به طور کامل متشابه است؛<sup>(٤)</sup> زیرا غیر معصوم محکم را از متشابه آن بازمی شناسد.

ومن أين لغيرهم التمييز والصادق (ع) يحتج على أبي حنيفة أنه لا يعلم المحكم من

المتشابه إلا الأئمة عليهم السلام؟! <sup>(٥)</sup>

٣- عن يزيد بن معاوية، عن أبي جعفر (ع) قال: قلت له: قول الله: (بل هو آيات بينات في صدور الذين أوتوا العلم) أنتم هم؟ قال: (من عسى أن يكونوا غيرنا؟! ) وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٨.

٤- عن جابر بن يزيد، قال: سألت أبا جعفر (ع) عن شيء من التفسير فأجابني، ثم سألته عنه ثانية فأجابني بجواب آخر، فقلت: كنت أحببتي في هذه المسألة بجواب غير هذا، فقال: (يا جابر إن للقرآن بطناً وللبطن بطناً) وله ظهر وللظهر ظهر، يا جابر وليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن، وإن الآية يكون أولها في شيء وآخرها في شيء وهو كلام متصل متصل على وجوه ( وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٢.

٣- از يزيد بن معاویه از ابو جعفر (ع) روایت شده است: به او عرض کردم: در خصوص این سخت خداوند: ( بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینه ی اهل دانش جای دارد ) ، آیا شما، آن ها هستید؟ فرمود: «چه کسی غیر از ما می تواند باشد؟!». وسایل الشیعه (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٨.

٤- جابر بن یزید می گوید: از امام باقر (ع) از تفسیر چیزی سؤال نمودم. ایشان (ع) پاسخ را دادند. سپس از ایشان (ع) دوباره همان را سؤال نمودم و پاسخ دیگری فرمود. عرض کردم در این مورد پاسخی غیر از این به بنده فرموده بودی! ایشان (ع) فرمودند: «ای جابر! قرآن باطنی دارد (و باطنش نیز باطنی) و همچنین قرآن ظاهری دارد و برای ظاهرش نیز ظاهری. ای جابر! هیچ چیز دیگری چون تفسیر قرآن دورتر از عقل های مردمان نیست؛ ابتدای آیه ای از قرآن در خصوص چیزی است و انتهایش در خصوص دیگری، و قرآن، کلامی است متصل و صرف شده بر وجه های متعدد». وسایل الشیعه (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٢.

٥- ذكر العلامة المجلسي في البحار الحادثة بطولها، فراجع: ج ٢ ص ٢٩٢، واليك محل الشاهد منها: عن شعيب بن أنس عن بعض أصحاب أبي عبد الله (ع) قال: (... فقال (ع) : أنت فقيه أهل العراق؟ قال: نعم. قال: فيما تفتيهم؟ قال بكتاب الله وسنة نبيه قال:

چگونه غیر از آن‌ها می‌تواند تشخیص دهد درحالی که امام صادق (ع) بر ابوحنیفه احتجاج می‌کند که جز ائمه (ع) محکم را از متشابه بازمی‌شناسد؟!<sup>(۱)</sup>

ثم إنَّ الناس لا يعرفون من القرآن إلا الألفاظ<sup>(۲)</sup>، وهي قشور وشيء من المعنى يحصلونه؛ إما من الوهم والعوالم السفلية، فهو باطل. وإما من الملكوت وحقائق الأشياء فيه، وهي من لوح المحو والإثبات<sup>(۳)</sup>.

مردم از قرآن چیزی جز الفاظش را نمی‌شناسند<sup>(۴)</sup> درحالی که قرآن پوسته‌هایی دارد و از آن تنها چیزی از معنی‌اش را به دست می‌آورند؛ چه از وهم و ظنیات و عوالم پایینی باشد که باطل است و یا از ملکوت و حقایق اشیای در آن باشد که از لوح محو و اثبات می‌باشد.<sup>(۵)</sup>

والأحداث فيه إما أنها لا تقع أصلاً، وبالتالي فإنَّ معنى اللفظ المرتبط بها لا يتحقق أيضاً في أي زمن من الأزمنة. وإما أنها تقع وصادقة ولكنها وجوه عديدة لكل منها أهل وزمان ومكان تقع فيه، وتبين للناس في هذا العالم السفلي من قبل المعصوم (ع).  
رویدادهای موجود در آن، یا اصلاً واقع نمی‌شوند و به دنبال آن معنی الفاظ مرتبط با آن نیز در هیچ زمانی از دوران‌ها تحقق نمی‌یابد، و یا واقع می‌شود و صادق خواهد بود ولی برای

یا ابا حنیفه تعرف كتاب الله حق معرفته وتعرف الناسخ والمنسوخ؟ قال: نعم، قال: يا ابا حنیفه ولقد ادعيت علماً، وبيك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل عليهم، وبيك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا ﷺ، وما ورتك الله من كتابه حرفاً...).

۱- علامه مجلسی در بحار الانوار به تفصیل این مطالب را بیان نموده است، به آن رجوع کنید. به عنوان شاهد قسمتی از آن را می‌آوریم: از شعیب بن انس از برخی از اصحاب ابو عبدالله روایت شده است: ... امام (ع) فرمود: «آیا تو فقیه اهل عراق هستی؟» گفت: آری. امام (ع) فرمود: «بر اساس چه چیزی به آن‌ها فتوا می‌دهی؟» گفت: با کتاب خداوند و سنت پیامبرش. امام (ع) فرمود: «ای ابا حنیفه! آیا قرآن را آن‌گونه که باید، می‌شناسی و ناسخ و منسوخش را می‌دانی؟». گفت: آری. امام (ع) فرمود: «ای ابا حنیفه! ادعای علم نمودی. وای بر تو! خداوند این علم را نزد کسی جز اهل کتاب که خداوند آن را بر آن‌ها نازل کرد قرار نداد. وای بر تو! و این علم جز نزد افراد خاصی از فرزندان پیامبر ما، نزد کس دیگری نیست و خداوند حرفی از کتابش را به تو ارث نداده است...».

۲- عن أبي جعفر (ع) - في كلامه مع عمرو بن عبید - قال: (.. فإنما على الناس أن يقرؤوا القرآن كما انزل، فإذا احتجوا إلى تفسيره فالإهداء بنا وإلينا يا عمرو) وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۲.

۳- وبهذا التقسيم ينحصر تحصيل علم الكتاب لمن أراد النجاة بأهل البيت ﷺ.

۴- ابو جعفر (ع) در گفت‌وگویش با عمرو بن عبید می‌فرماید: «... بر عهده‌ی مردم فقط قرائت قرآن همان‌گونه که نازل شده است می‌باشد و اگر نیاز به تفسیرش داشتند، هدایت از طریق ما و به سوی ما است، ای عمرو!». وسایل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۲.

۵- با این تقسیم‌بندی علم کتاب برای کسی که خواهان نجات است فقط از طریق اهل بیت حاصل می‌شود.

هریک از آن‌ها وجوه و صورت‌های متعددی برای اهل زمان و مکانی که در آن واقع می‌شود، وجود دارد و در این عالم پایینی از طرف معصوم (ع) برای مردم تبیین می‌شود.

فنفس الآية القرآنية تؤوّل في زمن الصادق (ع) تأويلاً مغايراً تماماً للتأويل في زمن الإمام المهدي (ع)؛ لاختلاف الزمان والمكان والناس، أو قل: لتبدل المتنافيات في عوالم نزول القرآن سواء في الملكوت أو الملك<sup>(۱)</sup>. وهكذا، فإنّ إحكام المتشابهات هو وظيفة المعصوم، ولا يعلم المحكم من المتشابه إلا المعصوم<sup>(۲)</sup>.

یک آیه‌ی قرآنی در زمان امام صادق (ع) تأویلی به طور کامل مغایر با زمان امام مهدی (ع) دارد؛ به دلیل اختلاف در زمان و مکان و مردم؛ یا به عبارت دیگر: به دلیل تغییر و تبدیل ناسازگاری‌های موجود در عوالم نزول قرآن چه در عالم ملکوت و چه در مُلک<sup>(۳)</sup>. به این ترتیب، استوار ساختن متشابهات وظیفه‌ی معصوم می‌باشد و محکم را از متشابه کسی جز معصوم باز نمی‌شناسد.<sup>(۴)</sup>

والتشابه الموجود في الآيات يشمل المعنى المراد والأحداث التي تحققت وتتحقق مع مرور الزمن فنفس اللفظ القرآني يمكن أن يراد منه معاني عديدة، وينطبق كل من هذه المعاني على أحداث عديدة. ولذا فإنّ للقرآن ظهوراً كثيرة لا يعلمها إلا الله ومن أراد الله إطلاعه عليها، وهم المعصومون عليهم السلام، ولهذا لا تستغرب أن أمير المؤمنين علياً (ع) يمكنه أن يكتب في البسملّة حمل سبعين بعيراً<sup>(۵)</sup>.

۴- عن إسحاق بن عمار، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (إن للقرآن تأويلاً، فمنه ما قد جاء، ومنه ما لم يجيء، فإذا وقع التأويل في زمان إمام من الأئمة عرفه إمام ذلك الزمان) وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۶.

۵- وردت روایات كثيرة تنصّ على أن متشابه القرآن لا يعلمه إلا أوصياء الرسول محمد صلى الله عليه وآله، منها: عن أبي جعفر (ع): (نحن الراسخون في العلم، ونحن نعلم تأويله) وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

۳- اسحاق بن عمار می‌گوید: شنیدم ابا عبد الله (ع) می‌فرماید: «قرآن را تأویلی است که برخی از آن آمده و برخی از تأویل آن هنوز محقق نشده است؛ پس هرگاه تأویل آن در زمان هر امامی از ائمه محقق شود امام آن زمان، آن تأویل را می‌داند». وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۶.

۴- روایت‌های بسیاری تصریح دارند که متشابه قرآن را جز اوصیای حضرت محمد نمی‌شناسد؛ از جمله: از ابو جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: «ما استواران در علم هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم». وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

۱- عن أمير المؤمنين (ع) أنه قال: (لو شئت لأوقرت سبعين بعيراً من تفسير فاتحة الكتاب) مستدرک سفينة البحار للشيخ علي النمازي: ج ۲ ص ۳۸۸.

تشابه موجود در آیات، معانی و رویدادهایی که تحقق یافته‌اند و یا به مرور زمان محقق می‌شوند را دربرمی‌گیرد. بنابراین ممکن است از یک لفظ قرآنی معانی متعددی مراد و منظور باشد و هریک از این معانی بر رویدادهای متعددی منطبق گردد. بنابراین قرآن ظهورهای بسیاری دارد که جز خداوند و کسی که خداوند اراده فرموده است تا از آن مطلع شود کس دیگری نمی‌داند؛ این‌ها معصومین (ع) هستند و از همین رو غریب و دور از ذهن نیست که امیرالمؤمنین علی (ع) بتواند در مورد بسمله بار هفتاد شتر مطلب بنویسد.<sup>(۱)</sup>

وفي المتشابهات حکم:

منها: معرفة الحاجة والاضطرار إلى المعصوم (ع)<sup>(۲)</sup>.

ومنها: إحياء الرجاء في النفوس<sup>(۳)</sup>.

ومنها: الامتحان والتمحيص<sup>(۴)</sup>. وحکم كثيرة لست بصدد استقصائها.

در متشابه، حکمت‌هایی وجود دارد:

از جمله: فهمیدن نیاز و اضطرار به معصوم (ع).<sup>(۵)</sup>

<sup>۱</sup>- از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است: «اگر می‌خواستیم هفتاد بار شتر از تفسیر سوره‌ی فاتحه می‌نوشتیم». مستدرک سفینه البحار شیخ علی نمازی: ج ۲ ص ۳۸۸.

<sup>۲</sup>- عن أمير المؤمنين (ع) في حديث عن علوم القرآن الكريم قال: (... وقسماً لا يعلمه إلا الله وملائكته والراسخون في العلم. وإنما فعل ذلك لئلا يدعي أهل الباطل المستولين على ميراث رسول الله ﷺ من علم الكتاب ما لم يجعله الله لهم، وليقودهم الاضطرار إلى الائتمام بمن ولي أمرهم فاستكبروا عن طاعته ...) وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۴.

<sup>۳</sup>- أي لولا وجود لوح المحو والإثبات (المتشابهات) لانتفى البداء، ولم يرُج الناس صلاح حالهم وزيادة أرزاقهم وأعمارهم وحسن عاقبتهم، بسبب الدعاء والصدقة وبر الوالدين وصلة الأرحام وغيرها من أعمال البر.

<sup>۴</sup>- فلو كان القرآن كله محكماً عند الناس كلهم، لكان كل فرد منهم إمام نفسه، ولانتفى الامتحان في الرد إلى المعصوم والانتفاء إليه في تفسیر القرآن، ولكن الله جعله متشابهاً ليعلم طاعة الناس للحجج المعينين والالتزام بما ورد عنهم وعدم التكبر عليهم وأخذ علم القرآن من غيرهم.

<sup>۵</sup>- از امیرالمؤمنین (ع) در حدیثی درباره‌ی علوم قرآن کریم روایت شده است که فرمود: «... و قسمتی دیگر که غیر از خدا و ملائکه و استواران در علم، کسی دیگر از آن اطلاع ندارد. خداوند متعال فقط به این جهت این تقسیمات را ایجاد نمود تا اهل باطلی که بر میراث پیامبر مسلط شدند نتوانند ادعای چنین علمی را نمایند؛ خداوند این علم را در آن‌ها قرار نداد، تا مجبور شوند به سوی ولیّ امرشان که با تکبیر از اطاعتش روی‌گردان شدند، رو کنند...». وسایل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۴.

از جمله: زنده نگه داشتن امیدواری در نفس‌ها.<sup>(۱)</sup>  
و از جمله: امتحان و آزمایش<sup>(۲)</sup> و حکمت‌های بسیاری که در صدد بیانشان نیستیم.

والمتشابهات أمر حتمي ملازم لنزول القرآن إلى عالمي الملك والمملوك، أو نزول لوح أم الكتاب إلى عوالم الكثرة والمتنفيات، وتكثره فيها، ليُكوّن لوح المحو والإثبات<sup>(۳)</sup>.  
متشابهات امری حتمی است که ملازم و همراه نازل شدن قرآن به هر دو عالم ملک و مملوک می‌باشد یا نازل شدن لوح یا کتاب به عوالم کثرت و ناسازگاری‌ها و تکثیر شدنش در آن‌ها، تا لوح محو و اثبات تکوین یابد.<sup>(۴)</sup>

وفي المتشابهات الحلّ الأمثل ليُكلّم الأنبياء والمرسلون والأئمة عليهم السلام الناس على قدر عقولهم<sup>(۵)</sup>.

<sup>۱</sup> - به عبارت دیگر اگر لوح محو و اثبات وجود نداشت (متشابهات) بدا منتفی می‌شد و انسان‌ها به اصلاح وضعیت‌شان و زیاد شدن روزی‌شان و طولانی شدن عمرشان و حسن عاقبتشان با توسل به دعا و صدقه و نیکی به والدین و صلّه‌ی ارحام و سایر اعمال نیک دیگر، امیدوار نمی‌شدند.

<sup>۲</sup> - اگر تمام قرآن برای همه‌ی مردم محکم می‌بود، هر کسی امام خویشتن می‌شد و امتحان در پاسخ از طرف معصوم و فصل الخطاب بودن او در تفسیر قرآن، منتفی می‌شد ولی خداوند متشابه را قرار داد تا اطاعت مردم از حجت‌های معین شده و التزام آن‌ها به آن چه از ایشان صادر می‌شود و عدم تکبر بر ایشان و نگرفتن علم قرآن از غیر ایشان را بدانند.

<sup>۵</sup> - عالم العقل أو السماء السابعة هو عالم جوامع الكلم، وكلما نزل العلم إلى السماوات الستة المملوكية تتسع دائرة ذلك العلم وتتشعب وتزداد التفاصيل والأوجه، حتى تبلغ ذروتها في الاتساع في عالم الملك (الحياة الدنيا)، ولذلك ورد عن أهل البيت عليهم السلام أنّ لهم أن يتكلموا في سبعين وجه، ولهم المخرج من كل وجه. عن حمران بن أعين عن أبي عبد الله (ع) قال: سمعته يقول: (إنه لأتكلّم على سبعين وجهاً لي في كلها المخرج) بصائر الدرجات: ص ۳۴۹ - ۳۵۰.

<sup>۴</sup> - عالم عقل یا عالم هفتم کلی، عالم کلمات جامع است. هر چه علم به آسمان‌های شش‌گانه‌ی مملوکوتی نازل می‌شود دایره‌ی آن علم وسیع‌تر می‌شود و شعبه شعبه می‌گردد و تفصیل و وجوه بیشتری را شامل می‌شود تا منتها درجه‌ی گستردگی‌اش به عالم ملک (زندگی دنیوی) می‌رسد. از همین رو از اهل بیت روایت شده است که آن‌ها بر هفتاد وجه سخن می‌گویند و آن‌ها محل خروج هر وجهی را دارند. حمران بن أعین از ابو عبد الله (ع) روایت می‌کند: شنیدم که می‌فرماید: «من بر هفتاد وجه سخن می‌گویم که محل خروج هریک را می‌دانم». بصائر الدرجات: ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

<sup>۶</sup> - عن رسول الله صلى الله عليه وآله: (إننا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم) الكافي: ج ۱ ص ۲۳. فلو كان علم اللدين كله محكم وله وجه واحد لا غير، فكيف يكلم الأنبياء عليهم السلام الناس على قدر عقولهم؟

در متشابهات راه‌های برتری وجود دارد تا انبیا و فرستادگان و ائمه (ع) متناسب با مقدار عقل انسان‌ها با آن‌ها سخن گویند.<sup>(۱)</sup>

ثم إنَّ إحكام المتشابهات - التي هي وظيفة الإمام المعصوم (ع) - علامة وآية يعرف بها الإمام المهدي (ع) ومن يبلغ عنه (ع)، ولهذا ورد عنهم عليهم السلام ما معناه: (إذا ادعاها مدع فاسألوه عن العظائم التي يجيب فيها مثله)<sup>(۲)</sup>، والعظائم اليوم تُسير سفينة آل محمد عليهم السلام في خضم موج الفتن والللج الغامرة، وإنهاء حكومة الطاغوت على الأرض.

بنابراین محکم کردن متشابهات — که از وظایف معصوم (ع) می‌باشد — علامت و نشانه‌ای است که با آن امام مهدی (ع) و کسی که از جانب او (ع) ابلاغ می‌کند شناخته می‌شود و از همین رو ائمه (ع) روایتی با این مضمون فرموده‌اند: «اگر کسی مدعی آن شد، از عظیم (بزرگ‌ترین امور) از او بپرسید؛ اموری که مثل او پاسخ می‌گویند»<sup>(۳)</sup> و بزرگ‌ترین امور امروزه کشتی آل محمد (ع) را بر پهنه‌ی امواج فتنه‌ها و اقیانوس‌های ژرف و پایان دادن به حکومت طاغوت بر زمین سیر می‌دهد.



### [سؤال/جواب ۲۰: معنی سخن حق تعالی: ﴿پس وای بر نمازگزاران﴾]

سؤال / ۲۰: ما معنی قوله تعالی: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾ في سورة الماعون؟  
پرسش ۲۰: معنی سخن حق تعالی: (پس وای بر نمازگزاران) در سوره‌ی ماعون چیست؟

<sup>۱</sup> - از رسول خدا روایت شده است: «به ما گروه پیامبران امر شده است تا به اندازه‌ی عقل‌های مردم با آن‌ها سخن بگوییم». کافی: ج ۱ ص ۲۳. اگر تمام علم دین محکم بود، تنها یک وجه داشت و نه بیشتر، در این صورت چگونه انبیا به اندازه‌ی عقل‌های انسان‌ها سخن بگویند؟!

<sup>۲</sup> - غيبة النعماني: ص ۱۷۳.

<sup>۳</sup> - غيبة نعمانی: ص ۱۷۳.

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ ﴿۱﴾ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿۲﴾ وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمُسْكِينِ ﴿۳﴾ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ﴿۴﴾ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿۵﴾ الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ ﴿۶﴾ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ﴿۷﴾﴾<sup>(١)</sup>.

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم (آیا آن را که روز جزا را دروغ می‌شمرد، دیدی؟ \* او همان کسی است که یتیم را با اهانت، می‌راند \* و مردم را به طعام دادن به بینوا وانمی‌دارد \* پس وای بر نمازگزاران \* کسانی که در نماز خود سهل انگارند \* آنان که ریا می‌کنند \* و از دادن زکات، دریغ می‌ورزند)<sup>(٢)</sup>.

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ﴾: السؤال هنا موجه للمؤمن، وهو استفهام عن شخص تكون نتيجته هي التكذيب بالجزاء والقيامة، أو بالحقيقة التكذيب بوجود الله سبحانه وتعالى.

( آیا آن را که روز جزا را دروغ می‌شمرد، دیدی؟ ) : در این جا پرسش خطاب به مؤمن است و استفهام درباره‌ی شخصی است که نتیجه‌ی آن، تکذیب روز جزا و قیامت یا در حقیقت تکذیب وجود خدای سبحان می‌باشد.

فأصل تكذيب الدين الجديد ومن جاء به - وهو محمد ﷺ - هو الكفر بالله وبالأخرة وإن لم يصرح الكفار بهذا. وعلى كل حال فإن هذه النتيجة لم تأت بلا مقدمات، بل جاءت من مقدمات واقعية، وهي دفع اليتيم عن حقه، أي الفرد في قومه الذي لا يسبقه سواه بالأخلاق والشرف وطاعة الله ومعرفته الله، وهم الأنبياء والمرسلون ﷺ والأئمة ﷺ، فهذا الذي يكذب بالجزاء لا يقبل تقدم هؤلاء عليه؛ لأنه مصاب بداء إبليس (أنا خير منه)، فلا يقبل أن يتقدم عليه من هو خير منه.

اصل تکذیب دین جدید و کسی که آن را آورده است - که حضرت محمد (ص) است - کفر به خدا و آخرت می‌باشد، حتی اگر کفار به این موضوع تصریح نکنند. به هر حال این نتیجه بدون مقدمات نمی‌آید بلکه پس از مقدماتی واقعی به وقوع می‌پیوندد؛ یعنی پس از بی‌بهره گذاشتن یتیم از حق خود؛ یعنی کسی که در میان قومش یگانه است به طوری که کسی در اخلاق، شرافت، اطاعت از خداوند و شناخت خدا، بر او پیشی نمی‌گیرد، و این‌ها انبیا و فرستادگان و

١- سورة الماعون : ١ - ٧.

٢- ماعون: ١ تا ٧.



ائمه (ع) می‌باشند. این کسی که روز جزا را دروغ می‌شمارد، مقدّم بودن این عده را بر خود نمی‌پذیرد زیرا او به دردِ ابلیس (انا خیرٌ منه - من از او برترم) مبتلا است؛ بنابراین قبول نمی‌کند آن کس که از او برتر است بر وی مقدّم باشد.

ثم إنّ من صفاته أكل أموال اليتامى والأرامل والمساكين، وهؤلاء - أي الذين يستحوذون على أموال الفقراء ويتمتعون بها هم ومن اتصل بهم - هم دائماً علماء الدين غير العاملين، المحاربون للأنبياء والمرسلين والأئمة عليهم السلام، فقد حارب علماء بني إسرائيل موسى (ع)، وحارب علماء اليهود عيسى - (ع) <sup>(۱)</sup>، وحارب علماء الأحناف واليهود محمداً صلى الله عليه وآله، وحارب العلماء الضالون في هذه الأمة الأئمة عليهم السلام.

علاوه بر این، از جمله ویژگی‌های او، خوردن اموال یتیم‌ها، بیوه‌زنان و بیچارگان است و این‌ها یعنی کسانی که بر اموال فقرا چنگ می‌اندازند و خود و افراد مرتبط با آن‌ها از آن بهره می‌برند. همواره علمای دین هستند که به آن عمل نمی‌کنند. این‌ها با انبیا، فرستادگان و ائمه (ع) در جنگ و ستیزند. علمای بنی‌اسرائیل با موسی (ع) جنگیدند و علمای یهود با عیسی (ع) <sup>(۲)</sup> و علمای احناف و یهود با حضرت محمد (ص) و علمای گمراه در این امت با ائمه (ع) سر ستیز داشته‌اند.

---

۲- من کلام عیسی (ع): (تعلمون للدنيا وأنتم ترزقون فيها بغير عمل؟ ولا تعملون للآخرة، وأنتم لا ترزقون فيها إلا بالعمل؟ وإنكم علماء السوء، الأجر تأخذون والعمل تضيعون؟ يوشك رب العمل أن يطلب عمله، وتوشكون أن تخرجوا من الدنيا العريضة إلى ظلمة القبر وضيقه، الله تعالى نهاكم عن الخطايا كما أمركم بالصيام والصلاة. كيف يكون من أهل العلم من سخط رزقه واحتقر منزلته؟ وقد علم أن ذلك من علم الله وقدرته، كيف يكون من أهل العلم من اتهم الله فيما قضى له، فليس يرضى شيئاً أصابه؟ كيف يكون من أهل العلم من دنياه عنده أثر من آخرته، وهو مقبل على دنياه، وما يضره أحب إليه مما ينفعه؟ كيف يكون من أهل العلم من يطلب الكلام ليخبر به، ولا يطلب ليعمل به؟) منية المرید للشهید الثاني: ص ۱۴۱.

۲- از کلام عیسی (ع): «برای دنیا کار می‌کنید در حالی که شما در آن بدون عمل روزی می‌خورید؟ برای آخرت عملی انجام نمی‌دهید در حالی که شما در آخرت روزی نمی‌خورید مگر با عمل! و شما ای علمای بی‌عمل! مزد را می‌گیرید و عمل را ضایع می‌کنید؟ نزدیک است صاحب عمل، عملش را مطالبه کند و نزدیک است شما از دنیای فراخ به ظلمت قبر تاریک خارج شوید. خداوند متعال شما را از گناهان نهی فرموده همان‌طور که به روزه و نماز امر فرموده است. چگونه می‌شود که اهل علم روزی‌اش را تباه و جایگاهش را حقیر نماید؟ در حالی که می‌داند این از علم خدا و قدرت او است. چگونه اهل علم خداوند را در آن چه قضایش می‌باشد، متهم می‌کند و از چیزی که به او رسیده، راضی نباشد؟ چگونه اهل علم می‌تواند آن چه از دنیایش نزدش است را بر آخرتش برگزیند در حالی که او رو به دنیا است و آن چه به او زیان می‌رساند برای او از آن چه به او نفع می‌رساند دوست‌داشتنی‌تر باشد؟ چگونه اهل علم می‌تواند کلام را طلب کند تا از آن آگاه گردد در حالی که خواهان عمل به آن نباشد؟». منية المرید شهید ثانی: ص ۱۴۱.

وليس كما يُظن أنّ بعض علماء السنة فقط هم الذين حاربوا الأئمة، بل وعلماء الشيعة أيضاً فقد حارب كبار علماء الشيعة الإمام علي بن موسى الرضا (ع)، وحاولوا دفعه عن حقه، لا لشيء فقط ليستأثروا بأموال الصدقات والرئاسة الدينية الباطلة. بر خلاف تصور، فقط برخی علمای سنی نبودند که با ائمه جنگ کردند بلکه علمای شیعه نیز چنین بوده‌اند. بزرگان علمای شیعه با امام علی بن موسی الرضا(ع) به نبرد برخاستند و کوشیدند آن حضرت را از حقیقت بازدارند. هدف آن‌ها نیز صرفاً این بود که بر اموال صدقات چیره شوند و ریاست دینی را به باطل در اختیار گیرند.

ومن هؤلاء العلماء الشيعة ظاهراً الضالين (علي بن حمزة البطائني)، وهو من أصحاب الإمام موسى بن جعفر (ع) ومن كبار علماء الشيعة، ولكن لما استشهاد الإمام موسى بن جعفر (ع) حارب علي بن حمزة البطائني الإمام الرضا (ع)، ولكن تصدى شباب الشيعة لهؤلاء العلماء غير العاملين، وثبتوا المذهب، وبيّنوا باطل هؤلاء الفقهاء الظلمة، ومن هؤلاء الشباب أحمد بن محمد بن أبي نصر البيزنطي، وهو من خلص أصحاب الإمام الرضا (ع) الممدوحين.

«علی بن حمزه‌ی بطائنی» از جمله‌ی این علمای به ظاهر شیعه‌ی گمراه است. او از اصحاب امام موسی بن جعفر (ع) و از بزرگان علمای شیعه می‌باشد، ولی پس از شهادت امام موسی بن جعفر (ع)، علی بن حمزه‌ی بطائنی با امام رضا(ع) به مخالفت و نبرد برخاست. ولی جوانان شیعه، متصدی مبارزه با این علمای بی‌عامل شدند، مذهب را استوار ساختند و بطلان این فقهای ستمگر را روشن نمودند. احمد بن محمد بن ابی نصر بیزنطی از جمله‌ی این جوانان است. وی از اصحاب مخلص و مورد ستایش امام رضا (ع) می‌باشد.

والنتيجة علماء السوء غير العاملين والطواغيت وأعوانهم وأتباعهم هم الذين يدفعون اليتامى عن مقاماتهم، ولا يحضون على إعطاء المساكين حقهم. نتیجه این که علمای سوء بی‌عمل و طاغوتیان و اعوان و اتباع آن‌ها، کسانی هستند که آیتام را از مقاماتشان باز می‌دارند و برای اعطای حق مساکین به آن‌ها هیچ تلاشی نمی‌کنند.

والیتامی والمساکین: هم الأنبياء والمرسلون والأئمة عليهم السلام <sup>(۱)</sup>؛ لأنهم خاضعون متذللون لله غير متكبرين، أي مساكين فلا يدانيهم أحد، فكل واحد منهم فرد في قومه أي يتيم.

ایتام و مساکین: انبیا، فرستادگان و ائمه (ع) هستند؛ <sup>(۲)</sup> چرا که این عده برای خدا خاضع و فروتن هستند و تکبر نمی‌ورزند؛ یعنی مساکینی هستند که کسی به آنها نمی‌رسد، و هریک از آنها در قومش تک و تنها است؛ یعنی یتیم می‌باشد.

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾: أي فويل للمنتظرين، فكل مرسل من الله مبشر به ممن سبقه من الأنبياء والمرسلين والأئمة عليهم السلام يوجد جماعة من المؤمنين به ينتظرونه، ولكن مع الأسف دائماً كان هناك فشل كثير من هؤلاء المنتظرين في نهاية المطاف. فقد فشل علماء اليهود في انتظار عيسى (ع)، حيث لما أتاهم كذبوه، مع أنهم كانوا ينتظرونه. وفشل علماء اليهود والأحناف في انتظار محمد صلى الله عليه وسلم، حيث إن اليهود أسسوا مدينة يثرب لاستقبال الرسول محمد صلى الله عليه وسلم عند قيامه، فلما قام في مكة وهاجر إلى يثرب كذبه كثير منهم، ولم يؤمنوا به <sup>(۳)</sup>.

(پس وای بر نمازگزاران) : یعنی وای بر منتظرین. برای هر فرستاده‌ای از جانب خدا - که از طرف انبیا، فرستادگان و ائمه‌ی (ع) پیش از او، بشارت او داده شده است - گروهی از مؤمنین هستند که منتظر او می‌باشند؛ ولی با تأسف همواره سرانجام کار، بسیاری از این منتظرین شکست می‌خورند و کوتاهی می‌ورزند. علمای یهود که در انتظار عیسی (ع) بودند شکست

۱- عن عباية بن ربيعي، عن ابن عباس قال: سئل عن قول الله: (ألم يجدك يتيماً فأوى) قال: إنما سمي يتيماً لأنه لم يكن له نظير على وجه الأرض من الأولين والآخرين، فقال (ع): ممتناً عليه نعمه: (ألم يجدك يتيماً) أي وحيداً لا نظير لك .. بحار الأنوار: ج ۶۱ ص ۱۴۱. وقال علي بن إبراهيم القمي (رحمه الله): (ثم قال: (ألم يجدك يتيماً فأوى) قال: اليتيم الذي لا مثل له، ولذلك سميت الدرّة: اليتيمة، لأنه لا مثل لها) بحار الأنوار: ج ۶۱ ص ۱۴۲.

۲- از عباية بن ربيعي از ابن عباس نقل شده است: (آيا تو را یتيم نيافت، پس پناهت داد؟). گفت: «فقط به این دليل یتيم ناميده می‌شود که هيچ نظير و همانندی روی این زمین از ابتدا تا انتها ندارد. پس خداوند عزوجل درحالی که نعمت‌هايش را به او یادآور می‌کند می‌فرماید: (ألم يجدك يتيماً) یعنی تنهایی که هيچ نظیری نداری...». بحار الانوار: ج ۶۱ ص ۱۴۱. علی بن ابراهيم قمي می‌گوید: سپس می‌فرماید: (ألم يجدك يتيماً فأوى). «یتيم کسی است که مثل و همانندی ندارد و از همین رو مرواريد، یتيمه ناميده می‌شود چرا که همانندی ندارد». بحار الانوار: ج ۶۱ ص ۱۴۲.

۳- عن إسحاق بن عمار قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله تبارك وتعالى: (وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به) قال: (كان قوم فيما بين محمد وعيسى (صلى الله عليهما) وكانوا يتوعدون أهل الأصنام بالنبي صلى الله عليه وسلم ويقولون: ليخرجن نبي فليكسرن أصنامكم وليفعلن بكم [وليفعلن]، فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم كفروا به) الكافي: ج ۸ ص ۳۱۰.

خوردند؛ هر چند که منتظر آن حضرت بودند، هنگامی که به سراغ شان آمد او را تکذیب کردند. علمای یهود و احناف نیز در انتظار برای محمد (ص) شکست خوردند، در حالی که یهودیان، شهر یثرب را برای استقبال از حضرت محمد (ص) به هنگام قیام او بنا کرده بودند، ولی هنگامی که آن حضرت در مکه قیام کرد و به یثرب مهاجرت نمود، بسیاری از آنها او را تکذیب کردند و به آن حضرت ایمان نیاوردند.<sup>(۱)</sup>

وهذه سنّة متّبعة، وهي اليوم تكرر مع القائم (ع)، حيث إنّ علماء الشيعة ينتظرونه ولكنهم اليوم يحاربونه. وهذه هي مفارقة كمفارقة لفظي (الويل) و (الصلاة) في الآية، فكيف يكون الويل للمصلين؟! نعم، إنّ الويل لهم؛ لأنهم يصلّون إلى عكس القبلة، فهم يريدون أن يأتيهم الإمام المهدي (ع) وفق أهوائهم وتخرصاتهم العقلية، يريدون الإمام المهدي (ع) يأتي لهم ويستأذّنهم في إرسال من يرسله إلى الناس، ويعطيهم خطة عمله (ع) ليبدوا تحفظاتهم عليها، فهم أئمة الكتاب لا أنّ الكتاب إمامهم<sup>(۲)!!!</sup>

این سنتی است ادامه‌دار، و امروز نیز با قائم (ع) تکرار شده است؛ زیرا هر چند علمای شیعه در انتظار اویند ولی امروز با او می‌جنگند، و این تضادی همچون تضاد دو واژه‌ی «الويل» و «الصلاة» در این آیه می‌باشد. چطور ممکن است خطاب «ويل» برای نمازگزاران باشد؟! آری، «ويل» از برای آنها است؛ چرا که آنها برخلاف جهت قبله نماز می‌خوانند. آنها می‌خواهند امام مهدی (ع) آن گونه که موافق هوا و هوسشان و استنتاجات عقليشان است به نزدشان بیاید و برای ارسال فردی از طرف خودش به سوی مردم، از ایشان کسب اجازه کند و نیز نقشه

<sup>۱</sup> - از اسحاق بن عمار روایت شده است: از ابو عبدالله (ع) در مورد این سخن خداوند تبارک و تعالی پرسیدم: (و با آن که پیش از آن خواستار پیروزی بر کافران بودند، هنگامی که به سویشان آمد او را نشناختند، به او ایمان نیاوردند). فرمود: «در دوره‌ی بین حضرت محمد و حضرت عیسی (ع) قومی بودند و بت پرستان را به حضرت محمد وعده می‌دادند و می‌گفتند: پیامبر، شما را بیرون خواهد راند و بت‌هایتان را خواهد شکست و با شما چنین خواهد نمود. اما هنگامی که رسول خدا خروج کرد، به او کافر شدند». کافی: ج ۸ ص ۳۱۰.

۱- كما ورد وصفهم في كلام أمير المؤمنين (ع) إذ يقول: (... فالكتاب وأهل الكتاب في ذلك الزمان طريدان منفيان وصاحبان مصطحبان في طريق واحد لا يؤولهما مؤو، فحبذا ذانك الصحابان واهلاً لهما ولما يعملان له، فالكتاب وأهل الكتاب في ذلك الزمان في الناس وليسوا فيهم ومعهم وليسوا معهم، وذلك لأنّ الضلالة لا توافق الهدى وان اجتماعاً، وقد اجتمع القوم على الفرقة وافترقوا عن الجماعة، قد ولوا أمرهم وأمر دينهم من يعمل فيهم بالمكر والمنكر والرشا والقتل كأنهم أئمة الكتاب وليس الكتاب إمامهم، لم يبق عندهم من الحق إلا اسمه ولم يعرفوا من الكتاب إلا خطه وزبره (... الكافي: ج ۸ ص ۳۸۸ ح ۵۸۶).

و روش خود را در اختیارشان قرار دهد تا ملاحظات خود را بر آن بیان دارند؛ پس این‌ها امامان کتاب هستند نه این که کتاب امام آن‌ها باشد!!<sup>(۱)</sup>

﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾: الذين هم ساهون في الدنيا واللهت وراءها، الذين هم ساهون عن الإمام المهدي (ع)، فالعمل بين يديه (ع) خير صلاة يؤديها المؤمن<sup>(۲)</sup>، وهؤلاء المنتظرون الفاشلون الذين كان عاقبة أمرهم خسرًا، لما تركوا العمل بين يدي الإمام المهدي (ع) وكذبوا وصيه ورسوله<sup>(۳)</sup>.

( آن‌ها که در نماز خود سهل انگارند ): کسانی که در دنیا سهل انگارند و در پی آن له له می‌زنند. کسانی که نسبت به امام مهدی (ع) سهل انگاری می‌کنند. عمل در پیشگاه آن حضرت (ع) بهترین نمازی است که یک مؤمن به پا می‌دارد<sup>(۴)</sup> و فرجام کار این منتظران ناکام، خسارت و زیان باری است؛ چرا که عمل در پیشگاه امام مهدی (ع) را رها کرده و وصی و فرستاده‌ی او را تکذیب نموده‌اند.<sup>(۵)</sup>

<sup>۱</sup> - همان طور که توصیف آن‌ها در کلام امیرالمؤمنین (ع) آمده است: آن‌جا که می‌فرماید: «... در آن روز قرآن و پیروان مکتبش هر دو از میان مردم رانده و تبعید می‌شوند و هر دو همگام و مصاحب یکدیگر و در یک جاده گام می‌نهند و کسی پناهشان نمی‌دهد. قرآن و اهلش در آن روز بین مردمند اما میان آن‌ها نیستند، با آن‌ها یابند ولی با آن‌ها نیستند؛ چه این که گمراهی با هدایت هماهنگ نشود گرچه کنار یکدیگر قرار گیرند. مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد کرده و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند. گویا این مردم پیشوایان قرآنند و قرآن پیشوای آنان نیست. در این هنگام جز نامی از قرآن نزدشان باقی نماند و جز خطوط آن چیزی نشناسند...»، کافی: ج ۸ ص ۳۸۸ ح ۵۸۶.

<sup>۲</sup> - عن داود بن كثير قال: قلت لأبي عبد الله (ع): أأنتم الصلاة في كتاب الله (ع) وأأنتم الزكاة وأنتم الحج؟ فقال: (يا داود نحن الصلاة في كتاب الله (ع)، ونحن الزكاة ونحن الصيام ونحن الحج ونحن الشهر الحرام ونحن البلد الحرام ونحن كعبة الله ونحن قبلة الله ونحن وجه الله، قال الله تعالى: (فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ) ونحن الآيات ونحن البيئات... بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۳۰۳.

<sup>۳</sup> - اليماني الموعود السيد أحمد الحسن (ع) الذي نص عليه رسول الله ﷺ باسمه وصفته في وصيته المقدسة، وعشرات الروايات الأخرى عن أئمة أهل البيت ﷺ التي ذكرته باسمه وصفته وعلمه ومسكنه ورايته وكل ما يتعلق بأمره. حتى صار أمره أضوأ من شمس في رابعة النهار كما بينوا صلوات الله وسلامه عليهم.

<sup>۴</sup> - داوود بن كثير می‌گوید: به ابو عبدالله (ع) عرض کردم: آیا شما نماز ذکر شده در کتاب خداوند عزوجل هستید؟ و آیا شما زکات و حج می‌باشید؟ فرمود: «ای داوود! ما نماز ذکر شده در کتاب خداوند عزوجل هستیم. ما زکات، روزه، حج، ماه حرام، سرزمین حرام، کعبه‌ی خداوند، قبله‌ی خداوند و وجه خداوند هستیم. خداوند متعال می‌فرماید: (فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) (پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خدا است). ما آیات هستیم و ما بیئات هستیم...». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۳۰۳.

<sup>۵</sup> - یمانی موعود سید احمد الحسن (ع) کسی است که رسول خدا در وصیت مقدسش با اسم و خصوصیتش به او تصریح فرموده است و ده‌ها روایت دیگر از ائمه‌ی اهل بیت که او را با اسمش، صفتش، علمش، محل سکونتش، پرچمش و تمام چیزهای دیگر مربوط به او توصیف نموده‌اند تا آن‌جا که امرش از خورشید میان آسمان واضح‌تر گشته است؛ همان‌طور که آن‌ها بیان فرموده‌اند.

وهذا هو الزمان الذي فيه الناس (سكاري حيارى، لا هم مسلمون ولا هم نصارى)<sup>(١)</sup>، فتجده معمماً ويلبس زياً دينياً شيعياً أو سنياً، وساعةً يستقبل (...). الذي لا هم له ولا لبلادهم إلا القضاء على الإسلام، وساعةً يقول السلام عليك يا رسول الله محمد ﷺ، السلام عليك يا أبا عبد الله الحسين (ع)، وتجده ساعةً داعيةً للديمقراطية الأمريكية والانتخابات، فيكون بذلك نصرانياً غربي الهوى؛ لأن الإسلام ودستوره القرآن يرفض أي انتخابات، ولا نعرف من الرسول والأئمة ﷺ والقرآن الذي بين أيدينا ونتصفحه إلا التعيين من الله أو من المعصوم (ع) الذي هو أيضاً من الله، بل إن جميع الأديان الإلهية مطبقة على ذلك، إلا من اتبع هواه.

اكنون همان زمانی است که مردم در آن «در حیرت و مستی اند، نه مسلمانند و نه نصرانی»؛<sup>(٢)</sup> او را عمامه به سری می بینی که کسوت دینی شیعه یا سنی به تن کرده است و یک بار به استقبال «.....» می رود که هیچ هم و غمی برای خودش یا سرزمینش ندارد جز به زمین زدن اسلام؛ و یک بار می گوید سلام بر تو ای پیامبر خدا حضرت محمد (ص)، سلام بر تو ای ابا عبدالله الحسین (ع)؛ و زمانی ملاحظه می کنی که هوادار دموکراسی آمریکایی و انتخابات شده و با این کار یک نصرانی غرب زده گشته است؛ چراکه اسلام و قانون آن یعنی قرآن هر نوع انتخاباتی را رد می کند، و ما از پیامبر (ص) و ائمه (ع) و قرآنی که پیش روی مان است و در آن می نگریم، چیزی سراغ نداریم جز تعیین (و تنصیب) از سوی خدا یا معصوم (ع) که این هم از جانب خداوند می باشد. حتی تمام ادیان الهی به همین صورت عمل می کند، مگر کسی که از هوا و هوس خود پیروی کند.

فهؤلاء بنو إسرائيل في قصة طالوت في سورة البقرة، لا يُعَيِّنون هم الملك، بل يطلبون من نبي لهم أن يطلب من الله أن يعيّن لهم ملكاً، قال تعالى: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ

١- من حديث ورد عن النبي ﷺ أنه قال: (يأتي على الناس زمان إذا سمعت باسم رجل خير من أن تلقاه، فإذا لقيته خير من أن تجربته، ولو جربته أظهر لك أحوالاً، دينهم دراهمهم، وهمتهم بطونهم، وقبلتهم نساؤهم، يركعون للرغيف، ويسجدون للدرهم، حيارى سكاري لا مسلمين ولا نصارى) بحار الأنوار: ج ١٧ ص ١٦٦.

٢- از پیامبر روایت شده است که فرمود: «زمانی بر مردم فرا خواهد رسید که شنیدن نام اشخاص بهتر از ملاقات با آنان است! و اگر با آنان ملاقات کردی بهتر از آزمودنشان است! پس اگر آنان را آزمودی این خصلت‌ها برای تو آشکار می‌گردد: دینشان پولشان است و همه‌ی سعی و تلاش آن‌ها برای شکم‌شان و قبله‌ی آنان زنانشان هستند! برای لقمه‌ای نان به رکوع می‌روند! و برای پول به سجده می‌افتند! حیرت‌زده و مست هستند، نه مسلمانند و نه مسیحی!». بحار الأنوار: ج ١٧ ص ١٦٦.

مَنْ بَعْدَ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴿١﴾، وقال تعالى: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾ (٢). فالملك ملك الله، لا ملك الناس، فالذي يُعَيِّن هو الله.

در داستان طالوت در سوره‌ی بقره، این بنی اسرائیل نبودند که پادشاه را انتخاب کردند بلکه از پیامبرشان درخواست نمودند که از خدا بخواهد برای آن‌ها پادشاهی تعیین نماید. خداوند متعال می‌فرماید: ( آیا آن گروه از بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی که به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی نصب کن تا در راه خدا بجنگیم ) (٣) و همچنین ( بگو: بار خدایا! تویی دارنده‌ی مُلک. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک را می‌ستانی ) (٤). بنابراین ملک و سلطنت، ملک خدا است، نه ملک مردم، و کسی که تعیین کننده‌ی آن است، خداوند می‌باشد.

ومع الأسف كثير من الجهلة الحمقى يُطَبِّلون ويُزَمِّرون لهؤلاء العلماء غير العاملين (النصارى) بل إنَّ الحق أن يسميهم الناس: (العلماء الأمريكان) (٥)، ويقولون إنهم علماء أصمَّتْهم الحكمة ويا ليتهم ظلوا صامتين، بل صمتوا دهرًا ونطقوا كفرًا. متأسفانه بسیاری از نادان‌ها و احمق‌ها بر طبل این علمای بی‌عمل (نصرانی) می‌کوبند و بر شیبور آن‌ها می‌دمند، بلکه حق آن است که مردم آن‌ها را «علمای آمریکایی» (٦) بنامند. می‌گویند این‌ها علمایی هستند که حکمت به سکوتشان کشانده است و ای کاش ساکت می‌ماندند، ولی عمری را ساکت شدند و (در نهایت) زبان به کفر گشودند.

١- البقرة: ٢٤٦.

٢- آل عمران: ٢٦.

٣- بقره: ٢٤٦.

٤- آل عمران: ٢٦.

٥- لأن القرآن الكريم يقول: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)، وهؤلاء لم يتبعوا اليهود والنصارى، بل اتبعوا ديمقراطية أمريكا فأمسوا (منهم) كما عبر القرآن الكريم.

٦- چرا که قرآن کریم می‌فرماید: ( ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصارا را به دوستی بر مگزینید، آنان خود دوستان یکدیگرند. هر کس از شما که ایشان را به دوستی گزیند در زمره‌ی آن‌ها است و خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند ). این‌ها یهود و نصارا را پیروی نمی‌کنند بلکه پیرو دموکراسی آمریکایی هستند؛ پس منطبق بر تعبیر قرآن کریم می‌باشند.

فالنتيجة التي وصل إليها السيستاني وأشباهه هي أن: (الدستور يضعه الناس، والحاكم يُعيّنه الناس، وأمرهم شورى بينهم، ومحمد وعلي صلوات الله عليهم برأي هؤلاء الجهلة مخطئان، وقضي الأمر الذي فيه تستفتيان، والحكم برأي السيستاني للشيطان)!!!  
نتيجة أي كه سيستاني و نظاير او به آن رسیده‌اند این است كه: «مردم قانون را وضع می‌كنند و مردم حاكم را تعيين می‌نمایند، و كارشان بر پایه‌ی مشورت با هم است و از دید این انسان‌های جاهل، محمد و علی (علیهما السلام) خطا کرده‌اند و کاری كه درباره‌اش نظر می‌خواستید به پایان آمده است. از دید سيستاني، زمامداری از آن شیطان می‌باشد!!!».

وهؤلاء حتماً مراؤون وعملهم كله رياء، فبكاؤهم على الحسين (ع) رياء، وصلاتهم رياء، هدفهم منها الاستحواذ على قلوب الناس والمناصب الدنيوية العفنة كالرئاسة الدينية ﴿الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ﴾<sup>(١)</sup>.

این‌ها قطعاً ریاکارند و کار آن‌ها تماماً ریا می‌باشد. گریه‌شان بر حسین (ع) ریا است، نمازشان ریا است و هدف آن‌ها سیطره یافتن بر دل‌های مردمان و مناصب متعفن دنیوی مانند ریاست دینی است ( آنان كه ریا می‌كنند )<sup>(٢)</sup>.

﴿وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾: وهؤلاء هم العلماء غير العاملين، الذين فشلوا في انتظار الإمام المهدي (ع)، فهم لا يكتفون بتكذيبهم للإمام المهدي (ع) ووصيه ورسوله، بل ويمنعون الناس من الجهاد بين يديه، وقتال الكفار الذين قاموا بغزو الدول الإسلامية، فهؤلاء العلماء الجبناء الخونة كما وصفهم الله سبحانه في حديث المعراج<sup>(٣)</sup> للرسول ﷺ لا

١- كما خاطبهم نبي الله عيسى (ع) قائلاً: (الويل لكم أيها الكتبة والفريسيون، فإنكم تأكلون بيوت الأراذل، وأنتم تظهرون أنكم تطيلون الصلاة، سينالكم العقاب الأشد).

٢- همان‌طور كه پیامبر خدا عیسی (ع) آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهد: «وای بر شما ای کاتبان و ای فریسیان! شما مایحتاج خانه‌های بیوه‌زنان را می‌خورید و به ریا طول نمازتان را نشان می‌دهید. شدیدترین عقاب‌ها به شما خواهد رسید».

٣- عن الرسول محمد ﷺ حديث طويل وهو حديث المعراج: (... قلت: إلهي فمتى يكون ذلك - أي قيام القائم (ع) - فأوحى إليّ (ع) ذلك إذا رفع العلم وظهر الجهل وكثر القراء وقل العمل وكثر الفتك وقل الفقهاء الهادون وكثر فقهاء الضلالة الخونة ...) بحار



يكتفون بأنهم خذلوا الإمام المهدي (ع) بل يمنعون الناس عن نصرته وإعانتة<sup>(۱)</sup>، فلعنّ الله على الظالمين الذين يمنعون الماعون.

(و از دادن زکات دریغ می‌ورزند) : این‌ها همان عالمان بی‌عمل هستند؛ کسانی که در انتظار کشیدن امام مهدی (ع) شکست خوردند. آن‌ها نه تنها به تکذیب امام مهدی (ع) و وصی و فرستاده‌ی او بسنده نمی‌کنند بلکه مردم را از جهاد در پیشگاه او و از جنگ با کفّاری که دولت‌های اسلامی را مورد هجوم قرار داده‌اند منع می‌کنند. این علمای ترسو و خائن همان‌طور که خداوند در حدیث معراج برای پیامبر (ص) توصیف‌شان نموده است<sup>(۲)</sup> - فقط به این‌که امام مهدی (ع) را تنها گذاشتند بسنده نمی‌کنند بلکه مردم را از نصرت و یاری دادن او باز می‌دارند؛<sup>(۳)</sup> پس لعنت خدا بر ستمگرانی که (از دادن زکات دریغ می‌ورزند) .



### سؤال/جواب ۲۱: بوسیدن دست علمای دین!

سؤال / ۲۱: هل يجوز تقبيل أيدي علماء الدين؟

پرسش ۲۱: آیا بوسیدن دست علمای دین جایز است؟

۱- وهذا ما وصف به نبي الله عيسى علماء اليهود الذين قطعوا الطريق على الناس بحجة أنهم علماء الدين وهم يعرفون المسيح إذا بعث، فقال (ع): (مثل علماء السوء مثل صخرة وقعت على فم النهر، لا هي تشرب الماء ولا هي تترك الماء يخلص إلى الزرع) العلم والحكمة في الكتاب والسنة لمحمد الريشهري : ص ۴۴۶.

۲- در حدیث طولانی معراج از رسول خدا حضرت محمد : «.... گفتیم: خداوندا، این امر کی خواهد بود -یعنی قیام قائم (ع)- پس خداوند عزوجل به من وحی فرمود: هنگامی که علم برداشته شود و جهل آشکار گردد، قاریان بسیار و عمل کنندگان اندک گردند، خون‌ریزی‌ها بسیار گردد، فقهای هدایت‌کننده اندک شوند و فقهای گمراه خائن بسیار...». بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۷۰.

۳- این همان توصیفی است که پیامبر خدا حضرت عیسی (ع) با آن علمای یهودی که خود را بین مردم و حجت قرار می‌دادند و می‌گفتند که آن‌ها علمای دین هستند و مسیح را هنگام بعثت می‌شناسند، مورد خطاب قرار می‌دهد. می‌فرماید: «مَثَلُ عِلْمَاءِ بِيْ عَمَلٍ مَّانِدٍ صَخْرَةٍ اِيْ اسْتِ كِهْ بَرْدِهَانَهْ رُوْدِيْ اِفْتَاذَهْ اسْتِ؛ خُوْدَشْ اَبِيْ نَمِيْ نُوْشِدْ وَ اَبْ رَا نِيْزْ رَهَا نَمِيْ كَنْدْ تَا بَهْ كَشْتْ زَا رَهَا بَرَسْدْ». علم و حکمت در کتاب و سنت محمد ریشهري: ص ۴۴۶.

الجواب: لا يجوز تقبيل أيدي علماء الدين فإن تقبيل اليد لا يصلح إلا لنبی أو وصی، كما قال الإمام جعفر بن محمد الصادق (ع)، الحديث في أصول الكافي<sup>(۱)</sup>.

پاسخ: بوسیدن دست علمای دین جایز نیست و دست‌بوسی جز برای پیامبر یا وصی روا نمی‌باشد. همان‌طور که امام جعفر بن محمد صادق (ع) فرموده است و حدیث در اصول کافی موجود می‌باشد.<sup>(۲)</sup>

وكل عالم دين يقدم يده للتقبيل أو يرضى بهذا الفعل ويسمح للناس بتقبيل يده فهو عاصٍ لأمر الله ورسوله ولأمر الأئمة ولأمر الإمام المهدي (ع). وعلى العلماء أن يتواضعوا ويخضعوا لأمر الله ورسوله والأئمة والإمام المهدي (ع)، وينصاعوا لما يصدر منه (ع) لا أن يتكبروا ويترفعوا على الناس ويقدموا أيديهم للتقبيل، متشبهين بالأباطرة والطواغيت. وأسأل الله لهم الهداية إلا من أبي وكفر.

هر عالم دینی که دستش را برای بوسه پیش می‌آورد یا به این کار راضی است و به مردم اجازه می‌دهد دستش را ببوسند، با فرمان خدا و پیامبرش و ائمه و با فرمان امام مهدی (ع) مخالفت ورزیده است. بر علما است که تواضع پیشه کنند و برای فرمان خدا و پیامبرش و ائمه و امام مهدی (ع) خاضع باشند و به آن‌چه از حضرت (ع) صادر می‌شود گردن نهند، نه این‌که همچون پادشاهان و طاغوتیان تکبر ورزند و بر مردم برتری جویند و دستان خود را برای بوسه زدن جلو ببرند. از خداوند برای آن‌ها هدایت مسئلت می‌نمایم؛ مگر آن‌کس که نپذیرد و کافر گردد.



### [سؤال/جواب ۲۲: : به قتل رسیدن قبطی به دست موسی (ع) در سوره‌ی قصص: ۱۴ و ۱۹]

۱- والحديث الذي عناه السيد (ع) هنا هو ما ورد عن علي بن مزيد، قال: دخلت على أبي عبد الله (ع) فتناولت يده فقبلتها، فقال: أما إنها لا تصلح إلا لنبی أو وصی نبی) الكافي: ج ۲ ص ۱۸۵.

۲- حدیثی که مد نظر سید (ع) می‌باشد، حدیثی است که از علی بن مزید نقل شده است: بر ابو عبدالله (ع) وارد شدم. دستش را گرفتم و بوسیدم. فرمود: «(بوسیدن دست) جز برای نبی یا وصی نبی جایز نیست». کافي: ج ۲ ص ۱۸۵.

سؤال / ۲۲: قال تعالى: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ \* وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالِ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ \* قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ \* قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ \* فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ \* فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١﴾. هناك عدة تساؤلات حول هذه الآيات:

پرسش ۲۲: خداوند متعال می فرماید: (چون به حد بلوغ رسید و برومند شد، او را حکمت و دانشی دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم \* بی خبر از مردم شهر، به شهر داخل شد. دو تن را دید که با هم نزاع می کنند، این یک از پیروانش بود و آن یک از دشمنانش. آن که از پیروانش بود علیه آن دیگر که از دشمنانش بود از او یاری خواست. موسی مشتی بر او نواخت و او را کشت. گفت: این از عمل شیطان بود. او به آشکارا دشمنی گمراه کننده است \* گفت: ای پروردگار من! من به خود ستم کردم، مرا بیامرز، و خدایش بیامرزید؛ زیرا آمرزنده و مهربان است \* گفت: ای پروردگار من! به پاس نعمتی که بر من عطا کردی هرگز پشتیبان گنهکاران نخواهم شد \* دیگر روز در شهر ترسان و چشم بر راه حادثه می گردید. مردی که دیروز از او مدد خواسته بود باز هم از او مدد خواست. موسی به او گفت: تو به آشکارا گمراه هستی \* چون خواست مردی را که دشمن هر دو آنها بود بزند، گفت: ای موسی! آیا می خواهی همچنان که دیروز یکی را کشتی مرا نیز بکشی؟ تو می خواهی در این سرزمین جبار و زورگویی باشی و نمی خواهی که از مصلحان باشی) (۲).

درباره ی این آیات چند پرسش مطرح می باشد:

۱- هل أن قتل موسى للقبطي كان خطأ أي غير متعمد من قبل موسى (ع) وإنما حصل بسبب ضربته؟ ثم هل أن قتل موسى للقبطي من قبل موسى لو كان متعمداً أو خطأ معصية لله أو ترك أولى؟! \*

۱- القصص : ۱۴ - ۱۹.

۲- قصص: ۱۴ تا ۱۹.

۲- الموصوف من عمل الشيطان هل هو عملية القتل؟!

۳- طلب موسى للمغفرة مما وما هو الذنب الذي ارتكبه؟

۴- لماذا لم يقتل موسى الرجل القبطي الثاني؟

۵- لماذا وصف موسى الإسرائيلي بأنه غوي مبین؟

- ۱- آیا کار موسی مبنی بر کشتن قبطی، به صورت خطا یعنی از طرف موسی (ع) غیر عمدی بوده و او در اثر اصابت ضربه کشته شده است؟ حال اگر قتل قبطی به دست موسی به عمد یا غیر عمدی بوده باشد، آیا معصیت الهی به شمار می‌رود؟ یا ترک اولی محسوب می‌گردد؟!
- ۲- آن چه عمل شیطان خوانده شده، آیا عمل قتل بوده است؟
- ۳- چرا موسی درخواست آمرزش کرد و او چه گناهی مرتکب شده بود؟
- ۴- چرا موسی مرد قبطی دوم را نکشت؟
- ۵- چرا موسی آن فرد اسرائیلی را به گمراه بودن آشکار توصیف کرد؟

ج ۱/ قتل موسی للقبطي متعمد ومقصود، وقد حصل بعد أن ﴿بلغ موسى أشده﴾، وبعد أن ﴿آتاه الله الحكمة والعلم﴾. ولم يكن هذا القتل معصية من موسى، أو ترك أولی، بل كان عملاً صحيحاً باعتبار قتل عدواً من أعداء الله، وولياً من أولياء الشيطان<sup>(۱)</sup>.

پاسخ ۱: قتل قبطی توسط موسی، به عمد و از روی قصد بود و پس از (چون به حد بلوغ رسید) حاصل گشته است و نیز پس از آنکه (خداوند حکمت و علم به او ارزانی داشت). این قتل، نه معصیتی از جانب موسی بود و نه ترک اولی، بلکه عملی صحیح بود؛ چرا که وی دشمنی از دشمنان خدا و دوستی از اولیای شیطان را به قتل رسانیده بود.<sup>(۲)</sup>

۲- ورد في محاوره الإمام الرضا (ع) مع المأمون العباسي: (... فقال المأمون: بارك الله فيك يا أبا الحسن! فآخبرني عن قول الله: (فوكزه موسى فقضى عليه قال هذا من عمل الشيطان)، قال الرضا (ع): (إن موسى دخل مدينة من مدائن فرعون على حين غفلة من أهلها وذلك بين المغرب والعشاء، فوجد فيها رجلين يقتتلان هذا من شيعته وهذا من عدوه فاستغاثه الذي من شيعته على الذي من عدوه فوكزه موسى) فقضى موسى على العدو بحكم الله تعالى ذكره فمات (... الاحتجاج للشيخ الطبرسي: ج ۲ ص ۲۱۸).

۲- در گفت‌وگویی بین امام رضا (ع) با مأمون عباسی آمده است: «... مأمون گفت: آفرین بر تو ای ابا الحسن! از این سخن خداوند (موسی مشتی بر او نواخت و او را کشت. گفت: این از عمل شیطان بود) مرا باخبر نما. امام رضا (ع) فرمود: «موسی به شهری از شهرهای فرعون هنگامی که اهلش در غفلت بودند وارد شد و این زمان، بین مغرب و عشا بود» «دو تن را دید که با هم نزاع می‌کنند، این یک از پیروانش بود و آن یک از دشمنانش. آن که از پیروانش بود علیه آن دیگر که از دشمنانش بود از او باری خواست. موسی مشتی بر او نواخت و او را کشت». موسی به حکم خداوند متعال کار را بر دشمن تمام کرد و او مرد...». احتجاج شیخ طبرسی: ج ۲ ص ۲۱۸.

ج ۲/ الموصوف أنه من عمل الشيطان هو القبطي نفسه باعتباره من صنيعته الشيطان، وباعتباره من أتباعه<sup>(۱)</sup>، قال تعالى في وصف ابن نوح العاق الكافر: ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾<sup>(۲)</sup>، فوصف سبحانه ابن نوح بأنه عمل غير صالح.

پاسخ ۲: مراد از عمل شیطان همان قبطی است از این جهت که وی دست پرورده‌ی شیطان بود و نیز به این علت که وی از پیروان شیطان بود.<sup>(۳)</sup> خداوند متعال در توصیف وضعیت پسر نوح که عاق شده و کافر بود می‌فرماید: ( او عملی است ناصالح )<sup>(۴)</sup>. پس خدای سبحان پسر نوح را به این که او «عملی است ناصالح» توصیف فرموده است.

وقال تعالى عن موسى: ﴿وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾<sup>(۵)</sup>. والعدو المضل المبين في الآية هو القبطي نفسه، باعتباره من جنود الشيطان، ومظهر عداوته لأولياء الله سبحانه. حق تعالى درباره‌ی موسی می‌فرماید: ( تو را برای خود برگزیدم )<sup>(۶)</sup> و دشمن آشکارای گمراه در این آیه، همان قبطی است؛ چرا که وی از لشکریان شیطان بود و دشمنی اش با اولیای خداوند سبحان را علنی کرده بود.

ج ۳/ طلب موسى (ع) للمغفرة من الله وتاب إليه سبحانه من بقاءه في قصر فرعون (لعنه الله)، بعد أن عرف أنه عدو لله سبحانه وتعالى، والذنب الذي ارتكبه هو: ببقائه في قصر فرعون (لعنه الله)<sup>(۷)</sup>، فقد كثر سواده وإن لم يكن راضياً عن فعله، ولهذا قال بعد المغفرة:

۳- في المحاورة نفسها مع المأمون العباسي قال الإمام الرضا (ع) : قال : ( هذا من عمل الشيطان ) يعني الاقتتال الذي وقع بين الرجلين ، لا ما فعله موسى من قتله إياه ، انه - يعني : الشيطان - عدو مضل مبين ( نفس المصدر السابق . ۲- هود : ۴۶ .

۳- در همان گفت‌وگو با مأمون عباسی، امام رضا(ع) می‌فرماید: «گفت: ( این از عمل شیطان بود ) یعنی درگیری‌ای که بین دو مرد صورت گرفته بود نه آن چه از موسی در قتل یکی از آن‌ها سر زده بود. II انه O یعنی «شیطان» به آشکارا دشمنی گمراه کننده است». احتجاج شیخ طبرسی: ج ۲ ص ۲۱۸.

۴- هود: ۴۶.

۵- طه: ۴۱.

۶- طه: ۴۱.

۱- في المحاورة المشار إليها: (... قال المأمون فما معنى قول موسى: (رب إني ظلمت نفسي فاغفر لي)؟ قال (ع): يقول: إني وضعت نفسي غير موضعها بدخولي هذه المدينة... المصدر نفسه. ومن المعلوم أن الإمام الرضا (ع) في مقام الاحتجاج على المأمون

﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ﴾، أي نعمة المغفرة، ونعمة القوة البدنية. والمجرمون هم: فرعون وجنوده.

پاسخ ۳: موسی (ع) پس از آن که فهمید فرعون (لع) دشمن خدای سبحان است، بابت باقی ماندنش در کاخ او از خداوند سبحان آمرزش طلبید و به سوی حضرتش توبه نمود. گناهی که موسی مرتکب شد این بود: باقی ماندنش در کاخ فرعون (لع)؛<sup>(۱)</sup> چراکه با این کار سیاهی لشکر فرعون را زیاد کرده بود هر چند خودش به این کارش رضایت نداشت، و از همین رو پس از آمرزش خواستن گفت: ( ای پروردگار من! به پاس نعمتی که بر من عطا کردی هرگز پشتیبان گنهکاران نخواهم شد ) ؛ یعنی نعمت آمرزش و نعمت توانایی جسمانی. گنهکاران هم عبارتند از فرعون و لشکریانش.

ج ۴/ لأن القبطي الثاني لما رأى موسى تكلم بهذه الكلمات، ولّى فاراً خوفاً من موسى، وأبلغ فرعون (لعنه الله) بما عمل موسى (ع).

پاسخ ۴: زیرا قبطی دوم وقتی دید موسی این کلمات را بر زبان جاری ساخت، از ترس موسی برگشت و فرار کرد و آن چه موسی (ع) انجام داده بود را به فرعون (لع) رسانید.

ج ۵/ وصف موسى (ع) الإسرائيلي بأنه غويٌّ مبين؛ لأنه - أي الإسرائيلي - كان المفروض أن يكون حذراً، ويختفي ولا يعرض نفسه للاصطدام مع جنود فرعون مرة أخرى، وخلال فترة قصيرة وعلى رؤوس الأشهاد، ثم يدعو موسى (ع) ويستصرخه (أي بصوت عالٍ)؛ ليتضح للجميع أن من قتل القبطي في اليوم السابق هو: موسى (ع).

والتكلم معه على قدر عقله، وبقوله (ع): (يقول: إني وضعت ... يريد أن يبين أن نبي الله موسى(ع) يقصد مطلق وجوده مع فرعون بما في ذلك وجوده في قصره، وليس فقط دخوله إلى إحدى مدن فرعون.

<sup>۱</sup> - در همان گفت وگو: .... مأمون گفت: معنی این سخن موسی چیست؟ ( ای پروردگار من! من به خود ستم کردم، مرا بیامرز ) . امام رضا(ع) فرمود: «می گوید: من با وارد شدنم به این شهر خودم را در جایی نامناسب قرار دادم....». احتجاج شیخ طبرسی: ج ۲ ص ۲۱۸. مشخص است که امام رضا(ع) در مقام احتجاج بر مأمون می باشد و به اندازه ی فهم او با او سخن می گوید و با این فرمایش: «می گوید: من خودم را .... قرار دادم....» بیان می فرماید که پیامبر خدا حضرت موسی (ع) به طور مطلق می خواهد بودنش با فرعون و در قصر او را بیان کند و نه فقط وارد شدنش به یکی از شهرهای فرعون را.

پاسخ ۵: موسی(ع) اسرائیلی را به این که او(غَوِيٌّ مُبِينٌ) (گمراهی آشکار است) توصیف نمود؛ زیرا وی —یعنی اسرائیلی— می‌بایست برحذر می‌بود و جانب احتیاط را رعایت می‌کرد و مخفی می‌شد و خود را در معرض برخورد و اصطکاک مجدد با لشکریان فرعون قرار نمی‌داد، آن هم در مدت زمانی کوتاه و در معرض دید شاهدان؛ تا موسی را ندا دهد و با صدای بلند درخواست کمک کند؛ تا به این ترتیب بر همگان روشن شود کسی که دیروز قبطی را کشته بود موسی(ع) بوده است.



### [سؤال/جواب ۲۳: معنای کلمه‌ی اسرائیل و ستاره‌ی شش‌پر]

سؤال / ۲۳: ما معنی کلمه‌ی اسرائیل؟ وهل الصهاينة الموجودون اليوم في فلسطين هم بنو إسرائيل أو ما بقي منهم؟ وهل النجمة السداسية صهيونية؟ وماذا تعني النجمة السداسية؟

پرسش ۲۳: معنای کلمه‌ی اسرائیل چیست؟ آیا صهیونیست‌هایی که امروزه در فلسطین هستند، بنی اسرائیل هستند یا این که از آن‌ها کسی باقی نمانده است؟ و آیا ستاره‌ی شش‌پر، صهیونیستی است؟ و ستاره‌ی شش‌پر چه معنایی را می‌رساند؟

الجواب: إسرائيل تعني: عبد الله. ويوجد بعض اليهود الموجودين في الأرض المقدسة من ذرية يعقوب النبي (ع)، وهو عبد الله وهو إسرائيل عند اليهود.

پاسخ:

اسرائیل یعنی بنده‌ی خدا. در میان یهودیانی که در سرزمین مقدس هستند، از نوادگان یعقوب نبی (ع) یافت می‌شود. او عبدالله است و نزد یهود اسرائیل می‌باشد.

والنجمة السداسية عند اليهود هي: نجمة داود، وتعني: المنتصر، وهي علامة للمصلح المنتظر عندهم، وهو إيليا النبي (ع)، الذي رُفِعَ قبل أن يُبعث عيسى— (ع) بمدة طويلة، وهم ينتظرون عودته، وهو أحد وزراء الإمام المهدي (ع) الآن.

ستاره‌ی شش‌پر همان ستاره‌ی داوود است و به معنای «منتصر» (پیروز و فاتح) می‌باشد، و برای آن‌ها، علامت مُصلح منتظر است که همان ایلیای نبی (ع) می‌باشد؛ کسی که زمانی دراز پیش از بعثت عیسی (ع) مرفوع شد (به آسمان بالا برده شد) و آن‌ها منتظر بازگشتش هستند و در حال حاضر او یکی از وزرای امام مهدی (ع) می‌باشد.

ما تقدم بناءً على أن إسرائيل تعني: يعقوب، ولكن الحقيقة إن إسرائيل تعني: عبد الله، وتعني: محمداً ﷺ .

آن‌چه بیان شد بر این مبنا است که اسرائیل یعنی حضرت یعقوب؛ ولی واقعیت آن است که اسرائیل به معنی بنده‌ی خدا و منظور حضرت محمد (ص) می‌باشد.

وبنو إسرائيل هم: آل محمد ﷺ، وأيضا شيعتهم، بل والمسلمون عموماً بحسب ورودها في القرآن. في تفسير العياشي وغيره:

با توجه به آن‌چه در قرآن آمده است بنی اسرائیل آل محمد (ع) و نیز شیعیان آن‌ها و حتی عموم مسلمین می‌باشند. در تفسیر عیاشی و سایر منابع آمده است:

(عن هارون بن محمد، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن قوله سبحانه: ﴿يا بني إسرائيل﴾، قال (ع): هم نحن خاصة.

از هارون بن محمد روایت شده است: از ابا عبد الله امام صادق (ع) درباره‌ی این فرموده‌ی خدا (ای بنی اسرائیل) سؤال کردم. حضرت فرمود: «آنان به طور خاص ما هستیم».

عن محمد بن علي، قال: سألت الصادق (ع) عن قول الله: ﴿يا بني إسرائيل﴾، قال: هي خاصة بآل محمد ﷺ .

از محمد بن علی نقل شده است: از امام صادق (ع) درباره‌ی این سخن خدا یا بنی اسرائیل سؤال کردم. فرمود: «به طور خاص مربوط به آل محمد (ع) می‌باشد».



وفي سنن أبي داود عن النبي ﷺ أنه قال: أنا عبد الله اسمي أحمد، وأنا عبد الله اسمي إسرائيل، فما أمره فقد أمرني، وما عناه فقد عناني<sup>(۱)</sup>.

در سنن ابی داوود از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود: «أنا عبد الله اسمي أحمد و أنا عبد الله اسمي إسرائيل، فما أمره فقد أمرني و ما عناه فقد عناني»<sup>(۲)</sup> (من عبد الله هستم. نامم احمد است و من عبد الله هستم. نامم اسرائیل است، پس هرچه به او دستور داده شده به من دستور داده شده است و هرچه به او مربوط می شود به من مربوط می باشد).

فبعض الآيات في الأئمة خاصة<sup>(۳)</sup>، وهم بنو إسرائيل فيها لا سواهم.

برخی آیات به طور خاص مربوط به ائمه (ع) می باشند<sup>(۴)</sup> و در این آیات، آن‌ها (ائمه (ع)) بنی اسرائیل می باشند و نه کس دیگر.

قال تعالى: ﴿ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ۖ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴾<sup>(۵)</sup>.

۱- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۴۴.

۲- تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۴۴.

۳- وهنا قال السيد أحمد الحسن (ع) (بعض الآيات): لأن هناك بعض الآيات تدم بني إسرائيل وهي تقصد الذين يدعون التشيع ورغم ذلك خذلوا آل محمد ﷺ، فهم كبنی اسرائیل الذین یذعون الانتماء إلى الأنبياء ونصرتهم ولكنهم فشلوا في ذلك ألا القليل، (لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَرَأْسُنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ) المائدة: ۷۰.

۴- در اینجا سید احمد الحسن (ع) از عبارت برخی آیات استفاده می کند؛ چرا که برخی آیات در ذم بنی اسرائیل می باشند و منظور آن‌ها کسانی است که ادعای تشیع می کنند و در عین حال آل محمد را تنها می گذارند؛ آن‌ها مانند بنی اسرائیل هستند که ادعای پیروی و یاری انبیا را داشتند ولی جز اندکی، در این مهم شکست خوردند: (لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَرَأْسُنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ) (ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی برایشان فرستادیم. هر گاه که پیامبری چیزی می گفت که با خواهش دلشان موافق نبود، گروهی را تکذیب می کردند و گروهی را می کشتند) (مائده: ۷۰).

۵- البقرة: ۱۲۲ - ۱۲۳.

حق تعالی می‌فرماید: (ای بنی اسرائیل، از آن نعمتی که بر شما ارزانی داشتیم و شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید \* و بترسید از روزی که هیچ‌کس، به کار دیگری نیاید و هیچ فدیة‌ای پذیرفته نشود و شفاعت سودشان نکند و هیچ یاری نشوند)<sup>(۱)</sup>.

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾: أي يا آل محمد ﷺ .

(ای بنی اسرائیل): یعنی ای آل محمد (ع) .

﴿اذْكُرُوا نِعْمَتِي﴾: أي نعمّة الولاية والإمامة، والهيمنة على جميع العوالم.

(نعمتم را .... یاد کنید): یعنی نعمت ولایت و امامت، و تسلط بر تمام عوالم.

﴿وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾: أي بمعرفتي (معرفة الله سبحانه وتعالى) والعلم

بأسماؤه.

(و شما را بر جهانیان برتری دادم): یعنی با شناخت من (شناخت خداوند سبحان و متعال)

و علم به اسماء او.

ومن المعلوم أنّ محمداً وآل محمد هم المفضلون على العالمين، لا بنو يعقوب ولا غيرهم

مفضلون على آل محمد ﷺ .

روشن است که برتری داده شدگان بر جهانیان، محمد و آل محمد هستند، و فرزندان یعقوب

و غیر آنها، برتری داده شده بر آل محمد (ع) نمی‌باشند.

﴿وَأَنْتُمْ يَوْمًا﴾: هو يوم الموت، وهو اليوم الوحيد الذي لا توجد فيه شفاعت، فالعذاب

عند الموت لا ينجو منه إلا من صاحب الدنيا ببدنه، وقلبه معلق بالملأ الأعلى، فلم يرتبط مع

الدنيا بحبال وعوالق تحتاج إلى القطع والقلع مما يسبب العذاب.

(و بترسید از روزی که): روز مرگ است؛ تنها روزی که در آن شفاعت وجود ندارد. از عذاب

هنگام مرگ کسی نجات پیدا نمی‌کند مگر کسی که در دنیا با بدنش زندگی کرده درحالی که

<sup>۱</sup>- بقره: ۱۲۲ و ۱۲۳.

دلش به ملاً اعلیٰ تعلق داشته باشد و در نتیجه با ریسمان‌ها و دل‌بستگی‌هایی به دنیا مرتبط نبوده که به قطع کردن و بریدن - که مسبب عذاب است - نیاز داشته باشد.

والناجون من عذاب الموت هم: المقربون، قال تعالى: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ \* فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup>، أي حال موته، وسادة المقربین هم: محمد وآل محمد ﷺ .  
 نجات یافتگان از عذاب مرگ، مقربان می‌باشند. حق تعالی می‌فرماید: ( اما اگر از مقربان باشد \* برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت )<sup>(۲)</sup>؛ یعنی وضعیت مرگش. سروران مقربان هم عبارتند از محمد و آل محمد (ع).

وبعض الآيات في (بني إسرائيل) خاصة بالشيعة وعلماء الشيعة، قال تعالى: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ \* وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا﴾<sup>(۳)</sup>.

برخی آیات مربوط به «بنی اسرائیل»، ویژه‌ی شیعه و علمای شیعه می‌باشند. خداوند متعال می‌فرماید: (و آن هنگام که فرستاده‌ای از جانب خداوند بر آن‌ها مبعوث شد که آن‌چه نزدشان بود تصدیقش می‌کرد، گروهی از اهل کتاب، کتاب خداوند را آن‌چنان پشت سر خویش افکندند که گویی از آن اطلاعی ندارند \* و از افسونی که شیاطین بر روزگار پادشاهی سلیمان می‌خواندند پیروی کردند، و سلیمان کافر نبود ولی شیاطین کافر بودند)<sup>(۴)</sup>.

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾: أي رسول من الإمام المهدي (ع)؛ لأنه بعد بعث الإنسان الكامل (كلمتك التامة وكلماتك التي تفضلت بها على العالمين)، وهم محمد وآل محمد ختمت الرسالة من الله سبحانه وتعالى، وبدأ عهد جديد، وهو الرسالة من الرسول محمد وآل محمد ﷺ، فـ (آل محمد) رسل من محمد ﷺ، يأخذون علمهم منه بالوحي أو بواسطة ملائكة أو مباشرة منه ﷺ، فالرسول محمد ﷺ: (الخاتم لما

۱- الواقعة: ۸۸ - ۸۹.

۲- واقعه: ۸۸ و ۸۹.

۳- البقرة: ۱۰۱ - ۱۰۲.

۴- بقره: ۱۰۱ و ۱۰۲.

سبق والفتاح لما استقبل) أي: الخاتم للرسالة من الله، وفتاح الإرسال منه ﷺ ومن آل بيته ﷺ.

(و آن هنگام که فرستاده‌ای از جانب خداوند بر آن‌ها مبعوث شد) : یعنی فرستاده‌ای از سوی امام مهدی (ع)؛ چرا که پس از بعثت انسان کامل (كَلِمَةَ التَّامَّةِ وَ كَلِمَاتِكَ الَّتِي تَفَضَّلْتَ بِهَا عَلَى الْعَالَمِينَ) — (کلمه‌ی کاملت و کلماتی که با آن‌ها بر جهانیان برتری یافتی) که محمد و آل محمد هستند، رسالت از جانب خداوند سبحان و متعال خاتمه یافت و دوران جدیدی آغاز شد که همان رسالت از جانب حضرت محمد و آل محمد (ع) می‌باشد. بنابراین «آل محمد» فرستادگانی از جانب حضرت محمد (ص) هستند که علم خود را با وحی یا به واسطه‌ی فرشتگان و یا به طور مستقیم از آن حضرت دریافت می‌کنند. پس، حضرت محمد (ص) «الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل» (خاتم بر گذشتگان و راهگشای آیندگان) می‌باشد؛ یعنی: ختم‌کننده‌ی رسالت از سوی خدا و گشاینده‌ی رسالت از جانب خود (ص) و اهل بیتش (ع).

وقد ثبت عند الشيعة أنّ الإمام المهدي (ع) يرسل محمداً بن الحسن ذا النفس الزكية قبل خمسة عشر يوماً من قيامه لأهل مكة فيقتلونهم<sup>(۱)</sup>، فإذا صح هذا الإرسال صح غيره. برای شیعه ثابت شده است که امام مهدی (ع)، پانزده روز پیش از قیام خود، محمد بن حسن صاحب نفس زکیه را به سوی مردم مکه می‌فرستد و آن‌ها او را می‌کشند.<sup>(۲)</sup> حال اگر این فرستادن درست باشد، دیگر فرستادن‌ها هم درست خواهد بود.

﴿مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ﴾: من العلم الذي ورثه الشيعة عن أهل البيت ﷺ بأنّ المهدي (ع) حق، وأنه يقوم بالسيف، وأنه قبل قيامه يوجد م مهدون يوطئون له سلطانه، وأنّ له ذرية، وأنّ بعده اثني عشر من ولده مهديين. وأنهم - أي الشيعة - قاطعون بناءً على الروايات التي وردت عنهم ﷺ بأن الأرض لو خليت من الإمام لساخت بأهلها<sup>(۳)</sup>، فبعد قتل - أو بحسب

۱- انظر: بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۳، ۳۰۷.

۲- به بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۰۳ و ۳۰۷ رجوع کنید.

۳- عن محمد بن الفضيل، عن أبي الحسن الرضا (ع) قال: (قلت له: أبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، قلت: فانا نروي عن أبي عبد الله (ع):) أنها لا تبقى بغير إمام إلا أن يسخط الله تعالى على أهل الأرض أو على العباد، فقال: لا، لا تبقى إذا لساخت الكافي: ج ۱ ص ۲۷۷ ح ۱۱، وغيره من الأحاديث الشريفة.

اعتقاد بعضهم موت الإمام المهدي (ع) - بمن تستقر الأرض إن لم يكن بأحد ولده الأوصياء من بعده والأئمة المهديين، كما في الروايات عنهم ﷺ!!؟  
 ( که آن چه نزدشان بود تصدیقش می کرد ) : از علمی که شیعه از اهل بیت (ع) به میراث برده است به این که مهدی (ع) حق است، او با شمشیر قیام می کند، پیش از قیامش کسانی هستند که زمینه‌ی حکومتش را برای او مهیا می سازند، او فرزندی دارد و پس از او دوازده مهدی از نسل او می باشند. آن ها یعنی شیعیان - براساس روایاتی که از آن بزرگواران (ع) وارد شده است به قطع و یقین می دانند که اگر زمین از امام خالی بماند، اهلش را فرو می برد.<sup>(۱)</sup>  
 حال پس از به قتل رسیدن - یا طبق اعتقاد برخی از آن ها مرگ - امام مهدی (ع) زمین به وسیله‌ی چه کسی آرام و قرار می یابد؟ اگر این کار توسط یکی از اوصیا از فرزندان او پس از او یعنی امامان مهدیین نباشد؟! همان طور که در روایات از ایشان (ع) وارد شده است.

وفي صلاة يوم الجمعة التي قال فيها ابن طاووس (رحمه الله) - وهو ممن التقى بالإمام المهدي (ع) بل ونقل عنه (ع) في زمن الغيبة الكبرى - : (إن تركت تعقيب العصر يوم الجمعة لعذر من الأعذار فلا تترك هذه الصلاة أبداً؛ لأمر أطلعنا الله (عز وجل) عليه)، ثم ذكر الصلاة التي في نهايتها يقول الإمام (ع): (وصل على وليك - أي الإمام المهدي (ع) - وولاية عهدك والأئمة من ولده، ومد في أعمارهم، وزد في آجالهم، وبلغهم أقصى آمالهم دينا ودنيا وآخرة انك على كل شيء قدير)<sup>(۲)</sup>.

ابن طاووس - همان کسی که در زمان غیبت کبری با امام مهدی (ع) ملاقات داشته و حتی از آن حضرت (ع) روایت کرده است - در مورد صلوات روز جمعه گفته است: «اگر تعقیب عصر روز جمعه را بنابر عذری ترک کردی، هرگز این صلوات را ترک مکن؛ به جهت امری که خداوند جل جلاله ما را به آن مطلع نموده است». سپس صلوات را بیان کرده است که در پایان آن امام (ع) می فرماید: «وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ أَيَّامَ إِمَامِ الْمَهْدِيِّ (ع) - وَوَلَاةَ عَهْدِكَ وَالأَيَّامَةَ مِنْ وُلْدِهِ وَ مَدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ فِي أَجَالِهِمْ وَ بَلِّغُهُمْ أَقْصَى أَمَالِهِمْ دِينًا وَ دُنْيَا وَ آخِرَةَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>(۳)</sup> (و بر ولایت - یعنی امام مهدی (ع) - و زمامداران پاییند به عهدهت که امامان از

<sup>۱</sup> - از محمد بن فضیل از ابو الحسن امام رضا (ع) روایت شده است: به ایشان عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: «خیر». عرض کردم: ما از ابا عبدالله (ع) روایت می کنیم: «زمین بدون امام باقی نمی ماند مگر این که خداوند بر اهل زمین یا بندگان خشم گیرد». فرمود: «نه، اگر فرو برود، باقی نمی ماند». کافی: ج ۱ ص ۲۷۷ ح ۱۱ و سایر احادیث شریف.

<sup>۲</sup> - مفاتیح الجنان: ص ۸۵.

<sup>۳</sup> - مفاتیح الجنان: ص ۸۵.

فرزندانش هستند درود فرست، و بر عمرشان بیافزا و به طول حیاتشان فزونی بخش، و به نهایت آرزوهای دینی و دنیوی و اخرویشان برسان که به یقین تو بر هر چیز توانایی).

ورد في الرواية أنه ينزل في مسجد السهلة بعياله<sup>(۱)</sup>. وورد أن بعده أحد عشر مهدياً من ولده (ع)<sup>(۲)</sup>.

در روایتی آمده است که آن حضرت با خانواده‌اش در مسجد سهله فرود می‌آید.<sup>(۳)</sup> همچنین وارد شده است که پس از او، یازده مهدی از نسل آن حضرت (ع) خواهد بود.<sup>(۴)</sup>

والروایات كثيرة لست بصدد استقصائها، وإنما ذكرت بعضها للحجة على المعاند المتكبر على الله وأولياء الله، ومن أراد العلم طلباً للحق، فليراجع كتب الحديث ويطلع بنفسه.

روایات بسیاری وجود دارد و من درصدد بیان کردن همه‌ی آنها نیستم، و فقط برخی از آنها را برای اتمام حجّت بر معاند متکبر بر خدا و اولیای خدا بیان کردم. هرکس که برای پیروی از حق به دنبال علم است، به کتب حدیث مراجعه کند و خودش مطالعه نماید.

﴿نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۱)</sup>: هؤلاء هم بعض علماء الشيعة وأتباعهم خاصة، والكتاب الذي نبذوه وراء ظهورهم هو: القرآن والإمام المهدي (ع) والروایات عن أهل بيت العصمة والمهدون للإمام المهدي (ع) وإرساله لهم، وكذبوا بالحق لما جاءهم وقالوا ساحر أو مجنون، أو به جنة كأنهم لا يعلمون أنّ هذا هو الحق من الإمام المهدي (ع).

۱- قال الإمام الصادق (ع): (كأنني أرى نزول القائم (ع) في مسجد السهلة بأهله و عياله) بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۱۷. مستدرک الوسائل: ج ۳ ص ۴۱۴.

۲- عن أبي حمزة، عن أبي عبد الله (ع) في حديث طويل أنه قال: (يا أبا حمزة إن منا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين (ع)) غيبة الطوسي: ص ۳۰۹.

۳- امام صادق (ع) می‌فرماید: «گویی فرود آمدن قائم (ع) با اهل و عیالش را در مسجد سهله می‌بینم». بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۱۷؛ مستدرک الوسائل: ج ۳ ص ۴۱۴.

۴- از ابو حمزه از ابو عبد الله (ع) در حدیثی طولانی روایت شده است که فرمود: «ای ابا حمزه! از ما پس از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین (ع) خواهد بود». غیبت طوسی: ص ۳۰۹.

( گروهی از اهل کتاب، کتاب خداوند را آن‌چنان پشت سر خویش افکندند که گویی از آن اطلاعی ندارند ) این‌ها برخی از علمای شیعه و پیروان خاصشان می‌باشند، و کتابی که پشت سرشان افکندند، قرآن و امام مهدی (ع) و روایات از اهل بیت عصمت و زمینه‌سازان امام مهدی (ع) و ارسال او برای آن‌ها می‌باشد. آن‌ها حق را هنگامی که به سویشان آمد، تکذیب کردند و گفتند جادوگر است یا مجنون می‌باشد یا جنون دارد؛ گویی اصلاً نمی‌دانند که این حقی از جانب امام مهدی (ع) است.

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمَانَ﴾: أي بعض علماء الشيعة اتبعوا سنن الأمم الماضية واتهاماتهم للأنبياء والمرسلين ﷺ، وقالوا هذا من الجن (الشياطين)، وملك سليمان أي ملك المهدي (ع).

( و از افسونی که شیاطین بر روزگار پادشاهی سلیمان می‌خواندند پیروی کردند ) : یعنی برخی از علمای شیعه، سنت‌های امت‌های پیشین و اتهاماتی که آن‌ها به انبیا و فرستادگان (ع) وارد کردند را پیروی کردند و گفتند این از جن (شیطان) است. ملک سلیمان نیز یعنی ملک مهدی (ع) .

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا﴾: وكون الإمام المهدي (ع) هو إمام الأنس والجن فانه يرسل رسوله إلى الأنس والجن، وكما أنّ من الأنس من يؤمن ومن يكفر ومن ينافق ومن يؤمن ويرتد ومن ومن ... كذلك من الجن من يجري عليه ما يجري على الأنس.

( و سلیمان کافر نبود ولی شیاطین کافر بودند ) : به این‌که امام مهدی (ع) امام انس و جن است و فرستاده‌اش را به سوی انس و جن گسیل می‌دارد، و همان‌طور که برخی از انسان‌ها ایمان می‌آورند، برخی کافر می‌شوند، دسته‌ای نفاق پیشه می‌کنند و گروهی ایمان می‌آورند و مرتد می‌شوند و.... و.... و.... جنیان نیز همین‌گونه‌اند و هرچه بر انس جاری می‌شود بر جن نیز جاری می‌گردد.

كما أنّ أمر الإمام المهدي (ع) العظيم، والذي يمثل نهاية إبليس (لعنه الله) وجنده من شياطين الأنس والجن، كيف لا يتعرض لمكر من قبل شياطين الجن وخدمهم ومكرهم وإلقاءاتهم في قضية الإمام المهدي (ع) التي تمثل نهاية باطلهم بأسره هذه المرة؟!

از آن جا که امر امام مهدی (ع) عظیم است و بیان گر پایان کار ابلیس (لع) و لشکریان او از شیاطین انس و جن می باشد، چطور ممکن است آن حضرت در معرض مکر شیاطین جن و نیرنگ و خدعه های آنان و القاءات شان در قضیه ی امام مهدی (ع) که تمثیلی از به پایان رسیدن تمام باطل شان در این مرتبه می باشد، قرار نگیرد.

وبعض الآيات في (بني إسرائيل) خاصة بالمسلمين الذين ظلموا آل محمد ﷺ، قال تعالى: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ۖ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا﴾<sup>(۱)</sup>.

و برخی آیات درباره ی «بنی اسرائیل» خاص مسلمانانی است که به آل محمد (ع) ستم روا داشتند. حق تعالی می فرماید: (و بر بنی اسرائیل مقرر کردیم که دو بار در زمین فساد خواهید کرد و نیز سرکشی خواهید کرد، سرکشی کردنی بزرگ \* چون از آن دو بار وعده ی نخستین در رسد، گروهی از بندگان خویش را که جنگاورانی زورمند بودند برای شما فرستادیم. آنان حتی در درون خانه ها را هم جست و جو خواهند کرد و این وعده ای انجام شدنی است)<sup>(۲)</sup>.

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾:

الفساد الأول: من هذه الأمة بقتل فاطمة والإمام علي (ع). والفساد الثاني: بقتل الحسن والحسين عليهما السلام، والعلو الكبير: بما انتهكوا من حرمة الحسين (ع)، ومثلوا بجثمانه الطاهر ورفعوا رأسه على رمح، وهو خامس أصحاب الكساء، وخير خلق الله بعد محمد وعلي وفاطمة والحسن ﷺ. والعباد المرسلون في المرة الأولى هم المختار وجنوده الذين سلطهم الله على قتلة الحسين (ع) فقتلوهم.

( و بر بنی اسرائیل مقرر کردیم.... و سرکشی بزرگی خواهید کرد ):

فساد نخست: از این امت با کشتن فاطمه و امام علی (علیهما السلام)، و فساد دوم: با کشتن حسن و حسین (علیهما السلام) بود. و سرکشی کردن بزرگ: آن بود که حرمت حسین (ع) را پایمال کردند و بدن پاک آن حضرت را مثله کردند و سرش را بالای نیزه بردند و حال آن که او پنجم اصحاب کسا و برترین خلق خدا پس از محمد، علی، فاطمه و حسن (ع) بود.

۱- الإسراء: ۴ - ۵.

۲- إسراء: ۴ و ۵.



بندگان فرستاده شده در بار نخست، مختار و لشکریانش بودند که خداوند آنها را بر قاتلان امام حسین (ع) مسلط کرد و آنها را به قتل رسانیدند.

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا﴾<sup>(۱)</sup>: وهؤلاء هم أصحاب القائم (ع) وأنصاره، سيتمكن لهم الله حتى يملكوا شرق الأرض وغربها مع سيدهم محمد بن الحسن المهدي (ع)، ويذل الله بهم كل كافر ومنافق ومرتاب.

( و چون وعده‌ی دوم فرا رسید، کسانی بر سرتان فرستادیم تا شما را غمگین سازند و چون بار اول که به مسجد در آمده بودند به مسجد در آیند و به هرچه دست یابند نابود سازند )<sup>(۲)</sup>. این افراد اصحاب قائم (ع) و انصار او می‌باشند که خداوند آنها را تمکین خواهد داد تا شرق و غرب زمین را با سرورشان محمد بن الحسن المهدي (ع) به تصرف درآورند و خداوند با آنها هر کافر و منافق و شکاکی را ذلیل خواهد کرد.

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم﴾<sup>(۳)</sup>: أي يا مسلمين، عسى- ربكم أن يرحمكم بإتباع القائم ونصرته والاعتراف بأنه إمام مفترض الطاعة يجب موالاته وموالاته ووليه ومعاداة عدوه. ( شاید پروردگارتان به شما رحم کند )<sup>(۴)</sup>: یعنی ای مسلمانان! شاید پروردگارتان به شما رحم کند؛ با پیروی از قائم و یاری دادن او و اعتراف به این که او امام واجب الاطاعه است و این که موالات او و موالات ولی اش و نیز دشمنی با دشمنش واجب می‌باشد.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾: أي إن الآيات التي مضت من سورة الإسراء ترشدكم إلى التي هي أقوم، أي إلى الصراط المستقيم، أي الإمام المهدي (ع). ( این قرآن به درست‌ترین آیین‌ها راه می‌نماید ): یعنی آیاتی که از سوره‌ی اسراء گذشت، شما را به آنچه خود پایدارتر است راه می‌نماید؛ یعنی به راه مستقیم یعنی به امام مهدی (ع) .

۱- الإسراء: ۷.

۲- إسراء: ۷.

۳- الإسراء: ۸.

۴- إسراء: ۸.

﴿وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾: ويبشّر المؤمنين بالقائم (ع) ويعملون لقيامه، فالتمهيد لقيام القائم (ع) هو الصالحات وهو الصلاة، وهو خير العمل.

(و مؤمنانی را که کارهای شایسته به جای می آورند بشارت می دهد که از پاداشی بزرگ برخوردار خواهند شد): مؤمنین را به قائم (ع) بشارت می دهد و این که برای قیامش تلاش کنند. زمینه سازی برای قیام قائم (ع)، همان صالحات است، همان نماز و همان برترین کارها (خیر العمل) می باشد.

﴿وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَغْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾: الآخرة هي الإمام المهدي (ع) والمهدون له (ع)، وهي ملكوت السماوات والأرض، وهي رؤيا المؤمن الصالحة، وهي فطرة الله التي فطر الناس عليها، والذين لا يؤمنون بالآخرة كفره وإن ادعوا أنهم مسلمون.  
(و برای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، عذابی دردآور مهیا کرده ایم): آخرت عبارت است از امام مهدی (ع) و کسانی که زمینه ساز آن حضرت هستند؛ عبارت اند از ملکوت آسمانها و زمین، همان رؤیای صالح مؤمن، همان فطرتی که خداوند مردم را به آن فطرت بیافریده است؛ و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند کافرند هر چند ادعای مسلمانی داشته باشند.

أما النجمة السداسية: فهي من مواريث الأنبياء التي ورثها القائم محمد بن الحسن المهدي (ع)، وهي ترمز إليه (عليه صلوات ربي) وتعني: المنتصر والمنصور. واليهود الصهاينة سرقوا هذه النجمة، واتخذوها شعاراً لهم ورمزاً لانتظارهم للمصلح العالمي الموعود، وهو عندهم - كما قدمت - إيليا النبي (ع). والذي يهين هذه النجمة ويلعنها يكون كمن يلعن كلمة (الله أكبر) التي وضعها صدام لعنه الله في علم العراق، ويكون ممن يلعن مواريث الأنبياء ﷺ.

اما ستاره‌ی شش پر: جزئی از میراث‌های انبیا است که قائم محمد بن الحسن المهدي (ع) آن را به ارث می برد. این ستاره به آن حضرت (ع) اشاره دارد و معنای آن منتصر (پیروز و فاتح) و منصور (یاری شده) می باشد. یهودیان صهیونیست این ستاره را به سرقت برده اند و آن را شعار و نماد خود برگرفتند و برای آن‌ها اشاره ای به مصلح جهانی موعود دارد و همان طور که پیش تر گفتم، برای آن‌ها منظور ایلیای نبی (ع) می باشد. کسی که به این ستاره توهین کند و آن را لعن

و نفرین نماید، مانند کسی است که کلمه‌ی «الله اکبر» را که صدام (لع) آن را در پرچم عراق قرار داد مورد لعن قرار دهد و از زمره‌ی کسانی می‌شود که موارث انبیا(ع) را لعنت می‌کند!

فهذه النجمة هي نجمة المهدي (ع)، وقد ورد عنهم عليهم السلام: (إن راية الحق إذا ظهرت لعنها أهل المشرق وأهل المغرب) <sup>(۱)</sup>. فاحذروا أيها المؤمنون، فاللعنة إذا لم تجد لها موضعاً عادت إلى صاحبها، كما ورد عن رسول الله صلى الله عليه وآله <sup>(۲)</sup>.

این ستاره، ستاره‌ی مهدی (ع) است. از ائمه (ع) روایت شده است: «هنگامی که پرچم حق آشکار شود اهل مشرق و مغرب آن را لعنت می‌کنند» <sup>(۳)</sup>. پس ای مؤمنان، برحذر باشید! اگر لعنت مکانی پیدا نکند، به صاحبش (لعنت‌کننده) باز می‌گردد، همان‌طور که رسول خدا(ص) بیان فرموده است <sup>(۴)</sup>.

وداود (ع) داودنا، وسليمان (ع) سليماننا، والهيكل هيكلنا نحن المسلمين، لا هيكل اليهود الصهاينة قتلت الأنبياء، والأرض المقدسة أرضنا، ولا بد من تحريرها وفتحها، ورفع راية (لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله) عليها. ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ <sup>(۵)</sup>. وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

داوود(ع) داوود ما است، سليمان(ع) سليمان ما است، و هيكل، هيكل ما مسلمانان است نه هيكل يهودی‌های صهیونیست که قاتلان پیامبرانند. سرزمین مقدس، سرزمین ما است که باید آزاد و فتح شود و پرچم «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» بر آن به اهتزاز

۱- عن أبان بن تغلب، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (إذا ظهرت راية الحق لعنها أهل الشرق والغرب، أتدري لم ذلك؟ قلت: لا، قال: للذي يلقي الناس من أهل بيته قبل خروجه) بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۳.

۲- عن أبي حمزة الثمالي، قال: سمعت أبا جعفر (ع) يقول: (ان اللعنة إذا خرجت من في صاحبها ترددت، فان وجدت مساعاً والاً رجعت على صاحبها) الكافي: ج ۲ ص ۳۶۰.

۳- از ابان بن تغلب روایت شده است: شنیدم ابا عبدالله (ع) می‌فرماید: «هنگامی که پرچم حق نمایان گردد اهل مشرق و مغرب آن را لعنت می‌کنند. آیا می‌دانی چرا؟». گفتم: خیر. فرمود: «از آن چه انسان از اهل بیته پیش از خروجش می‌بیند». بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۳.

۴- ابو حمزه روایت می‌کند: شنیدم ابا جعفر(ع) می‌فرماید: «هرگاه لعنت از دهان گوینده خارج شود، میان این دو نفر رفت و برگشت می‌کند؛ پس اگر کسی که لعنت شده است، سزاوار لعن باشد، به او می‌رسد وگرنه به گوینده‌اش برمی‌گردد». کافی: ج ۲ ص ۳۶۰.

۵- آل عمران: ۶۸.

درآید. ( نزدیک‌ترین کسان به ابراهیم همانا پیروان او و این پیامبر و مؤمنان هستند و خداوند یاور مؤمنان است )<sup>(۱)</sup>.  
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین (و انتهای کلام ما، این‌که ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است).



### [سؤال/جواب ۲۴: معنی سبع مثنی]

سؤال / ۲۴: ما معنی السبع المثنی؟

پرسش ۲۴: معنای سبع مثنی چیست؟

الجواب: قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾<sup>(۲)</sup>، والمثنی فی هذه الآية هي: آیات سورة الفاتحة<sup>(۳)</sup>.

پاسخ:

خداوند متعال می‌فرماید: ( ما سبع المثنی و قرآن بزرگ را به تو دادیم )<sup>(۴)</sup>. مثنی در این آیه عبارت است از آیات سوره‌ی فاتحه.<sup>(۵)</sup>

والمثنی مأخوذة من الثناء، أي المدح والحمد، فأیات سورة الفاتحة سبع آیات كلها آیات ثناء

<sup>۱</sup>- آل عمران: ۶۸.

<sup>۲</sup>- الحجر: ۸۷.

<sup>۳</sup>- قيل لأمیر المؤمنین (ع): یا أمیر المؤمنین، أخبرنا عن (بسم الله الرحمن الرحيم) أهي من فاتحة الكتاب؟ فقال: (نعم، كان رسول الله ﷺ يقرأها ويعدها آية منه، ويقول: فاتحة الكتاب هي السبع المثنی) (الأمالي للشيخ الصدوق: ص ۲۴۰).

<sup>۴</sup>- حجر: ۸۷.

<sup>۵</sup>- به امیر المؤمنین (ع) گفته شد: ای امیر مؤمنان، ما را از «بسم الله الرحمن الرحيم» آگاه نما. آیا جزو سوره‌ی فاتحه است؟ فرمود: «آری، رسول خدا آن را قرائت می‌فرمود و آن را آیه‌ای از آن می‌دانست و می‌فرمود: فاتحة الكتاب همان سبع مثنی است». (امالی شیخ صدوق: ص ۲۴۰).

على الله سبحانه وتعالى، ولذا سميت السبع المثاني. والرسول ﷺ في هذه الحالة هو: الثاني المثني، أي المادح والحمد، ولو سميتها الحمد يصبح الرسول ﷺ هو الحامد أو محمد وأحمد.

«مثنى» از «ثنا» به معنای مدح و ستایش گرفته شده است و آیات سوره‌ی فاتحه هفت آیه است که همگی آن‌ها مدح و ثنای خداوند سبحان و متعال می‌باشد؛ از این رو سبع مثنی نامیده شده است. پیامبر (ص) در این حالت «الثانی المثنی» است یعنی مدح کننده و حمد کننده و اگر آن را سوره‌ی حمد بنامی، پیامبر (ص) خود، حمد کننده یا محمد و احمد می‌شود.

والقرآن كله في الفاتحة، ولهذا أفرد الله منته على الرسول ﷺ بالفاتحة المباركة. ولما كان القرآن تفصيل للفاتحة أصبح القرآن كله ثناءً على الله سبحانه وتعالى عند أهله، فصَحَّ أن يسمى القرآن كله مثنى، قال تعالى: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾<sup>(۱)</sup>.

تمام قرآن در فاتحه است و از همین رو خداوند متشش را با سوره‌ی مبارک فاتحه بر پیامبر (ص) مختص می‌گرداند. از آن جا که قرآن شرح و تفصیل فاتحه است، قرآن از نظر اهلش به طور کامل مدح و ثنای خداوند سبحان و متعال می‌باشد؛ بنابراین صحیح است که قرآن جملگی مثنی نامیده شود. خداوند متعال می‌فرماید: (خدا بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی متشابه و مثنی، که از تلاوت آن، کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند، از خوف، تنشانشان بلرزد؛ سپس تن و جانانشان به یاد خدا بیارامد. این راه خدا است که هر که را بخواهد به آن راهنمایی می‌کند و هر که را خدا گمراه کند او را هیچ راهنمایی نخواهد بود)<sup>(۲)</sup>.

والمثاني الناطق هم: الأئمة عليهم السلام، وهم سبع آيات ثناء على الرسول ﷺ في هذه الأرض، وفي جميع العوالم، تفتخر الملائكة بخدمتهم واتباعهم، وضرب أعداء الله بين أيديهم، وهم: علي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة الثمانية ولد الحسين والقائم المهدي عليهم السلام والأئمة

۱- الزمر: ۲۳.

۲- زمر: ۲۳.

من ولد القائم المهدي عليه السلام، وقد ورد عنهم عليهم السلام: أنهم هم المثاني<sup>(۱)</sup>، ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ المثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾.

مثنای ناطق همان ائمه (ع) می‌باشند. آن‌ها هفت آیه‌ی ثنا و ستایش بر پیامبر (ص) در این زمین و در تمام عوالم هستند که فرشتگان به خدمت‌گزاری و پیروی از آن‌ها و ضربه زدن به دشمنان خدا در پیشگاه‌شان مفتخرند و ایشان عبارتند از: علی، فاطمه، حسن، حسین و هشت امام از فرزندان حسین (ع) و قائم مهدی (ع) و ائمه از فرزندان قائم مهدی (ع) و از آن‌ها (ع) روایت شده است که این‌ها خودشان مثنای هستند<sup>(۲)</sup>: (ما سبع المثانی و قرآن بزرگ را به تو دادیم).

\*\*\*\*\*

السید أحمد الحسن

النجف الأشرف

= ۱۴۲۴ هـ

باقی مانده‌ی آل محمد (ع)،

رکن شدید احمد الحسن،

وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (ع) به سوی تمامی مردمان

تأیید شده با جبرئیل، تسدید شده با میکائیل، یاری شده با اسرافیل

(ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)

۱- عن أبي جعفر (ع)، قال: (نحن المثاني التي أعطها الله نبينا عليه السلام، ونحن وجه الله تتقلب في الأرض بين أظهركم عرفنا من عرفنا، ومن جهلنا فأمامه اليقين) توحيد الصدوق: ص ۱۴۰.

۲- از ابو جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: «ما همان مثنای هستیم که خداوند به پیامبران عطا فرمود. ما وجه خداییم که بین دیدگان شما در زمین رفت و آمد می‌کنیم. می‌شناسد ما را آن کس که شناخته و جاهل است به ما آن که نادان است». توحيد صدوق: ص ۱۴۰.

(فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر، و خداوند شنوا و دانا است)  
اول ذی الحجه ۱۴۲۴ هـ. ق (برابر با ۴ بهمن ۱۳۸۲)